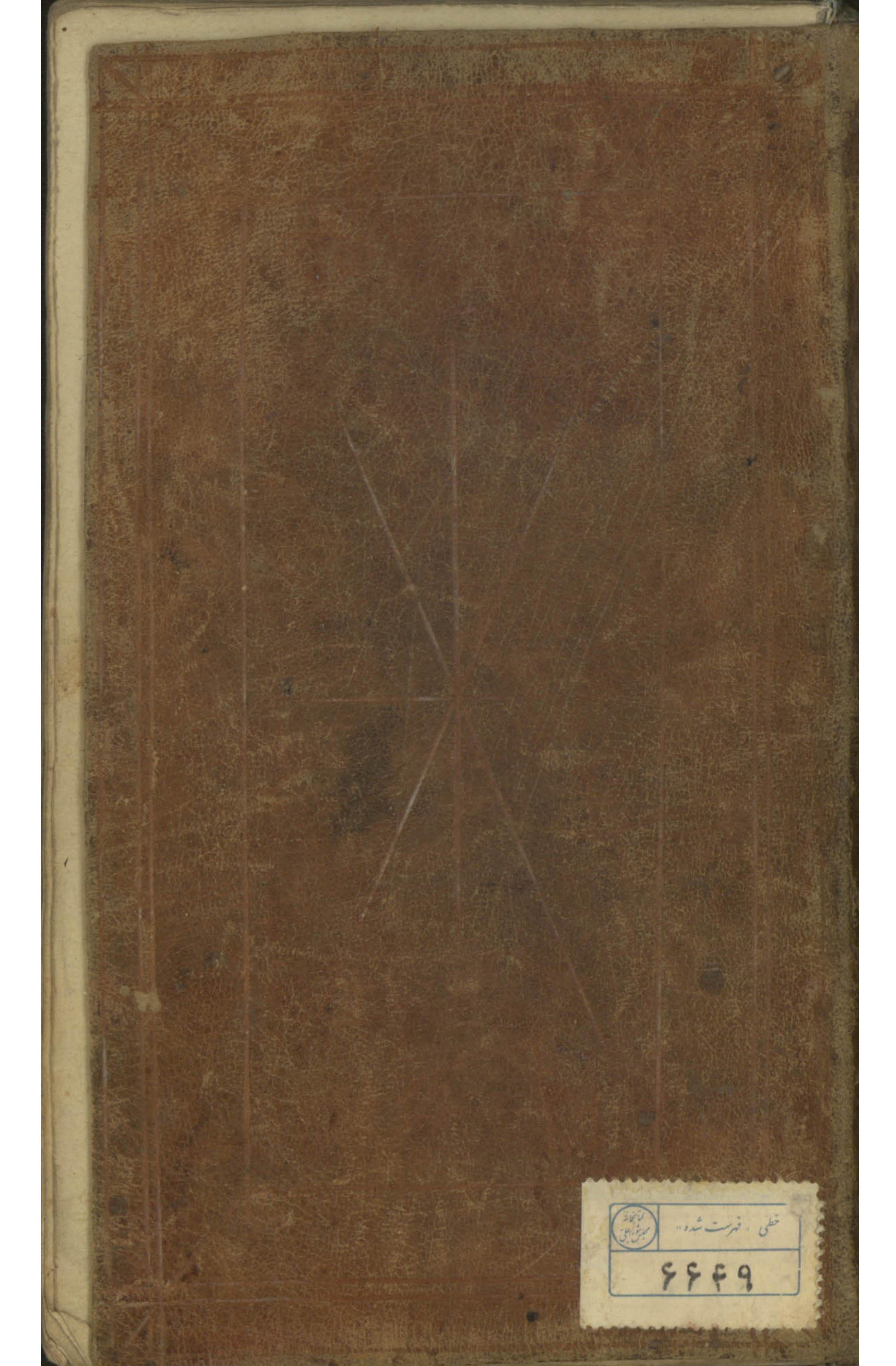
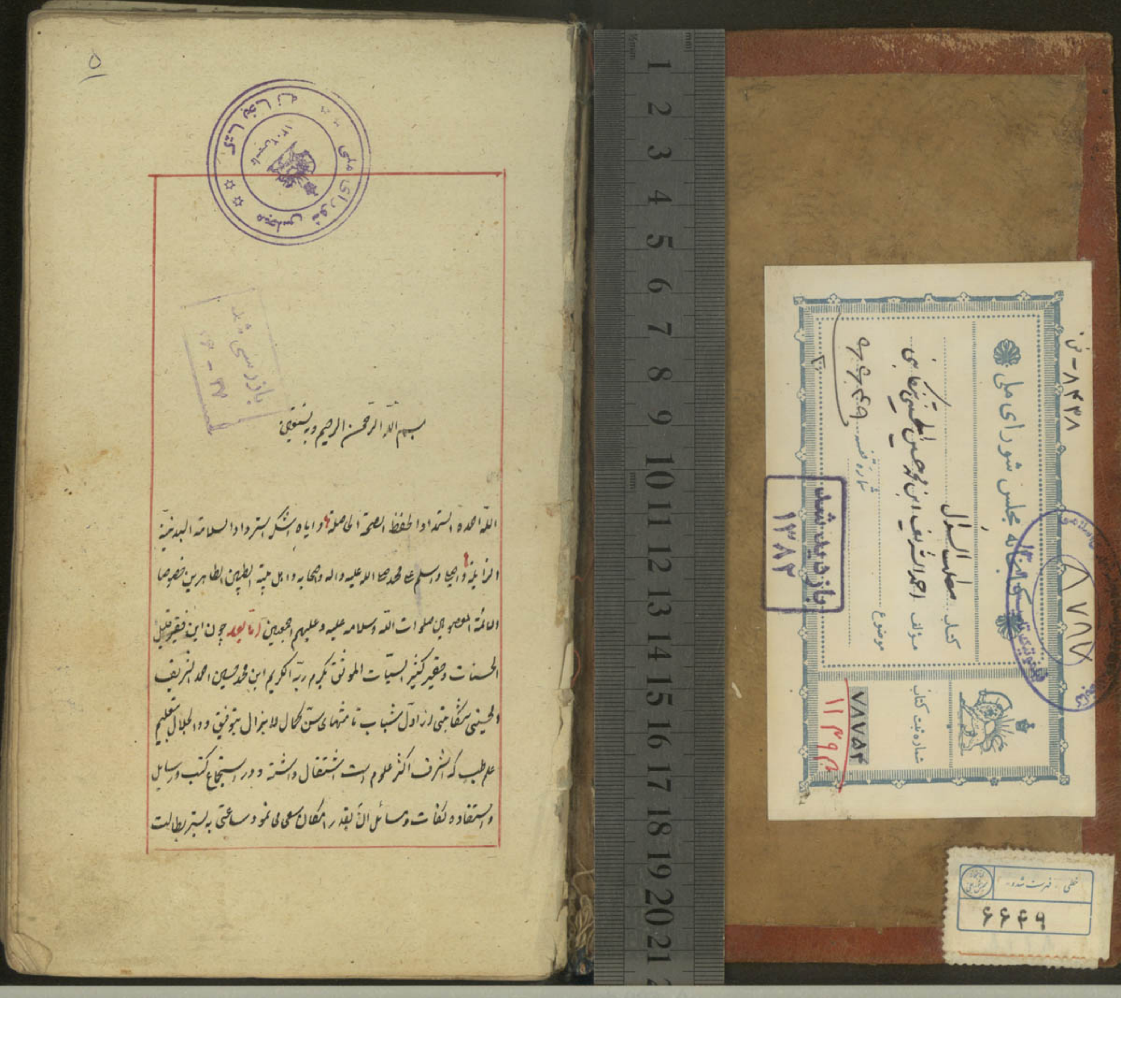




بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الله احمده استمدادا لحفظ الصحة الاصلیة و ایاه اشکر استردادا للسلامة البدنیة الزائلة و اصلی و اسلم علی محمد صلی الله علیه و آله و اصحابه و اهل بیته الطیبین الطاهرین خصوصا الائمة المعصومین صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین اما بعد چون این فقیر قلیل الحسنات و حقیر کثیر السیئات الموثق بکرم ربه الکریم ابن محمد حسین احمد الشریف الحسینی شفائی از اول شباب تا منتهای سن کمال لا یزال بتوفیق ذو الجلال بتعلیم علم طب که اشرف اکثر علوم است اشتغال داشته و در استنساخ کتب و رسایل و استفاده لغات و مسائل الا بقدر الامکان سعی می نمود و ساعتی به بستر بطالت



بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الله الحمد و استمداد الحفظ الصحة الی صحة و ایاه اشکر استرداد السلامة البدنیة الزائلة و احیا و اسلم علی محمد صلی الله علیه و آله و صحابه و اهل بیته الطیبین الطاهرین خصوصا الائمة المعصومین صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین اما بعد چون این فقیر قلیل

واستفاده کیفیات و مسائل آن بقدر امکان سعی می نمود و ساعتی به بستر بطالت

نمی‌شود تا آنکه بنابر التماس بعضی احبا خواست باخلاص از امراض متشابهه
و متفرقه و بیان آن را بطریق سؤال و جواب و علاج آنها نیز از فواید مذکوره
خود در مختصری فراهم آورده و دست از اکثر کتب مطوله باز دارد فلهذا این
مختصر را بعون الله المعین الوهاب در زمان دولت ابد توامان پادشاه
عالم پناه سید سلاطین زمان و سرور خواقین دوران مؤسس قواعد ملت
و دین مروج شریعت سید المرسلین ظل اللهی اعنی السلطان الاعظم الاکرم و الخاقان
الامجد الافخم السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان ابن الخاقان
ابن الخاقان السلطان محمد شاه قاجار لازالت رایات دولته مرفوعه بر تیغی
وافی و تنسیق کافی بر داخت و مطلب السؤال مسمی ساخت رجا از علمای عنایت نشان
این کتاب آنست که اگر سهو و نسیانی و خطا و نقصانی اطلاع یابند ذیل عفو و اغماض بر آن پوشند
و باصلاح مفاسد آن بکوشند بمقتضی حلیم و خلق کریم در صدد قول و منظر بر دقیقه کثیر نزاع انسان خالی از آن
نبایشند نباشند زیرا که هر موجودی است در عالم ترکیب کاینات هست نقصان و زیادتی واقع اندر شان آن و
مقاله اول در شرافت علم طب و دعاهای اطبا **مقاله دویم** در معرفت امراض متشابهه و ممتاز
نمایان آن و معالجات آنها **مقاله سیم** در ادویه بعضی بسوله که خالی از عوض و اشکال نباشند بعون الله الکریم و بعطیته العمیم

[illegible]

المقالة الاولی

المقالة الاولی فی شرافت علم طب و فیه مطالب **المطلب الاول** فی بیان شرافت
علم طب بدانکه علم طب بعد از علم الهی از چند جهت اشرف جمیع علوم است **اول**
از جهت موضوع که آن بدن انسان است و اشرف مخلوقات این عالم است **دویم**
از جهت غایت که آن صحت بدن است که بهترین نعمت و کمالات دنیوی است
زیرا که تحصیل سعادات و خیرات دارین موقوف بصحت است **سیم** از جهت
احتیاج خلق بعلم طب امری است مشاهد که جمیع اهل عالم محتاج به طبیب و حاذق و علاج
طبیب میگردند **چهارم** از جهت منافع دنیوی طبیب باشد که از اجرت یکروز
طبابت الاف و الوف از یک شخص جواد حاصل گردد **پنجم** از جهت منافع
اخروی طبیب باشد که مرضی را که شفا فی مطلق بسبب معالجه طبیب زایل گرداند
و از فرح و خوشی دعای آن علیل مومن و دعای خیر او طبیب عندالله مغفور و امرزیده
گردد و مع هذه الشرافات هم در دنیا و هم در آخرت خطر عظیم دارد زیرا که بدون
تحقیق و تشخیص درجات امزجه اعضا و صحت و مرض و تحقیق اسباب و علامات
و سایر امور کلیه که در فن نظری این علم مبیان گردید حفظ صحت و ازاله مرض کما
ینبغی ممکن نمیگردد و اجناس امراض که بر بدن انسان ممکن الطریان است لاتعد و لاتحصی

فی شرافت علم طب

است از انکه باطبا و حکما و اطبا رحمهم الله بوحی و الهام و کثرت تتبع و استقرا و استدلال
معلوم گردیده شش هزار جنس مرض است که یک جنس از آن حمی و تب است
و یک نوع از انواع آن حمی مرکبه است و اصناف آن نوع عجب العدد و شمار
آن از ترکیب حمیات مختلفه بسیطه و لازمه و دایره اثنا و ثنائیه و ثلاثیه
و رباعی و خماسی و سداسی و سباعی الثمامنش مرکب از دو صفراوی یا سه
صفراوی یا چهار و یا پنج و یا شش و یا هفت صفراوی یعنی عجب امکان کلی است
که در هفت موضع از اعضا و قبیل از صفراوی جمیع متعفن گردیده هر کدام در وقت
خاص موجب حمی گردد و همچنین در اخلاط دیگر و از ترکیب بعضی با بعضی به
مساوات یا زیادتی بعضی و نقصان بعض دیگر و بالعکس و از ترکیب لازمه
بعضی مع دایره آن یا با دایره بعضی دیگر و بر تقادیر یا بر سبیل مداخلت و اتحاد
است یا بر سبیل مخالطت پس اقسام آن بنوعی که فاضل بغدادی در شرح کبیر قانون
بیان نموده ششصد و چهارده قسم می شود مگر آنکه بعضی اقسام که ممکن الوقوع نیست
بعد از آن می شود باید اسقاط باید کرد و هر یک از اقسام ممکنه یا آنکه بر سبیل
مبادله باشد یا بر سبیل مداخله یا بر سبیل مشارکه و مماز به باشد و اگر جمیع

لکنه الحصول عقلا را تعداد و تا بید قریب به تحیر و کسری می شود و همچنین از
اصناف یک نوع از حمیات مرکبه که مسمی است بشطر الغب است سی و شش قسم می شود
و هکذا و یک جنس دیگر از اجناس امراض صداع است و اصناف آن را
قرشی در شرح کتاب ثالث قانون تعداد نموده هزار و سیصد و هشتاد و شش
صنف می شود و نزد ارباب عقل و کیاست ظاهر است که اگر کسی دعوی
تشخیص حقیقی اصناف امراض مثبته و ضبط آن نماید البته در گرداب
جهل مرکب برگشته و مستغرق خواهد بود و لهذا امام الاطبا بقراط در کتاب
فصول خود می فرماید العمر قصیر و الصناعة طویلة و الوقت ضیق و التجربة خطر
و القضاء عسر و مراد بقراط در کتاب فصول آنست که در چنین اعمار
قصیره با وفور علایق و اکدار عوایق و شتاتی و کثرت قواعد و مسائل
این علم شریف و عسر اشکال و تمیز و تحقیق اصناف متعدده امراض مثبته
بجز الهام از حکیم علام مداوای حقیقی ممکن نباشد و هیچ احدی را قدرت
بر ضبط و تحقیق و تعداد اقسام امراض نیست و تا بحقیقت تشخیص نگردد
خطا در معالجه رو افتاده اخروی دارد و اما خطر دنیوی در معالجه دو

اوساط الناس از ایذا و اهانت و دقت بسی زیاده بر مساوی ایشان است
واما در معالجه ارباب قهر و ظلم و صولت خطر سر و خوف جان است و آنچه عقیده
این حقیر خادم الفقرا است در شرافت و فضالت علم طب بجهة مستلزم آن است
این است که اگر بعد از تعلم و تفهیم کلیات و معالجات کتب مبسوطه معتبره آن
در خدمت معلمی کامل عالم عامل طبیب النفس بمطالعه کتب و رسایل بسیار
و مشاهده تجارب بیشمار و تحصیل مصاحبت و مؤانست و معالجه فقرا و مساکین
تعدی بغیر جایز ندانسته بمنافع قلیله قانع گردند و از بسی هموم و احزان و حسد
اماثل و اقران فارغ باشند هر آینه مشتمل بر جهات شرافت خواهد بود و اگر نه
علم طب محتوی بر انواع رذالت و اقسام خسالت معنوی خواهد بود المطلب
الثانیه وصیت الاطباء بدانکه در قدما عقلا و حکما ذو الجیوب کتابها تالیف نموده
اند و بالجمله واجب دانسته اند که طبیب در اکتساب فضایل حمیده و اتصاف بصفات
پسندیده بقدر امکان سعی نماید و به اکمل واتم در تهذیب اخلاق کوشیده و لباس
عدالت و دیانت پوشیده باشند زیرا که تاثیر اقدام و تاثیر کلام از نفس زکیه
اشد و اقوی می باشد و باید طبیب که با همه کس عموما بحسن خلق و فرح و انبساط

المطلب الثانیه وصیة الاطباء

محبت

و محبت عمل نماید خاصه با مستعجلین از مرضا و بطریق رفق و مدارا استعلام احوال عالیه
و مریض را بزوال مرض و حصول صحت همیشه بشارت نماید و جمیع همت طبیب مصروف
بدفع علت بوده باشد و در این همت بالذات معاصی و شبه و اغراض دنیویه ملوث
نگردانند و احوالات را از مریض در خلوت استعلام نماید زیرا که مرض از جمله عیوب
است شاید مریض از کشف عیب خود نزد مردم استنکار نماید و تفکر و تامل
تمام معالجه و تشخیص مرض کند و با ادویه و معالجات قویه و فصد و اسهال قوی اقدام نکند
مگر بعد از علم و یقین ثابت و در وقت معالجه نزد مردم بلاف و گزاف و
مدح خود و تعریف معالجات سابق خود و تصحیح معالجه حال خود نکند و حکم
بجزم موت علیل هم نکند و تا ممکن و میسر باشد بمداوای اتراک و ارباب ظلم
و اولیات اقدام ننماید و چون متوجه بمریض گردد بسم الله الرحمن الرحیم و سوره فاتحه
و صلوات بر پیغمبر و این دعای شفا که اللهم انت اله من فی السماء واله من فی الارض
لا اله فیهما غیرک الهی انت جبار من فی السماء و جبار من فی الارض لا جبار فیهما غیرک
و انت حکم من فی السماء و حکم من فی الارض لا حکم فیهما غیرک قدرتک فی الارض
کقدرتک فی السماء و سلطانک فی الارض کسلطانک فی السماء اسئلک باسمک الکبیر و

و در هیکل المنیر و ملک القدیم انک علی کل شیء قدیر را بخواند و این هفت اسم
اعظم که یا حی یا قیوم یا دائم یا فرد یا وتر یا احد یا صمد به نیت شفاء مریض نیز بخواند
پس به حذاقت تمام در استفسار احوال و تشخیص مرض بکوشد و آن چنان است
که اول اول تحقیق جنس مرض کند و بعد از آن انواع آن را از یکدیگر متمیز سازد و تا تشخیص
منتهی گرداند تا تشخیص حقیقی نموده باشد دویم در تحقیق سبب مرض سعی بلیغ بجای
آورده تا آنکه مشخص شود که از اسباب بدنیه مثل اقسام سوء مزاج سازج و مادی
و از غیر بدنیه مثل تاثیر هوا الحرارت یا برودت یا تاثیر عوارض نفسانیه مثل غضب
و فرح یا تناول از اغذیه و ادویه یا وقوع مصادمه مثل ضربه و سقطه کدام یک موجب
حدوث مرض گردیده پس در تدارک ازاله آن بکوشد سیم در تفحص قوت
مریض نماید از قوت نبض و حرکات قیام و قعود و قوت تکلم و اشتها و بشره که بسیار
از حال صحت متغیر و منحرف نشده باشد و ضعف مستولی نشده باشد با چنین
طبیب بمعالجه مشغول شود و اگر مریض ضعیف باشد و علامات مذکوره مفقود
بوده باشد در تقویت بغایت باید کوشید و رعایت حال مریض باید نمود
که حفظ قوت از واجبات است زیرا که معطی صحت و شافی علت در حقیقت حکیم

علی الاطلاق

علی الاطلاق است و معالج در حقیقت قوت طبیعت است نه طبیب چنانکه حکما گفته اند
الطبیعة طبیب الاکبر و الطبیب خادم لها و شیخ نیز فرموده ان المعالج هی القوة لا الطبیب
و اما الطبیب فخادم یوصل الالات الی القوة و بالجمله این طبیعت را در غیر حالت
صحت یکی از سه حال باشد یا آنکه قوی و دافع بود و بدفع علت و در اینوقت
مستغنی از معاونت طبیب و دوا باشد چنانکه از طبایع قویه اکثر ام قلیل
الاستعمال طب مانند اکراد و اعراب و زوال علت ایشان بمحض قوه طبیعت
است و مانند اهل بلاد مازندران که طبایع ایشان را اگر اندک اعانتی از دوا و
طبیب نشود هرآینه در دفع علت و مرض اقوی و اسرع خواهد بود چنانکه بارها
مشاهده افتاده یا آنکه قوت طبیعت معادل و مساوی قوت مرض باشد
و در اینوقت محتاج بمعونت طبیب بود تا آنکه از مغلوب گشتن ایمن باشد
یا آنکه مرض قوی و قاهر بود و بر طبیعت در اینوقت مضطر باشد باعانت
طبیب و دوا باشد که اعانت طبیب نیز علاوه قاهر و قوی نه خواهد شد
و اکثر موجب هلاک گردد چهارم طبیب در تفحص مزاج ایام صحت مریض باید
نمود اگر آنکه در ایام صحت مزاج مریض حار بوده و مرض که عارض گردیده آن نیز حار است

باید که تبریدی اکتفا نباید کرد و اگر اکثر همان مرض حار بر صاحب مزاج بارد عارض
گردد احتیاج به تبریدی در غایت قوت دارد و تفصیل این مسئله را ببسط تمام در
شرح جوامع سید اجازه حقیر بیان نموده ام و خداوند عالم توفیق عطا فرماید تا شرح
بر معالجات جوامع سید اجازه را هم تمام نمایم **پنجم** در تحقیق جنس مریض و سن مریض
نماید مثلا اگر جنس مریض ذکور است مزاجش گرم و خشک است و بنیه او قوی تر پس
احتمال تبرید و مسهلات قویه بیشتر دارد بر خلاف جنس اناث و نزدیک باناث
است خصی و خنثی و در اثار نفسانیه و اخلاق مذمومه مثل سوء ظن و زیاد و تیا سود
خلق و بی رحمی و شرارت و بیمروتی و نهایت حرص و تهور و فرط حمق و جبادت
طبع و غیر اینها نیز مثل هم باشند و حکما گفته اند که هر حیوانیرا که خصی کنند اکثر
صفات لیئه و اخلاق قبیحه و ذمیمه ان بحسنه مبدل گردد الا انسان که بعکس این
باشد و اما این حقیر ببعضی از این طایفه گاهی معاشرت نموده ام که ظاهرا متصف
باکثر صفات جمیله و خصال پسندیده بود و الله اعلم بذواتهم و نفسهم الخفیه و مثلا
اگر در سن صبا و حداثت است حرارت و رطوبه و خون در مزاج او اغلب و امراض
دمویه در او اکثر حادث میگردد و همچنین در سن شباب صفرا و امراض آن و در
کهولت

شیخوخه

و شیخوخه رطوبت غریبه و سودا و امراض ان و دیگر باید دانست که صبیان و مشایخ
در امراض از غذا منع نباید نمود و اگرچه صبر مشایخ بر جوع فوق صبر صبیان است
اما اطفال رضیعه را در تدبیر مداوای ایشان معالجه مرضعه ایشان مقدم است
پس در استفراغ خون یا خلطی دیگر و در احتباس نمودن بخار یا اصلاح اعضا مثل تغسیل یا تبدیل
مزاج بهر یک که احتیاج شود در مرضعه عمل باید آورد زیرا که شیر تکیف بکیفیت دوا
می گردد و آن کیفیت ببدن رضیع سرایت میکند و اگر غذای دوائی بوده باشد
بقیه کیفیت ان در شیر باقی ماند مثل خربزه که از شیر با گاو مکون شود تبرید
تسخین می نماید پس رعایت ان نیز باید نمود **ششم** در تحقیق عادت مریض بود
بدانکه بر طبیب واجب بود که در حفظ صحت و در ازاله مرض از عادت شخص غافل
نباشد و عادت را در بدن تاثیر عظیم است حتی انکه بعضی اهل هند بعادت سموم
اصلا از ان متضرر نمیشوند لهذا ابقراط میفرماید که عادت طبیعت ثانیه است
از چند وجه مراعات ان مفید فایده است **فایده اول** بجهت ملاقات هوا
پس جمعی که معتاد با هویه و بلاد حاره بوده باشند از تاثیر برودت هوای
بلاد بارده متضرر و مریض شوند و بدون انتقال با هویه معتاده صحت نمی یابند

وهمچنین است عکس آن و بر همین قیاس است که معتاد بمجاورت نار بودن ومجاورت آب
بودن مثل حدادین و صباغان و سماک فایده دویم بحسب کیفیت و کمیت و اوقات
تناول غذا است اما معتادین بتناول اغذیه حاره یا بارده یا باغذیه غلیظه بطیة الانهضام
مثل نان فطیر و آش کشک و گوشت گاو عراق و بز و شتر یا باغذیه لطیفه مثل طعام
از برنج و بجیبا و عنبربو با گوشت جوجه و مرغ و کبک و طیهو و قرقاول و بعضی از حبوب
وغیر آن بوده باشند و مردم هر ولایتی نیز بنوعی از ماکولات معتاد می باشند چنانکه
مردم دار المرز ببرنج و اهل عراق بنان گندم و جو و اهل هند به نخود و ماش و اعراب
بخرما و اهل صقلات و فرنگ بشراب و عرق و گوشت گاو و خوک و مانند اینها
معتاد می باشند و صحت هر صنفی از مذکورات بمعتاد خوردنشان محفوظ می باشد
و از انتقال بضد آن متغیر و مریض گردند و معتادین باغذیه غلیظه و مردم اکول را
در حال مرض منع از اغذیه و تلطیف تدبیر نشاید نمود و همچنین است حکم در اعتبار
مردم بتناول هر نوعی از اغذیه جیده باردة پس در حال صحت و مرض از معتاد
خصوصا که طبع بآن زیاده مایل باشد منع نشاید نمود و لیکن سزاوار است که اگر
کسی معتاد باغذیه غلیظه رویه مثل آش درهم جوش که در اصفهان در فصل بهار بجا آن

طریقه عادت نقل

شب

باشند بجهت منیو دبوده باشد بسرعت هضم آن و ملایمت مغرور گردد و طلبد از آن
بتدریج انتقال نماید والا بطول مدت اخلاط ردیه در بدن جمع گردیده و امراض معتبر
از آن بهم رسد اما معتادین بکمیة اغذیه پس بعضی که معتاد بتقلیل غذا باشند چون
اکثار کنند ثقل و کسل و کرب بر ایشان عارض گردد و کسی که معتاد بتکثیر غذا باشد
چون تقلیل کنند ضعف قوت و ذبول عارض گردد و اما اوقات تناول غذا پس
بعضی معتاد باغتذای اول نهار یا نصف نهار یا آخر نهار باشند و از تقدیم
و تاخیر آن متغیر گردند یا آنکه معتاد باشند در روزی دو مرتبه اغتذا نمایند
یا سه مرتبه اغتذا نمایند پس اگر یک مرتبه یا دو مرتبه که کمتر از معتاد بود اقتصار
نماید هر آینه صبر نتوانند نمود و اگر صبر کند بتر غثیان و ضعف قوت و کسل عارض
گردد و همچنین اگر کسی که یک مرتبه اغتذا معتاد باشد دو مرتبه جایز است
نماید از آنچه که در اکثار و تقدیم غذا مذکور شد عارض نگردد و بر او نیز عارض
گردد و بهترین طرق اعتیاد مراتب اکل اطبا آنست که در دو روز سه مرتبه
غذا بخورد چنانچه در یک روز دو مرتبه یکی اول روز و یکی آخر روز و در روز
دیگر یک مرتبه در انتصاف نهار اقتصار نمایند و اگر کسی را که بنابر اشتغال فرزی

و مواقع میسر نباشد باین اقسام اغتذا نماید و عادت کند که شبانروزی
یکدفع غذا بخورد و بعضی بیشتر از تغدی باشد زیرا که صاحب آن بعد از غذا براحت
و سکون دارم که هم ارعیات هضم غذا است مگر آنکه در بعضی مخلوقات باشد که
آن اجزاء الجسم ضعیف رئیس است بنابر ارتفاع ابخره غذائیه معدیه بدماغ و
جسم لهذا معتادین بعضی را صواب آنست که قبل از غروب آفتاب غذا تناول
کنند تا بوقت خواب بناء الجمله در معده منحدر شده باشد **فایده سیم** بحسب
معتادین بشرب آب و شراب است چنانچه بعضی بشرب آب شدید البرد معتاد
باشند پس از آب قلیل البرد متضرر گردند و اگر ایشان ترک آن عاده و نخوده عارض
گردد و اصلا از خوردن آب سرد شدید منع نباید نمود و شاید که بسیار
منتفع گردند اگرچه در معده و کبد ایشان ضعفی نیز عارض بوده باشد و کسیکه
که عادت بآب غیر سرد یا فاتر کرده باشد پس از آب سرد و یخ متضرر گردد
و بضعف معده و کبد او باشد و در وی خوردن شرب آب سرد و یخ جایز نباشد
هرچند که معده و کبد او در غایت قوت بود و همچنین بعضی که معتاد بآب باران
و بعضی معتاد بآب قنات یا آب کور و مانند آن معتاد باشند چون تغیر آن

تغییر عادت از آب [illegible]

مبدل

مبدل کنند متضرر گردند و تولد امراض کنند که بدون انتقال بمعتاد زایل
نگردد **و اما معتادین** بشرب خمر که باعتبار خود در تخریب دین و تغیر جسم
و تمریض بدن و دخول در عذاب الیم سعی نموده باشند باکثار آن یا
بقلیل بعد از طعام یا وسط او بوده باشند پس بتغیر آن عادت دفعة موجب
ضرر عظیم گردند مگر آنکه بتدریج و چنان است سایر ادویه مکیفه مغیره چنانچه
بعضی معتاد تریاک و تراکیب افیونی می باشند و بعضی بقنب و ترا
قنبی و بعضی بجوز بوا و بعضی بزرالبنج و بعضی ببلادر و بعضی به حشیش و مانند آنها
از ادویه مسکره و سمیه معتاد می باشند و از تغیر آن عادت دفعة امراض عظیمه
نا بیه بر ایشان عارض میگردد و بدون اعاده بچیز دیگر زایل نمیشود
فایده چهارم در نوم و یقظه است چنانچه بعضی عادت بخواب کثیر داشته
باشند پس طاقت بیداری ندارند و اگر برخلاف عادت او نماید
گرمی بدن و یبوست اعضا و صفرت لون و غور چشم و ضعف هضم پدید
آید و کسی که معتاد بفرط بیداری بوده باشد از کثرت خواب استرخا
در قوت و کدورت در ذهن و رطوبت در اعضاء و ضعف در حواس

فایده چهارم

فایده پنجم

دوران حرارت ظاهر گردد و از هر دو و از هر دو بدتر عادت بخواب
روز و بیداری شب است پس تغییر این عادت دفعة خطر و تدریجا واجب
بود **فایده پنجم** در معتادین حمام و جماع و استفراغ است چنانچه بعضی را
عادت چنان باشد که هر روز بحمام روند پس اگر از آن چند روز
تاخیر نمایند متضرر گردند و این شخص را اگر حمی عارض گردد از حمام منع
نشاید نمود و اگرچه اثر نضج در ماده ظاهر نگردیده باشد **واما** معتادین
بجماع اکثار و اسراف آن موجب ضعف حرارت غریزی و مضر معده
و کبد و اعضاء صدر و احداث سل و جلاوت گردد و خاصه در امزجه بارده
یابسه لهذا ترک این عادت رد به این مزاج بتدریج واجب است
و همچنین عادت بترک جماع در مدت طویل جایز نبود خاصه در امزجه
حاره رطبه که موجب امراض دماغی و قلبی گردد و حمیات بدید آید
پس سزاوار است که حافظ صحت چنان عادت کند که در چهل روز
یکدفعه باین امر شنیع اقدام نماید تا موجب نشاط گردد **اما معتادین**
باستفراغ خون بفصد و حجامت در هر اندک مدتی پس اگر از آن تاخیر

اما معتادین

نماید

نماید ثقل بدن و کسل و حمی و امراض دموی بر ایشان عارض گردد و
همچنین باشد حال جمعی که عادت بفصد داشته باشند در سالی
یکمرتبه چون از آن وقت تاخیر نمایند و بعضی دیگر باشند که هرگز فصد
نکرده باشند پس اگر مضطر بفصد گردند تا ممکن باشد تدبیر دیگر که قایم
مقام فصد باشد مثل تنقیه و تدبیر و صوم و نوم معمول دارند زیرا که
از فصد البته ضعف قوی و غشی شدید بر ایشان عارض گردد و اخراج
خون کثیر در دفعه واحده مذموم باشد زیرا که بالاخره مؤدی بفساد
مزاج و ضعف کبد و استرخا و ضعف قلب و معده و فالج و صرع و سکته و غیر
ذلک از امراض بارده گردد و اگر ناچار گردد پس بدفعات قلیلا
قلیلا اخراج خون نمایند و همچنین است امر در عادت بادویه مسهله مثلا
بعضی باشند که در هر اندک زمانی بشرب مسهل معین یا غیر معین بوده
باشند که از تاخیر از آن مدت معین و از تبدیل آن دوای معین
متضرر و مریض گردند پس اگر ایشان را مرضی عارض گردد و محتاج
بمسهل بود و اگر استعمال بدوای معین معتاد ولکن مناسب بود فلاصه

کلام اطبا و بکثرت تناول مسهل مضر باشد چنانچه گفته اند فعل دوای مسهل
در بدن شبیه بصابون است در ثیاب اگرچه پاک میکند ولیکن زود کهنه
میسازد و واجب است که هر عادت غیر مستحسنه بتدریج قبل از ظهور
فساد آن انتقال نمایند و بر طبیب واجب است که در تحقیق عادات
غایت بذل و جهد را مبذول دارد که در تحقیق مزاج و مرض مفید و هم
در جنس معالجه و سرعت ظهور اثر مداوای مشابه نافع باشد **فایده ششم**
در معرفت بعضی از عوارضات است که تحقیق آن واجب است بر طبیب مثلا
در حمی یا در صداع اگر سرفه لازم آن شده باشد از استعمال ترشیها و آب
شدید البرودة و بطیخات و آب کاسنی و کوکنار و مانند اینها که مخشن سینه است
مانع است و اگر طبیعت لینت داشته باشد در دادن مسهلات احتیاط
واجب بود و اگر سعال یابسی [illegible] باشد [illegible] ممنوع است و اگر
با صداع نزله هم باشد ترک ادهان و مرخیات لازم بود و اگر [illegible]
باشد از رایحه سرکه در لخلخه احتراز اولی است و از جمله آنچه تحقیق آن
واجب است آنست که مریض در مدت عمر مرض [illegible] که گوشت [illegible]

فایده ششم

گویند کشیده یا نه اگر کشیده باشند از چند جهت رعایت آن واجب
آید یکی آنکه هرچند علامات ردیه در امراض ایشان ظاهر گردد خوف [illegible]
گردد که اکثر بسهولت مندفع گردد و دیگر آنکه هرچند علامه غلبه حرارت
بر او ظاهر باشد در اکثر امزجه ایشان تبرید قوی ضرر میکند خاصه کسی که [illegible]
که بحب سیماب یا حب [illegible] معالجه کرده باشند و همیشه طبیب از این
معنی غافل نباید بود و در تبریدات و [illegible] ایشان همیشه جانب اعتدال
منظور باید داشت و دیگر آنکه اکثر امراض ایشان مزمن میگردد و بدون
چوب چینی که تریاق این مرض است بهر نحو دیگر که بوده باشد زایل نمیگردد و
یا آنکه دو مرتبه حب سیماب بدهند و آن نیز در این مرض قریب بچوب
چینی است و باید دانست که اکثر امراض ردیه مزمنه مختلفة الاعراض که در
عموم ناس پدید آید و متشخص نگردد و چون [illegible] تامل کنند سبب آن [illegible]
تاریخ بوده یا [illegible] و در زمان احتباس حیض خواهد بود و حکما [illegible] مانند اگر
در حمیات اعراض ردیه و بیهوشی پدید آید یا بسبب ضعفی که موجب آن تواند بود
ولیکن فساد و حمیات واجب الوقوع باشد **فایده هفتم** در بیان معتادین بمرض معین

فایده هفتم

است چنانچه بعضی مردم معتاد مرض معین می باشند که هر چند مدت مبتلا بان مرض
میگردند چون معنی محقق شد در عروض آن اشتباه میشود مثل شخصی که اکثر اوقات
بقولنج مبتلا میگردد هرگاه او را درد در شکم و پهلو یا احتباس طبیعت عارض
گردد این دو عرض در سنگ کلیه نیز می باشد پس هرگاه عادت مریض بقولنج
ظاهر گردد اشتباه مرتفع میگردد و دیگر آنکه بعضی مردم را عادت چنانست که
باندک سببی بهار میگویند مخفی آن محل بر صعوبت مرض بالبرسام نباید کرد و دیگر
آنکه بعضی باندک مرضی نهایت هزال و ضعف و تغیره در بشره ایشان پدید می آید
محمل بر صعوبت مرض ایشان نیز نباید نمود و براین قیاس است عکس آن **المطلب**
الثالث فی طبیعت المرض بدانکه طبیب باید بداند که طبیعت مرض هم چیز است حاد
یا مزمن چنانچه اگر مرض در نهایت حدت است یعنی انتهای آن از چهار یا پنج روز
تجاوز نمیکند پس سزاوار آنست که غذا به بیمار نه دهند و در تلطیف غذا بکوشند
مثل آنکه اکتفا بآب گرم نبات کنند یا به دو فنجان چای اکتفا باید نمود و اگر
مدت مرض کمتر از آن حد مذکور است بلکه انقضای آن از هفت روز تا چهار
ده روز تجاوز نمیکند پس سزاوار است ماء الشعیر یا مزعفر یا شربت بنفشه بکار نمود

المطلب الثالث

یا دو دفعه

یا دو دفعه یا یک نوبه نخودهای از برنج و ماش و کدو و اسفناج کرده باشند مناسب
است و پس هرگاه هر چند مرض حاد تر و مدت آن کمتر احتیاج بتلطیف غذا بیشتر است
و اگر چنانچه مرض از امراض مزمنه متطاوله است مثل حمی غب غیر خالص و اکثر الغب
و تبهای بلغمی و ربع و مانند آن مناسب آن دیا و غذا است تا طاقت مدت طول
مرض داشته باشند و در محل انتها و جایزه طبیعت ضعیف نگردد و دیگر در امراض
مزمنه در وقت انتها تلطیف غذا نیز انسب است که تا طبیعت را اشتغال بجز دفع
مرض نبوده باشد پس حفظ قوت در امراض بحسب قصر و طول بمثال حفظ توشه
است در اسفار بحسب قرب و بعد راه چنانکه قلیلا از توشه مسافر المقصد
قریب میرساند و مقصد بعید نا رسیده یا تمام میرسد بلکه قلیلا از قوت در
امراض حاده مریض را بانتها میرساند و در امراض مزمنه بانتها نارسیده
سقط میگردد و پس در سفر بعید و مرض طویل احتیاج بتوشه و قوت بیشتر است
اما معرفت و علامات امراض حاده و مزمنه و دلایل طول و قصر مرض را مفصل
در کتابهای طویل بتجربه بیان نموده اند و در این رساله نیز بعضی را بنسبی
بیان میکنیم تا از رایحه کلی واحد از آن ها رو انوار مسایل مزوری که محتاج الیه

اول

دویم

سیم

چهارم

پنجم

طلب است غالبا نباشد و آن از چند وجه معلوم میگردد اول از نوع مرض اگر
شیخ بالس و صرع و سکته و خناق را در نهایت حدت گرفته اند زیرا که امراض
مذکوره زود تر از جمیع امراض منقضی میشود و خطر هم دارد و منتهای آن از چهار
یا پنج روز تجاوز نمیکند و غب خالص و محرقه را در حدت کمتر از آن امراض گرفته
اند و ربع و نائبها را از مزمنات شمرده اند دویم از حرکت مرض مثلا آنچه فتره
النوایب است دلالت بر قرب منتهی میکند چون غب خالصه که مدت نوبه آن
بنا بر قول اکثر اطبا اقل آن چهار ساعت و اکثر آن دوازده ساعت است
و آنچه طویل النوایب باشد دلالت بر بعد منتهی میکند چون غب غیر خالصه
و اگر ماده مرض حار رقیق است حاد و اگر بارد و غلیظ است مزمن سیم از سحنه
پس اگر بدن بسرعت متخلخل و لاغر گردد حاد بود و اگر بحال خود باقی ماند یا
ببطؤ متخلخل گردد مزمن بود چهارم ظهور اعراض نضج بحرانیه و عدم انقطاع و تفرد
مریض و بقای احوال بر حالت خود منذر بطول مرض بود و بالعکس بالعکس پنجم
کثرت اختلاج در مرض خصوصا چون از اول مرض ابتدا کند منذر بطول مرض بود
و همچنین است کثرت عرق در نوم و تب بآن منفعل نگردد و همچنین ظاهر و بدن

کثرت

المقالة الثانیه

کثرت شتا و لی و بول مرطب دلالت بر کثرت رطوبات بدن میکند و منذر
بطول مرض باشد **المقالة الثانیه** در معرفت امراض مثلث البدن بدانکه در معرفت
امتیاز فیمابین امراض مثلث البدن بغایت ضرور است زیرا که اکثر خطایا در معالجات
واقع میشود از عدم تفرقه فیمابین مثلث البدن است و امراض مثلث البدن بسیار است
و این حقیر آن اختلال بنا بر التماس احبا خلاصه از امراض مثلث البدن و تفرقه فیمابین
آن را بطریق سؤال و جواب بیان مینمائیم و اگر انشاء الله الرحمن چندی از عمر باقی
بماند جمیع مثلث البدن و تفرقه فیمابین آنها را بوجه مستقصی در شرح بر معالجات سدیدیه
ابلاغ و عمل خواهد آمد و علاج هر یک از امراض مثلث البدن را نیز بنحو خفیف انتخاب
نموده ذکر کردیم نظر بوصایای حکمای سلف چنانچه میفرمایند تا ممکن بوده باشد
از خفیف معالجات ترقی بقوی نباید نمود و از دوا و دیه آنچه بسبب علت
اقرب بود اول باید داشت مثلا مطلب از یک دوا حاصل گردد و اختیار
دو دوا نباید نمود و بهمین قیاس مفرد و قلیل الاجزاء بر مرکب و کثیر الاجزاء
تفضیل باید داد و اگر از این جا مطلب حاصل نشود احتیاج باستخراج علاج از کتاب
دیگر غیر این مختصر شود پس معالجه هر کس با عمل نباید نمود بلکه بکتب معتبره معتمد علیها

رجوع باید نمود مثل قانون که الحق بحر لجیست مملو از جواهر نفیسه که در خزانه عقل کامل
خود تحقیق داشته باشد آنچه از غرر و درر که از خزاین متقدمین انتخاب نموده و مثل
کامل الصناعه من حیث المداوا والتصنیف چنان کسی نکرده وهمچنان است اکثری از تصانیف
طبیب فاضل محمد بن زکریا و از کتب ادویه مفرده مثل تحفه حکیم محمد مؤمن تنکابنی
که آن نهایت سعی وغایت اهتمام در تحقیق کیفیت وبیان منفعت ومضرت
ادویه نموده و از شرح اسباب ومعالجات ایلاقی و دستور علاجها و از کتب فارسی
ذخیره خوارزمشاهی وخلاصة التجارب بوثوق تمام عمل میتوان نمود و از رساله
اسهالیه که این کمینه از بسیار ترکیب مبسوط و وجیزه استخراج نموده بطریق دستور
العمل زمان خود بسی نافع است واین مقاله مشتمل بر دوازده مطلب است المطلب
الاولی فی فروق الامراض التی تشتبه وقوعها بالدماغ سؤال فرق ما بین
صداع کائن لذکاء حس الدماغ وصداع کائن لضعف الدماغ چیست جواب
ان الکائن لذکاء الحس یتبعه صفاء الحواس ولطافتها وصدور الافعال عن مجری
الطبیعی واما الکائن لضعف فیتبعه کدورة الحواس و وجود دلایل موجب الضعف
فهو اما سوء المزاج او غیره من الکائن اکثر احساس الدماغ وبتقدیر صحة یجب حمل الذکی

المطلب الاولی
سؤال
جواب

علاج
سؤال
جواب

علامة حس ذکاء الدماغ وفیما مع النقصان الجلیل له علاج اما آن صداعی که از ذکاوت
حس دماغ باشد غذاهای غلیظ باید خورد تا غذای دماغ غلیظ شود و در دماغ
غلیظ تولد کند تا حس او باعتدال آید مثل آش کشک وحلیم وکله پاچه و مانند
آن و هر صبح یکمثقال شربت خشخاش بسیار موافق بود و ماهی تازه با طعام
خوردن بسی مفید بود و اما اگر بواسطه ضعف دماغ بود وتقویت باید کرد
از مشمومات و لطوخات بعد از رفع سبب ضعف و اگر دو مثقال تخم گشنیز با
یکمثقال نبات یا قند سفوف کرده با آب سرد هر صبح ناشتا بخورند در
تقویت دماغ بی عدیل است سؤال ما الفرق بین السهر الکائن عن الیبس
والکائن الحادث عن المواد اللاذعة جواب آنکه حادث میشود از یبس
تابع او است نقصان رطوبت منحدره بسوی منخرین والحلق وقلة رطوبة
عینین ویبس باشد مقدم شده باشد مرضی که آن مرض باعث یبس
است مثل حمیات صفراویه وامراض سوداویه با وجود فکر شغب در دماغ
که باعث یبس وتجفیف رطوبت دماغ است یا هم شدیدی که عارض شده
است مثل تب شدید و اما سهری که حادث میشود از مواد لاذعه یبس

استدلال کرده میشود بر آن که ابا در کجای بدن است یا در دماغ یا در جمیع
بدن است یا در عضوی از اعضا است مثل معده اما اگر آن ماده که در دماغ
است علامت او جوع و ثقل و صداع و سیلان مواد است از انف و همچنین
عدم تغیر لون بول است از حال طبیعی و سبب باشد رابا و احلام که تولد کند
باشد آن ماده را اما اگر آن ماده در جمیع بدن باشد علامت او تغیر
بول است بحسب لون و قوام و تغیر لون بدنست بلون آن ماده موجوده
متأذی شدن بحمام است و سبب باشد تغیر در رایحه عرق و حکه در بدن
بهم میرسد و اما اگر در معده باشد علامت او غثیان و تغیر طعم دهن
است اما طعم مواد که در معده است و سبب باشد فساد در هضم هم باشد
و گاهی سهر بواسطه اغذیه مبخره ما نوعه هم میشود مثل سیر و فلفل و چیزهای که
سکی اینها است مثل شراب حریف المزاج و گاهی سهر بواسطه خلو معده از
غذا هم میشود و علاج آن ترطیب دماغ بود با غذیه و استحمامات و نطولات
و ادهان مرطبه اگر از یبس باشد و تطلیه انف بزعفران و تریاک اگر
از سبب سهر با نوم و ممنوم بود و تنقیه بدن از اخلاط غالب و اکثر بفصد

علاج

قبضه

سؤال

جواب

وحفظ یبس به تبدیل مزاج و تقویت دماغ بود و اگر سبب سهر مادی باشد
سؤال ما الفرق بین السبات والسکات جواب بدان المرضان یفترقان
للصحة النفس و شدة در سبات و عدم اینها در سکوت و الطلان قوی
حساسه و محرکه در سکوت و وجود هر دو در سبات و لذلک متی عنف
فی ایقاظ المسبوت و ایلامه غبره و احس و نیت چنان شخص سکوت هر قدر
روبت بشود احساس اذیت نمیکند و همچنین حرارت شخص مسبوت گاهی
فوق حرارت شخص سکوت است بل احساس حرارت در سکوت نمیشود
و همچنین مسبوت گاهی میشود در رفع سبات او میشود و خوب هم میشود و بخلاف
سکوت اگر هم رفع بشود بعلاجات قوی انتقال بمرض فالج خواهد شد
علاج سبات تنقیه مزاج و اخراج بلغم بوده باشد که چون مزمن گردد اول
تعاقش نیز حادث گردد و مداوای هر دو باستشمام چند بیدستر و تراشیدن
سر و تکمید آن با بلح و کاورس و تطلیه بجز دل و چند بیدستر و تلیین بطن بحقنهای
حاده و ادرار بمدرات حاره باشد و اما سباتیکه تابع حمی و دوران باشد
علاج آن تسلی اطراف و تعطیش و تشمیم بخار سرکه و تقویت دماغ به دهن ورد

سبات

علاج

گردنا اگر رطوبات بسیار رونشود و گذشتن و غربی کم کم نقوع باید کرد و طلا بعد بکار

یا آنجا آب ندیده در آتش تفیده باید کرد و بر بالای کلاه نهد بر سر سکوت

باید گذاشت یا آنکه طلا را نزدیک سر ایشان چنان باید داشت که حرارت

موی سر را بسوزاند و اگر بهوش نیایند سر ایشان را تنزاشند یا موی سر را

بکنند و خردل و چند سیر مسحوق کرده با سرکه بر سر طلا کنند و صاحب ترویح

الارواح گوید تنقیه قیسی نافع بود باین طریق سر مرغی را بروغن زیتون یا رتنقی

چرب کرده با پارچه قیفری آلوده کرده بحلق ایشان برند و حرکت دهند تا قی

واقع شود و جالینوس در کتاب تحریم دفن المیت از دفن مسکوت قبل از بیست

و چهار ساعت که دور فلک الافلاک است یا مقدار دو ساعت که بعد از

آن یوم رابع است و بحران اول امراض حاده است منع تمام نموده است و حقیر فادم

الحکما در اصفهان در سنه ۱۲۳۲ هزار و دویست و سی و دو جوانی در آب شنو میکرد

در سر پل خواجو بنده با بعضی از احبا تماشا نشسته بودیم تماشا میکردیم سکته کرد و از

رفقا او را بیرون آوردند و استعلاج از این حقیر خواستند آنجا را بطریق مذکور تعلیق

و بر سر او گذاشته تا بحدی موی او سوخت نفس او ظاهر شد و بعد بحقنه حقنه

ونی و وضع اطلیه قابضه مثل آس و کل پنبه را کوفته با آب غوره یا انار بجیر کرده

و بر آن نهادند انجه تنقیه و نافع بود و اگر اهمال در معالجه سبات شود منجر شود

بسکته یا صرع یا فالج یا لقوه گردد والله اعلم **سؤال** چه فرق است میانه سکته

حادثه از ماده و سکته حادثه از ورم **جواب** سکته حادث از سده میشود

دفعی است و آنکه حادث از ورم میشود تدریجی است و دیگر سکته سدی بدون

تب است و ورمی لازم دارد تب را و هیچنین ورمی با فساد و تخییل است

بخلاف سدی **علاج** سکته اگر آنکه زبد بر دهن ظاهر نگردیده باشد و خرخره

شنیده باشند امید نجات باشد پس اگر وجه علیل در غایت

سرخ قریب بسواد و خضرت بوده باشد چنانچه دم در بعضی اعضا

محتقن میگردد فالفور فصد قیفال این و حجامت ساقین پس دلک شدید

در اطراف و شد عضدین و فخذین تا قدمین و صب دهن الورد و حل الخل

بر راس و سرکه و تلخ باید مالیدن پس احتقان بحقنه معتدله باید کرد و اگر

آن علامات مذکوره نباشد بلکه در بلای تنفس اندک خرخره از صدر

شنیده شود احتقان بحقنه حاده باید کرد و اگر بسرعت بر گردد مکرر باید

سرد

یافت سؤال فرق میانه سبات و جمود چه چیز است و هر دو هم از امراض
دماغ می باشند و بحسب محل مشترک و علیل هم در هر دو مرض ساکن و ساکت
جواب ان العین فی مرض الجمود تکون مفتوحة و فی المسبوت مغموضة والجامد
یبقی عن الهیئة التی کان علیها قبل الجمود ولیس المسبوت کذلک وایضا مفاصل
المسبوت استرخی من مفاصل الجامد علاج ان تنقیه ماده سوداء و بلغم حقنه و استفراغ
ان بود بحقنهای حاده و حبوب منقیه دماغ و تضمید و شیافات و تمریخ و مانند آن
سؤال چیست فرق میانه سرسام که ورم در نفس دماغ باشد و سرسامیکه
ورم در اغشیه مجلله در دماغ باشد و این دو مشترک می باشند در اصل
مرض و در اختلاط عقل و در حمی جواب ان الورم اذا کان فی نفس الدماغ
فیکون الوجع و اختلاط العقل و تکدر الحواس من اول حدوثه و کذلک باقیه الاعراض
النفسیة و النبض یکون موجیا والحمی تکون الین و بعض الاطباء من اکثر ورم
الدماغ لنفسه ولکن مباشرة فی العلل الحقیقة واذا کان الورم فی الاغشیة فیکون
الوجع فی ابتدائه شدیدا ناخسا و یکون ما یلی اما ناحیة الجبهة و القحف
و یکون النبض صلبا و ربما کان منشاریا والحمی تکون احد و تیاخر فی هذا

رشوح

جمود و سبات
سؤال
جواب
علاج
سرسام
سؤال
جواب

الحمی اختلاط العقل عن الوجع زمانا اکثر علاج در سرسام دموی و صفراوی تبرید
بحقنه و نطلیه و تبرید و ترطیب بود و قاعده کلیه آنکه در صفراوی حیثکان تبرید
باید کوشید و از شرب آب صادق البرد حذر نباید کرد چون در جمیع حمیات
الصفراویه چنان است و همچنین از جمیع اشربه بارده و اخراج خون کمتر باید کرد
و در دموی فصد قیفال بتهیه و تسکین باید نمود و بر مبردات زیاده اقدام
نباید ورزید و اخراج خون زیاده باید کرد و اقدام نمود و بعد از فصد اخراج
خون غلیان طبیعت بحقنه لینه در روز پنجم و ششم و بجهت دفع سهر طلا و نطول بر جبهه
قدره منومه و دوشیدن شیر دختر بر راس و تعریق راس بروغن بنفشه
و نیلوفر و بجهت دفع سبات و هذیان شدید دلک اطراف و بادکش
لازم است در هر حال لقاحا و هجر اعدا ضرور و بنا بر عدم شعور و تصعد ماده
و ابخره در سرسام بادکش اطراف و لشت نافع و موافق باشد بکر و قیلیه سعال
شدید باشد و غلیان طبیعت السلامة مع حفظ قوت الا در روز بحران و شبیه
بشرب آب و اخراج حقنه بول در مثانه و عدم احساس بحاجه طلا و ضماد مثانه
بروغن بنفشه بادام و طبیخ الخشخاش و بنفشه با ماست گاو و شوره و نمک

علاج

بانیز و بجهت رفع شدت سواد لسان و خشکی نفع تمام کرده دهان بغرغره بلعاب اسپرزه و بهدانه نافع و مفید باشد و اکثری از معالجه سرسام در انجه مداوای قرحه و طلبقه مذکور شد و محمد بن زکریا میفرماید که هرگاه وجع راس و صداع در حمیات حاده لازم و دائم بود دلیل حدوث سرسام و شقیقه باشد و هرگاه در چشم و صورت حمرت شدیده بوده باشد دلیل پیشانی و پشت گوشها انداختن و ترعیف بتحدیشی تخریق نمودن بسی نافع بود و این حقنه در حمیات حاره و سرسام بسی نافع بود و تسکین حرارت و اطفاء آن نماید صفت آن عناب الثعلب عشبه نیلوفر گل خطمی خباری اکلیل الملک گل بنفشه ازهر یک دو مثقال عناب سپستان هر یک بیست دانه جو مقشر کاسنی برگ بنفشه هر یک ده مثقال آب برگ چغندر بجانه فلوس سکنجبین ترنجبین شکر هر یک دوازده مثقال روغن بادام سه مثقال در چهار رطل آب جوشانیده حقنه نمایند و در بعضی از امزجه و بلاد کمثقال ریوند چینی سرد اور کرده عیبی ندارد و بهترین طلاها در چنان امراض این است صفت آن صندل کافور گشنیز سبز آب کاهو اسفیدآب آب گل بنفشه تازه آب کل گل نیلوفر مجموعه یا هرکدام یافت شود به پیشانی و کف دست و پا مالند و نافع ترین غذا

غذا

اینست صفت آن اسپرز تراشه کدو یا خیار با گل نیلوفر یا گل بنفشه با شیر دختر بر سر خلا نهند اما در تغذیه اصحاب سرسام واجب است که غذای ایشان در غایت لطافت باشد و اوسط آنست که در اوایل ماء الشعیر با شیر خشت و شربت بنفشه قیفار کنند اگر سعال ضعیف نباشد و اگر خوف ضعف بود پس مزوره از اسفاناج و کدو و چغندر و ماش و عدس ترتیب داده تناول کنند و در اسبوع دوم بغوا که بارده قابضه حامضه مثل رمان و تفاح و غیرها اغتذا نمایند و اگر طبیعت محتبس باشد شوربای از اجاص و تمر هندی و الوچه اولی بود و در اخلاط با مراق جوجهای رطب تازه کوچک که با گشنیز سبز و چغندر و آب نارنج و آب لیمو پخته باشند اغتذا نمایند اگر سعال مقترن نبوده باشد و نشاید که در اغذیه و اشربه ایشان از مغلظات و جاذبات مواد در دماغ مثل خشخاش و چیزی که بو داده باشد اگر چه محمد بن زکریا فرموده که افیون به تنویم و تجفیف دم در سرسام شدید بسی نافع باشد خاصه اگر معتاد باشند ترک عادت نشاید کرد سؤال فرق میانه سدر شدید با صرع چه چیز است و حال آنکه هر دو در سقوط ما الارض شریک آیا در ماده هم شریک و ماده بلغمیه باشد

سدر و صرع سؤال

جواب ان الصرع هو سقوط المضطرب والحرکة بخلاف السدر والصرع یکون فجأة
ولا کذلک السدر فانه الاکثر ما یبقی الدوار یتقدم السدر ولا یتقدم الصرع
علاج هر دو تنقیه بدن و دماغ و علاج است از خلط فاسد و منع بخار از صعود
و تقویه دماغ و اکثری از حذاق متفق اند بر آنکه تریاق فاروق جمیع اصناف سدر
و صرع را نافع باشد بغیر از ضعف و سوی از صرع و سوداوی و بعضی از متقدمین
نقل نموده اند که اگر صاحب صرع یازده شربت از عاقرقرحا بنوشند چنانچه
مابین هر دو شربت چند روز فاصله باشد زایل گردد و جالینوس گوید که اگر کودک
بفصد احتیاج افتد فصد رجل اولا وا دفق بود و بقراط میفرماید کثرت آب منی
در میان و قروح راس ایشان منقی دماغ واما ان از صرع باشد و گفته اند
صرع اطفال رضیعه را بغیر از اصلاح شیر مرضعه علاج دیگر فرو رنبود که بعد از انفطام
زایل گردد و جالینوس گوید که در تدبیر صبی مصروع حفظ از حرارت و برودت
شدید و ریاح و امور هایله و برق و رعد و مشاهده دورات و غضب و غم
و سهر و مانند آن باید کرد و اکثر اوقات اسقای سکنجبین خصوصا عنصلی لایق باشد
بعون الله سؤال چیست فرق میانه مانیا و برسام و حال آنکه در تشویش ذهن و هذیان

هر دو

جواب
علاج
مانیا
سؤال

وهذیان هر دو اینها مشترک میباشند جواب ان السبب فی المانیا یکون
من الصفراء المحترقة والقرانیطس یکون عن الدم العفن والصفراء العفنة وان مانیا
لا ورم معه ولا حمی بخلاف القرانیطس و ربما فسد نظام الکلام فی المانیا فی
تالیف الکلام بخلاف القرانیطس فیکون فساده فی تالیف الحروف
علاج آن تنقیه بدن از سوداء صفراوی و تبرید و ترطیب قوی و تقویت قلب
و دماغ باشد و بهترین منقیه مانیا ماء الجبن است با شربت بنفشه و حب
لاجورد و بعد از فراغ از اسهال ماء الجبن و قبل از غذا دخول حمام و تنطیل
راس بشیر الاغ و بمطبوخ بنفشه و بابونه و نیلوفر و جو مقشر و پوست خشخاش و در
قرب خروج از حمام در راس بر روغن بنفشه اثام و سعوط بر روغن کدو
نافع و مفید بود سؤال چه فرق است میانه تمدد و کزاز و حال آنکه هر دو اینها
در حرکت تشنج عضوی و بطلان حرکت ارادیه عضوی مثل هم میباشد جواب ان
مکان المادة فی الکزاز شظایا العصب اللیفیه فیقف عن الحرکة بالجمود والامتلاء بخلاف
التمدد فان مکان المادة فی التمدد و تقبض العصب والرباط یحدث بالامتلاء بعض [illegible]
ان التمدد و مبعه الجذاب العضل من الجهتین القدامیه والخلفیه و [illegible] طول البدن

جواب
علاج
تمدد و کزاز
سؤال
جواب

او العفن ولا كذلك الكزاز فانه اذا زاد معنى الزيادة انما تكون بعروض البعض و
ولا يلزم حدوثه للجانبين وبعض من الحكما من فرق منهما بالمكان فخص التمدد ومقصاً
بحدوثه للجهة القدامية والخلفية من البدن لا بعضو دون عضو وجعل الكزاز مختصاً
ببعض العنق والتشنج بمفارق التمدد وبحدوثه من جهة واحدة وحدوث التمدد من — التشنج
جهتين ومفارق الكزاز بحدوثه للعصب الآية الى البعض وحدوث الكزاز من
انتفاء البعض **علاج** هرگاه تنقيه بدن بود و برفق بعد از ان تمريخ با دهن حاره — علاج
محلله دور نوع بالبس كه اكثر پس از استفراغات وتحليلات قويه وحميات حاده — لقوه
محرقه عارض ميگردد ترطيب بدن بود بانواع مرطبات از داخل وخارج **سؤال** — سؤال
فرق است ميانه لقوه تشنجيه امتلائيه ولقوه استرخائيه وحال انكه هر دو در
شكل او شقي وجه مشترك مى باشند وماده هر دو هم رطوبه بلغميه ميباشد **جواب** — جواب
ان الماده الاسترخائيه تسد منافذ الروح من العصب فلذلك مايمنع من العضو
فيه فيبطل الحس من الشق العليل ولذلك يطول به الشق لتحلل القوة الارادية
المحركه عن ضبط فيتقلص ويتعلق بالجانب الصحيح فيجذبه اليه ولان الجلد من الشق
العليل مسترخيا والمعضل الاعلى منطبقا ونصف جلده غالبا من الغم فيجذب ذلك الجانب

سافلة ولا كذلك في اللقوه التشنجيه بل يكون الجلد من هذه المواضع ممتد منجذبا
الى فوق حتى يبطل معها اسرة الوجه وعضون الجبهة وان الماده التشنجيه لاتسد
سدا تاما بحيث يمنع الروح من العصب فلا يبطل الحس بالكليه ولا يكن اصحاب — علاج
هذا النوع تغميض عينيه التي في الجانب الصحيح **علاج** ان لعبد از چهار روز اگر
قوى نباشد يا بعد از هفت روز اگر قوى بود كه قبل از ان شروع در علاج
نتوان نمود قريب بعلاج فالج بود والا انكه استعمال غرغره وتغوغات در
لقوه بكبر لازم و انچه نفع شديد دارد انست كه عليل بعد از تنقيه مداومت
نمايد بر بخار شراب كه سنگ تفيده در ان انداخته باشند نمايد وهمچنان است
وغالب سند روس واين حقير خادم الحكما در حين سلطانيه محمد حسن خان قرچي با
لقوه را بر سانند وو داوى مشروبه ممكن شد وليكن انباب بخار شراب
وسير وسياه دانه وغال سياه دانه با ندك زمان شفا يافت وغرغره كه
بلقوه مخصوص است انست كه نوشادر را با سكنجبين مخلوط نموده غرغره كنند
وجوز بوا وبليله سياه در دهن نگاه دارند ودر خانه تاريك نشسته دياري
كبودى در پيش رو بيا ديزند وهمچنين غرغره از عاقرقرحا ومغز ونعنع

المطلب الثانیه فی فروق امراض العین

سؤال

واسفاناج و خردل و کشنیز کوفته و بیخته با عسل ممزوج نموده غرغره کنند تقویه
نافع بود و گویند نظر کردن در آینه که از هفت جوش ساخته باشند تقویه رد
نافع بود و اغذیه علل بارده و ماءی از منضجات و مجففات باید و لحوم طیور و حشیش
و عصافیر و آهو و بقولات حریفه و مربا های حریف بود و از فواکه بالسه و نخی
و مویز و پسته و گردو نافع باشد و احتمال جوع و عطش و غسل و دوشاب
مفید بود و **المطلب الثانیه** فی فروق الامراض التی تشتبه وقوعها فی العین **سؤال**
چیست فرق در میانه بثره و دبیله که در چشم واقع میشود یعنی در طبقه قرنیه
که در سواد عین موضعی سفید و شبیه مثل به نقطه سفید مرئی شود و آنرا باصطلاح
اطبا بثره و قرحه قرنیه گویند **جواب** ان البثره قرحه عمیقه نقیه من الوسخ غیر واسعه
و یکون الوجع معها شدیدة بخلاف الدبیله و هی قرحه عمیقه واسعه و مع ذلک وسخه
کثیره سیلان رطوبة العین والوجع مع الدبیله قلیله **علاج** ان افزایش دم بود بقدر
امکان فصد قیفال و حجامت پس تنقیه بدن و دماغ نمایند و مطبوخ هلیله و ایارج
فیقرا و حب ذهب و احتراز از مولدات دم و اقتصار در غذا بر بقول بارده
مثل خرفه و سرمق و اسفاناج و کشنیز پس در اوایل تقطیر لبن جاریه و بیاض بیض

وبعد

جواب

علاج

رمد

سؤال

جواب

علاج

و بعد تقطیر شیاف ابیض افیونی و اگر وجع و ضربان ساکن گردد و امید تحلیل ماده
بدون جمع مده پدید آید و الا فاید از معونی نباشد و مقدوح بانضاج تقطیر العبه
منضجه مثل لعاب حلبه و بزر الکتان و تقطیر شیاف کندر کرده و بعد از ظهور مده محتاج
بجلا و تنقیه و ترقیق و لسع تقطیر شیاف ابار و تدبیر بثرات عمیقه منسیه بوده باشد
سؤال چیست فرق میانه رمد که ماده ان منجذب از عروق داخل قحف
باشد و رمد که ماده ان از عروق خارج قحف منجذب شده باشد **جواب**
ان المنحدر الداخل منبعه السطاس المودی به غدة عنه و حکة الجبهة والانف و عند میل
الشیء من الماده الیه تکون ما تسیل من الغلم و سیلانه ذلک و علی نوع الماده و لا نظهر
الامتلا فی عروق الملتحم کثیرا و لا ینتفعون هولا بالعصب والاضمدة القابضه وانما
المنحدر الخارجی منبعه شغاف الوجه و عروقه و امتلائها و تمدد حیثما یلی الصدغین
والجبهة و تکون عروق الملتحم فی هذه النوع ظاهرة الامتلا و ینتفعون هولا بالعصب
والاضمدة القابضه علی الجبهة **علاج** ان افزایش ماده فاعل فصد اکحال و ضمدها
و قطورات و ذرورات بعد از زمان تزیید و مانند آن باید کرد و لیکن از استعمال
شیاف و تقطیر سیر متغیرات قبل از تنقیه بدن و دماغ احتراز باید کرد و سفیده بیض

رقیق و لعاب بهدانه و بزر قطونا جایز است و طبیخ حلبه در تسکین اکثر اوجاع چشم
و تحلیل آن بسی ممدوح است و تضمید به بزر کرم کرم با مرطلق و تضمید آبه برگ
سنگ کشت هاانه گویند سحوق با زرده تخم مرغ و تقطیر زعفران مذاف بلبن
الن و تقطیر آب کشنیز سبز و تضمید بزرده تخم جوشیده با مه بزر و زعفران در
تسکین اوجاع شدیده چشم بغایت نافع و موثر بود و میرزا رضی جراح معقب
معالج خان گفته اکثر اوقات در رمد تقطیر شیاف بزالیوم مذاف به بیاض بیض
کافی باشد و بسی از ماده عظیم را در روز ساکن نموده اجزاء صفت است
صفت آن اقاقیا نحاس محرق مرکی حضض یک جبه بهدستر کندر یک جزء زعفران ربع
جزء عثرالسیم سفیده بیضه با آب شیاف ساز زند و دخول حمام انواع رمد را بد
کند و نفع باشد در اخر و در اول ضرر دارد خاصه در زمستان و هوای سرد
بسیار نافع است و اگر رمد اطفال رضیعه را عارض گردد باید تا سه روز بی
روز از اکتحال و ذرورات شیاف احتراز تام نمایند و رعایت این قاعده
در بالغان نیز واجب باشد و اگر التصاق چشم شدید باشد باید که شیر
دختر در جبه پاکیزه دوشیده بر پشت چشم اطفال بگذارند و همچنان جبه کانه دو

سرمه

صفت
شیاف سبز الیوم
صفت
رمد اطفال
التصاق

کرده او بر پشت چشمهاییان بجهت تسکین وجع و ورم اجفان بغایت مفید
بود و بول کرم طفل در تسکین عظیم نافع بود و لبد از سه روز مغز زیره کرده را
با هم کوفته و با آب دهن و در کف دست بسیار سرشته مثل مرهم شود بر روی جبه
گستیده شیر بر آن دوشیده بر پشت چشمهاییان بغایت سود مند بود و بعضی
اگر رمد ریحی بود و آنچه از سرما حادث شود اقوی از مذکورات احتیاج افتد
مثل در روز ملکا یا استعمال نمایند و اگر اطفال را بدون وجع و با انکه چیزی در چشم
ایشان افتد از سیلان دمع متاذی باشند و باشد که بسبب آن آب رفتن
بگوش ایشان باشد و سیلان از یک چشم دلیل واقع باشد پس باید مثل آن
پنبه کنند در گوش جانب دمع گذاشت و بر آن تکیه نهند یا انگه منفذ گوش طفل را باید
ببندند و اگر حدقه اطفال کاریج مایل گردیده باشد باید که طفل را با شیر برقوس بند
با پنبه بر پشت چشم نهند و با آب طبیخ بابونه چشم را بشویند و اگر اوقات چشم
بسته دارند و از اشیاء نقاعه مرطوب احتراز فرمایند و اگر از کثرت گریه اجفان سطبر
شود یا انکه بیاضی بر حدقه افتد علاج هر دو آنست که هر صباح بول کرم علیل شسته با
تا جوزی تقطیر نمایند و اگر اقوای از آن حاجت افتد نبات سفید با ربع آن مجموع بسید

رمد اطفال
جحوظ
قبح بیاض

سستی طبع نموده تحمیل و تدبیر نمایند و حکمای هنود گویند اگر کسی در عمری یا در طفولیت
یکبار خون کبوتر الا یا خون سنگ بچشم کند هرگز درد چشم نه بیند و محفوظ از
درد چشم باشد العلم عند الله **سؤال** چه فرق است در میانه سبل حادثه بعروق
ظاهره در ملتحمه و سبل حادثه بجدار عروق باطنه **جواب** ان السبل ان کان حدوثه
للعروق الظاهره فیکون اقل حمرة من الاول و یکون مع ذلک حس الحرة فی الجبهه و فی
الماقین و ضربان فی عروق الصدغین واما اذا کان حدوثه للعروق الباطنه فیکون العروق
فیها حمرا شدیدة و یکون مع ذلک عطاس متواتر و کثرة دموع و ضربان فی اصل
العینین و ربما کان معه صداع **علاج** ان حقنه و فصد و اسهال و للبد مداومت حمام و اکتحال
حاده مثل الحمر الیابس و الحمر الحاد باشد و گویند دوای که در ازاله سبل بغایت
نافع است بگیرند هلیله کابلی بزرگ را نرم کوفته و بیخته بعد از آن قدری موم سفید در کره
گداخته با هلیله در هاون سب بکند و بخلط و قدری عنزروت برای چکانیدن و بسیار
بسایند تا مثل مرهم شود و بامیل در چشم کشند و اگر کحال خوب پیدا نشود بعد از
تنقیه کامل و فصد بچیدن و تراشیدن سبل با نهایت احتیاط بسیار خوب است **سؤال**
چیست فرق میان خیال کاین از معده است و خیال منذر بماء که مقدمه نزول آب است

جواب

جواب ان الخیال الکاین عن المعدة یکون قلیلا او معدوما عند جودة الاستمراء للغذاء
و صلاح حال المعده و نقاء العین و نقائها من الکدورة و ربما ثبت العینان فیه
واما ان یکون الخیال المنذر بالماء فانه یکون کذلک بل یبقی علی حاله وادوة عند جودة
الاستمراء و تکدر فی العین ولا یلزم وجوده فی العینین جمیعا و ربما کان معه صداع **سؤال**
چه فرق است میان خیال عارض لذکاء حس العین و خیال منذر بالماء **جواب** لان
سلامة الدماغ و صفاء العین و بقاء الحواس علی صفائها و سلامتها و سلامة افعالها و عدم
استمرار الخیال یدل علی ذکاء الحس واما فی المنذر بالماء فاستمرار الخیال فیه و کدورة
العین کما مر و بهذین الجوابین یعلم الفرق بین الخیال العارض لذکاء الحس و بین العارض
لشرکة المعدة فتفهم **سؤال** چیست فرق در میان خیالی که عارض میشود بسبب تغیر
لون اجزاء رطوبة بیضیه با جلیدیه یا بسبب غلظ و یبس بیضیه با خیال منذر بماء **جواب**
اما الفرق بینهما فهو ان خیال الماء علی الاکثر واحد غیر متعدد و بعض اعراض الماء التی
فقد ذکرناها بخلاف خیال هذه الرطوبة فان تغیر الوان الاجزاء من هذه الرطوبة
یلزمها تعدد الوان الخیال المرئیة و مع الغلظ للاختلاف فی عظم الخیال و صغره
بسبب عظم اجزاء الغلیظ و صغرها مع اتحاد لونه و رؤیته کانه واحده و یفرق بین هذا

نزول الماء و یبس الجلیدیة

سؤال

جواب

سؤال

جواب

سؤال

جواب

الخیال و هی الخیال الکاین عن المعده باختلاف ذلک سایر وجودة الهضم والاستفراغ
واصلاح حال المعدة **سؤال** چیست فرق در میان یبس که عارض جلیدیه میشود
و میانه نزول ماء و بنظر حس شبیه هم میباشند و در عدم ابصار نیز مشترک هم اند
جواب ان الجلیدیة اذا یبست کانت اشد بیاضا من الماء الا انها غیر متفقة
وغیر متحرکة عند الغمز و متجزیة عنده بخلاف نزول الماء فانه غیر خالص البیاض ولم
مع ذلک انشفاف ما و ربما تحرک و تفرق عند الغمز و نتیجه حجم ها فی الحدقه
سؤال فرق میانه ضیق ثقب عنبی که بواسطه رطوبت باشد یا ضیقی که بواسطه
نقصان بیضیه باشد چیست **جواب** ان الاول یکون البصر معه سلیما و یشکل العین
فیه مستویا بخلاف الثانی فیکون البصر معه ضعیفا والعین غایرة و لا منقبضا **سؤال**
فرق میانه اتساع ثقب عنبی تابع کثرت رطوبت بیضیه باشد با اتساع
که تابع جفاف و یبس عنبی باشد چیست **جواب** ان الاول معه جحوظ العین
و کثرت رطوبتها و ضعف البصر عند کثرة الضوء و بقائه عند سواد اللیل و عدم سواد
العین و اما الثانی فیتبعه غور الحدقة و نقصان البصر و قلة السیلان من الرطوبة من
العین و غورها و اذا کان سبب جفاف العین جفاف البیضیة التی الادی منه فهما شدة

یعنی

علاج

المطلب الثالث فی فرق امراض الاذن

سؤال

جواب

دوی

علاج

العینی **علاج** اتساع رطوبة یا استفراغ بحقنه و دوا رجات و فصد قیفال و حجامت
و اکتحال بکحل مقلو و عطف و پرهیز از مضرات عینی باشد و در غیر رطوبات حرکت
و تقویه و فرو بردن چشم معشوق در آب صاف بارد عذب بوده باشد
المطلب الثالث فی فرق الامراض التی تشتبه و قوعها فی الاذن **سؤال** چه
فرق است میانه دوی اذن که بواسطه ذکاء حس سمع و میانه دوی که بواسطه
ریاح یا ضعف حاسه سمع باشد **جواب** ان دوی العارض لذکاء الحس یکون السمع
معه سلیما و یتبعه سلامة الدماغ و سلامت جمیع الحواس و ما یعرض من الریاح قد یکون
معه ثقل السمع و الحس معه ثقل و یتقدمه سبب تدل علیه و ما للضعف و یتبعه صاحبه
بالتحلیل و ربما وجد معه الم فی الاذن او فی الراس لکن احیانا و ربما احیانا **علاج**
دوی بفتح دال و کسر واو و تشدید یا دفع سبب فاعل و تقطیرات موافقه مثل
نشاف ماهی و روغن بادام تلخ و غیره و اغذیات مناسبه مثل گوشت مرغ
یا گوشت خروس یا گوشت [illegible] یا ماهی هر یک جدا جدا با شیر تازه و بچه مرغ
با شیر پخته بخار آن چنان استعمال نمایند که بخار داخل سوراخ گوش گردد و نافع باشد
و اگر از ریاح غلیظه بوده باشد و در فضا سعد و اشنا معده تقاویه کنند بگیرند

سؤال
طرش
علاج
علاج

وچند بید بشتر با روغن زیتون جوشانیده تقطیر نمایند نافع باشد **سؤال** جهت فرق
میانه طرش بعضی از کترس حادث بواسطه آفت من جهت دماغ یا حادث من جهت
نفس عصب اذن باشد **جواب** ان الطرش اذا کان لشرکة الدماغ تبعه نقصان
باقی الحواس وتعطل بعضها ووجدت شواهد آفة الدماغ بخلاف ما اذا کان الافة
فی العصب نفسها لم یکن شیئا من ذلک وکان الدماغ سلیما وربما وجد فی الاذن
شواهد آفة السمع کسوء المزاج والوجع ونحو ذلک **علاج** آنچه مولودی بود
از علاج بیرون است وآنچه عارضی بود بازالة سبب واخراج خلط فاعل وتقویت
دماغ وقطورات موافقه باشد واما وجع اذن صبیان واطفال رضیع را که عارض
شود بباید دانست علامت علامت آن خرخره براز والتوای سر وگردن وحرارت
گوش وگریه واضطراب وبی راحتی باشد واز لذت شکاف دست بر اذن و بر آنجا بنب
خوابیدن بود **علاج** آن چنانست که فاه حمام و در گوش را قرار دکندم با نمک
سنگ ضماد کنند و رازیانه را نرم خاییده و در پنبه رقیقی گذاشته بر گوش نهند ودو
شیر گوسفندی مفید بود وچوب بیخ خشک؛ ودایه را ببقدار شیری یک سر از افزون
وسرد دیگر را بقطاع ننند چنانچه گذارند و روغن کوشی شده وآب آن بگوش زود

المطلب الرابع
فروق امراض انف
سؤال
جواب
سؤال
جواب
علاج
سؤال

نافع بود واگر اقوای ازین حاجت افتد فتیله بعسل وروغن بادام تلخ آلوده در گوش
نهند یا روغن گل یا روغن کرنب یا کره گاو یا سفیده تخم مرغ گرم نموده نیم گرم
بچکانند وبیرون گوش را نیز طلا نمایند ومیر زرد را با آب کشنیز سبز بگوش وحوالی
حاوی مالیدن بسی نافع بود وجهت نفخ وتمدد ورم گوش آب انقطیر آب پیاز
وروغن کرنب ولعاب حلبه بسی نافع باشد ونشتی را گرم کرم شاهی مفید بود **المطلب**
الرابع فی فرق الامراض التی تشتبه وقوعها فی الانف **سؤال** فرق ما بین عدم
حس شم که بواسطه آفتی که حلقتی مه بینی رست یا سده و در عظم مصفات باشد
جهت **جواب** لان فی الاول یکون معه سلامت النفس من المنخرین وفی الثانیه
تعطل الاشمام **سؤال** فرق ما بین بواسیر وسرطان واجب است زیرا که علاج بواسیر
با دوبه حاده یا حدید بود وهرد وسرطان را غایت مضر ومؤدی بجلیه عظیم باشد
جواب ان زیادة السرطان انما هی زیادة تداخل ورئتیه وزیادة الباسور معلقة
من جنس الثالیل والسرطان مع ذلک فی شق العضو والباسور لیس کذلک **علاج** اینها
آنچه مولودی بود انرا علاج نباشد وآنچه عارضی بود تنقیه دماغ کنند وجاب
وضع فتایل قالعه ومانند آن باشد **سؤال** فرق ما بین رعاف عارضه بواسطه

جواب

انخراق عروق شبکه دماغیه با انخراق غیر ان عروق مثل سایر عروق و مانی صحیت

وحال انکه در خروج خون از انف متفق میباشند جواب ان الدم الخارج لانخراق

عروق شبکه میوسبات وضعف الحواس لنقصان ماده الروح و انف یذ و برد الدماغ

والدم الخارج من هذه العروق لطیف مشرق صاف رقیق واما الخارج من عروق

الدماغ فتبعه سهر وجفاف والدم الخارج هذا النوع یکون مایلا الا بیاض وغلیظ

سؤال فرق مابین رعاف خارج از شرائین یا خارج از اورده چیست جواب

سؤال

جواب

ان الخارج من الشرائین یکون حمرته ناصعه ومع ذلک رقیق شدید الحرارة ویخرج

تو ثبه ونفوذ واما الخارج من الاورده فحمرته قانیة وقوامه غلیظ وسکونه اسکن ولا

یخرج بتوثب علاج ان الخبه لجرانا بود تا ممکن باشد وقریب بغشی نکرده حبس

علاج

نکنند وچون حبس واجب کردد از جانب منخر عضو بازو وران محکم ببندند

وبر زیر قرقه وپستان حجامت باد کش کنند وتطلیه سر بکل ارمنی ونشاسته بآب کشنیز

بند کنند واکر مانعی نباشد آب یخ وبرف برسر بریزند وقوی اوهم بخشنند واکر

قوت قوی باشد رک قیفال فصد ودر غایت تنگ کنند بریع الاثر بیت داقوای

از هم اشست که پوست انار وورق آس ومازو وکلنار مثل وی در آب جوشانیده

وما نصوده

وما نصوده با آن آب یخ گرم نموده برسر وجهه جبهه وصدغین بمالند فی الحال حبس کند

المطلب الخامس في فروق الامراض التي تشتبه

وازمجربات شنیدم انجه را گل نموده بر منخرین بمالند قطع رعاف کند واما اغذیه مراعیف

اکثر اوقات مزورات حامضه سرده بیخ وبرف موافق باشد المطلب الخامس

سؤال

فی فروق الامراض التی تشتبه وقوعها فی الحس سؤال چیست فرق مابین درد دندان

انکه عارض نفس دندان شده باشد یا انکه عارض عصبه که تحت او است

جواب

شده باشد جواب اذا کان الوجع العارض اخذ من الحس الی نحو طرفه فلو سن

نفسه ویکون مع ذلک شبیها بالمدر والضرس وان کان اخذا الی اصله ویکون الحنک

سؤال

فانه عصبه ویکون ذلک سلاره جوهره من الناکی والنفد سؤال چیست فرق مابین درد دندان

بسبب کسی باشد یا درد دندانیکه حادث شده باشد بواسطه رفتن رطوبت

جواب

جواب ان الفرق بین الوجعین من جهة الدلیل هو ان الوجع العارض للسن من الحس یکون

عنده برام المضغ علیه ویکون معه الحس کاسدا وربما شده بیانه شده بیه وتغشت

علاج

اجزاوه لذلک واما الوجع العارض لذهاب ماء السن فیکون جوهر السن نقیا سلیما ونع ذلک

یبس الضرس لکم یکون نامقیا نتوقعی عنده شاول الاشیاء الحامضه علاج اکثار استعمال

وافنای رطوبت بود دهانرا تا قدحی وشیان راست ترطیب مزاج وتطلیه بسنان مرطبات

المطلب السادس فی فروق امراض الحلق

بود و آنکه از ذهاب ماء السان بود بعد از نضج ماده شرب طبیخ دو مثقال ریزبانه با مجمعا

کلفه نقیه دماغ بحب ایارج و مانند آن بود و پس تکمید استان ممزکرده شونیز عاروبره

تخم شونیز عاروفی مریح بادهن بنفشه نافع باشد **المطلب السادس** فی فروق الامراض

التی تشتبه و توهمها فی الحلق **سؤال** فرق ما بین خناق حادث کمیت ورم عضل حنجره یا ورم

حادث عضل مری به چه چیز است و هردو در ورم حلق بودن شریک میباشند **جواب** آن

ورم عضل حنجره یتبعه عسر النفس من اول حدوثه ثم یتبعه عسر الازدراد و هنده تزییده نجاف(?)

ورم عضل المری فانه یتبعه عسر الازدراد اولا ثم یتبعه عسر النفس اذا عظم و ایضا ورم الحنجره

ربما کان فیه هرس(?) مما یعنه فتح الفم و الحلق و لا کذلک ورم عضل المری **سؤال** فرق ما بین

خناق و ذبحه چیست و حال آنکه در ورم حلق بودن مشترک میباشند **جواب** ذهب

بعض الحکماء ان الذبحه یطلق علی ورم عضل المری و الخوانیق علی ورم ~~عضلها الخارج و بعضهم~~ عضل

الحنجره و ذهب بعض الآخر ان الذبحه یقال علی ورم العضل الداخل من الحنجره او المری والخوانیق

علی ورم عضلها الخارج و بعضهم لا یفرق بینهما بل یطلق الاسمان علی ورم العضلتین بالترادف

و هذا الاختلاف لا یضر فی العلم بها و بعلاجها **علاج** آن فصد قیفال این و غرغره خوان است

بدفعات قلیلا قلیلا و حجامت ساقین و تکرار حقنه لینه مطلقه و اهتمام در جذب مواد

بسوی

سؤال

جواب

خناق

سؤال

جواب

علاج

باسفتین و استعمال غراغر رادعه قابضه در ابتدا و غراغر منضجه محلله در انتها و نیکوترین

غرغره در انتها این است هر گاه نشاسته و اکثر نا و بزرگ با عرق نیلوفر پخته آب

او را غرغره و نفث به بلغ نماید و همچنین غرغره شیرگاو و تخم مرو خیرترش بسیار مفید است و همچنان

نیکوترین غرغره در ابتدا این است **صفت** آن عدس و جو و گلنار و ماریسی و پوست گوگنار

[illegible] به آب کشیر غرغره کنند و بعد از آن [illegible]

بسی مفید بود و حکماء هند گفته اند که نوشادر به آب گرم غرغره کردن و بر خارج حلق

طلا نمودن بسی نافع بود **سؤال** فرق ما بین ذبحه و ورم لوزتین به چه چیز است **جواب**

ان الذبحه ورم العضل کما مر و اما ورم اللوزتین فهو ورم الذی یعرض فی اصل اللسان عند

جانبی الحلق حتی یغیر الصوت عند الکلام و ایضا ان الورم فی الذبحه لا یظهر للحس و ورم اللوزتین

یظهر بالحس من خارج الحلق فی المواضع الرخوه **سؤال** فرق ما بین خناق عارض من قبیل ورم

عضل مری یا ورم حادث در عضل منبسطه مری به چه چیز است **جواب** فان فی الاول یکون

الالم فی حال الازدراد من اعلی الحلق و حدوث الاختناق معه اسرع بخلاف الثانی فیه

یکون حدوث الالم بعد الازدراد بزمان طول فی ناحیه الغذا و ما یلیها الی

النفس و ان لم تقرر یعظم **سؤال** فرق ما بین خناق حادث من قبیل ورم و آنکه عارض للنفس

صفت

سؤال

جواب

سؤال

جواب

سؤال

قبه نشود و باختناق حادث شود و بورم حنجره شود و خطر است جواب ان الورم اذا كان

في جرم القصبة فلا يحتج سوء البنية وان كان في الجنبة القدامية منها كفى في الوقوف عليه

النظر اليه باللمس والحس وان كان في الخلفية فالوقوف عليه يكون بمنع الغذاء المزدرد

عند نفوذه من اعلى المرى لمجاورة القصبة له ولا كذلك ورم الحنجرة فان الوجع يكون

شديدا وتعسر التنفس معه يكون اشد من ذلك كثيرا **المطلب السابع** في

الامراض التي تشبه وقوعها في الصدر **سؤال** چه فرق است ما بين شدت حاجة

بسوی تنفس بسبب ضيق الات نزد وجود مزاحمات وسده وات و

بسبب ضعف قوه محرکه صدر باشد **جواب** واعلم ان شدة الحاجة

الى التنفس مع الضيق بالمزاحم يزيده الشعور بانتقال موجب الضيق والمزاحم كالورم والسدة

واما الذي هو المفرط في نفسه فمذهب الهواء المخصص الالم التمدد واما شدة الحاجة لتابع

للضعف فلا يكون معه شيء من ذلك اعني من الثقل والتمدد ويوجد مع ذلك اعراض

موجب ضعف القوة المحركة مثل تقدم مرض يضعف القوة او برد نال عضل الصدر فجمده

او الاسترخاء والتشنج يعرض في القوة المحركة **سؤال** چه ميفرمايند در خصوص اينكه

شنيدم از حاجی سيد رضی سياه که ميگفت وقتيکه صبح از خواب بيدار ميشويد ملاحظه بکنيد

اگر زود نفس از سوراخ بينی راست است در ان روز بهم و غم و چيزهای

محزون خواهيد بسر برد واگر زود نفس از سوراخ بينی چپ است بسرور

وعيش ونشاط و چيزهای سازنده بسر خواهيد برد آيا مبنی اين قول بر کدام يک

از قواعد حکما است **جواب** اعلم يا ولدی بدان ای پسر که من حکماء هنود قاعده

مقرر نموده اند ودر اکثر امور رعايت ان قاعده نموده خود را از اختيارات

ساعت و سعادت و نحوست ان مستغنی می شمارند وان چنان است که ميگويند

هر امری از امور بهر کوکبی از ثوابت وسياره منسوب است وان کوکب را

بهر شخصی نيز تعلق و نسبتی بنظر طالع مولود اوست و هر زمانی تاثير و نقش در روح

ان شخص ميکند و باختلاف ان تاثير تغييری در روح او که اشبه ما في البدن است

بعالم علو حادث ميگردد و باختلاف احوال روح است که تنفس انسان نيز مختلف

ميشود و اختلاف تنفس ای پسر که من چنان است که گاه تنفس گاه از منخر ايمن

نفس ظاهر ميگردد وگاهی از منخر ايسر وگاهی از هر دو منخرين معا ظاهر می نمايد در

نفس از ايمن منخر خارج گردد واين را متعلق بشمس ساخته اند و وقتيکه از منخر ايسر

خارج گردد واين را متعلق بقمر دانسته اند واوقات خروج نفس از هر منخری دو

ساعت باشد و اگر زیادت از سه روز باشد ای لیبرکوس حکمای هند و چین میگویند که
مدت نفس قمری هر چند زمانش بیشتر باشد بهتر و دلیل اثار محموده باشد چنانکه اگر
چهار ساعت قمری خالص بر آید دلیل حصول خیر و منفعت و سرور و نشاط علی الخصوص
باشد و اگر هشت ساعت بود و صاحبش منزّه و مکرم بود و اگر در نفس قمری
یکشبانه روز بود دلیل جاه و جلال و سرور و مکنت بود و بخلاف نفس شمسی زیرا که
اگر چهار ساعت امتداد یابد دلیل حصول و اثار احزان و نقصانها بود و اگر شش
ساعت بود دلیل کند و بر وقوع جزئیه بنا بر تألم دوستی و اگر هشت ساعت برسد
دلیل حدوث انتقام و الام یکی از اقارب باشد و اگر ده ساعت بود دلیل
مرض و سقم نفس وی بود و اگر بدوازده ساعت برسد دلیل ظهور دشمن
و عداوت و خصومت باشد و اگر یکشبانه روز نفس شمسی امتداد یابد بخطر و خوف و هلاک
بود و ای لیبرکوس میگویند در اوقات نفس قمری عزم سفر بجانب مغرب و جنوب
و بریدن لباس جدید و پوشیدن و ابتدای تعلیم و عقد نکاح و زفاف و تجارت
و عمارت محمود و ممدوح باشد و اما در اوقات نفس شمسی مجامعت موجب حمل ذکور
باشد و در وقت نفس قمری باعث حمل اناث بود و همچنین افضل و احسن ازمنه

معالجه

معالجه مرضی بجهت فصد و حجامت وقتی راست که نفس شمسی ظاهر گردد و دیگر بجهت
ابتدای امور و دیدن ملوک و سلاطین و اکابر و طلب حوایج و توبه و حرب و جنگ
و صلح و شرای غلام و کنیز و عزم سفر بجانب مشرق و شمال و تفحص و طلب مفقودات
در حالت نفس شمسی مستحسن و محمود باشد ای لیبرکوس بدانکه میگویند میل نفس خارج
بسوی شغل و مجادلات دلیل محبت و نعمت و فرح و راحت و سرور باشد و میل کند
با عوجاج یا فوق نقصان باشد و گویند در مجادله و مخاصمه و ارتکاب جمیع
امورات رعایت توافق جانب نفس را مستحسن و مقوی حصول آن امر بود و مثلا
در محاربه اگر نفس شمسی بود مایل بجانب ایمن و راست باید شد و خصم و دشمن را
بر یسار و جانب خود را باید داشت و میگویند اگر نفس از منخرین در یکشبانه
روز خارج شود دلیل اختلال حال دماغ بود و دلیل اثار بر خروج نفس ترتیب ساخته
اند که تفصیل او در این رساله موجب تطویل است الله تعالی علیم بحقایق الامور **سؤال**
چه فرق است ما بین عسر نفسی که بواسطه ورم ریه باشد با عسر نفسی که بواسطه سده
و تشنج و استسقاء قصبة الریه باشد **جواب** آن عسر النفس مع الورم
تبعه الحمی و الوجع المشتعل و التمدد و کون النفس معه موجیا و کون السعال من غیر قوة الا ان

سؤال

جواب

ان یتجوّر واما عسر النفس الکاین عن السدّة فال عن الحمی ویکون معه سعال ونفث و
ربما یوجد فیه الثقل من غیر تمدد وربما کان النفس فیه هو لا ینقطع الانبساط فیه بعض بخار
وهی هذا ایمکن النفس الانتصاب سؤال چه فرق است مابین سدّه که در قصبهٔ
قصبهٔ ریه باشد با سدّه که در شرائین وعروق که در ریه است باشد وچون هر دو
لازم دارند عسر النفس وثقل در ریه را ودر ماده ساده با باشند هم اشتراک
داشته باشند جواب ان السدة الواقعة فی نفس الشرایین عن سایر سدد فیه شدة
عسر النفس وعدم السعال والنفث وسهولة ما ینفث وتدقیق ان صاحب هذا النوع
من السدة لا یمکنه استیفاء نفسه دون ان ینتصب واما الحال فی السدة
الشرائین فبالعکس ما ذکرناه من العلة ویکون معها عسر النفس وسعال اقل ونفث
وان کان لا یسیر فیه الثقل واما السدة الواردة فتعسر النفس یکون قلیلاً جداً اذ
ما یدرکها فیه دنک قلیلة وربما کانت من غیر عسر فی النفس یوجد معها ثقل قلیلا ولا یظهر
معها عسر النفس والثقل الا مع زیادة فی المشی قلیلاً علی المعتاد او صعود فی الجبل
او السلم ویکون مع هذا النوع سعال قلیل من غیر نفث فهذا هو الفرق بینهم فافهم سؤال
چه فرق است مابین ربو الریحی وربو البلغمی جواب ان الربو البلغمی یبدو سعال شدید

نفث

[سؤال]
[جواب]
[ربو]
[سؤال]
[جواب]

ونفث ویبس کذلک الریحی فان وجد معه سعال فقلیل ما یکون من نفث وربما یتبعه تمدد
من ثقل علاج ان تحلیل ریاح برفق وافنای رطوبات ریه واگر مواد در غایت کثرت بود
تنقیه بدن باسهال واجب گردد واولویه مستعمل ان ملطف ومنضج غیر شدید
السخونه باید تا موادی تجفیف وتغلیظ ماده نگردد وبهترین منضجات این زوفای خشک
اصل السوس کل کاوزبان عنب الثعلب از هر یک دو مثقال سپستان ده دانه را زیانه مثقال
شربت بنفشه هفت مثقال بود وانفع سهلات ان سنا چهار مثقال ترنجبین دوازده مثقال
نرفت روغن بیدانجیر هر یک هفت مثقال واوفق اغذیه نخود واب از گوشت خروس
پراده یه دار بود وخاصه در ابدان ضعیفه مثل مشایخ وصبیان وهمچنین بعد از تنقیه هر روز
دو نخود گوگرد مرغ بازرده تخم مرغ نیم برشت نافع باشد وگویند اگر هر روز نیم مثقال
شکار سبز تنها مفید بود وهمچنین رازیانه یک مثقال با شیر گاو هر روز بخته بنوشند نهایت مفید باشد
وگاه باشد صبیان واطفال رضیعه را در شبها خرخره وضیق النفس وانقطاع نفس شبیه
بانچه در اواخر گریه شده بدیدی اید حادث گردد علاج ان تعلیق عسل بازرکتان
مدقوق معجون بعسل ویسک نبات وروغن وشادل هوای عیسای ودهن ودر گوشش بادام
حاره ومخالف از استنشاق هوای بارد باید نمود واگر بدون انکه گریه کنند تواتر بیابد

[علاج]
[تربیت اطفال]
[علاج]

سعال

سؤال

شکن بود و نافع باشد و دهن صدر نیز موافق باشد والله اعلم **سؤال** چه فرق است
ما بین سعال که حادث میشود بواسطه ماده که در نفس قصبه ریه است با سعالی که ماده آن
در اجسام و شعب قصبه یا در عروق ریه است باشد **جواب** ان السعال الکاین لمادة فی

جواب

نفس القصبة یکون نفثها قریبا من النضج ومع نفث یحس بالخروج من قریب ولا یکون معه عسر
النفس وان کان کثیرا واما الحادث لمادة فی اجسام القصبة فیکون بخلاف ذلک
فان السعال معه اشد وخروج النفث فیه من مکان ابعد وعسر النفس اقوی واما الحادث
لمادة فی العروق فانه ینفصل عن الاول بان یقل السعال وعدم النفث وان وجد بعد نفخ
المادة کان قلیلا **علاج** آن باید دانست که هر مرضی که مزمن گردد و برودت بر آن غالب

علاج

واز مبردات متضرر شود و خاصه سرفه لهذا تداویر سخت ریه و تلطیف مواد و ان النضج تدبیر
بود و آنچه درین باب مجرب است حبس نفس است خصوصا در اسحار بآن کیفیت
که از سحر تا چاشت دهن و بینی را [illegible] نباید گذاشت و تکلم نباید نمود و در حبس و ضبط
نفس بقدر امکان سعی باید نمود و بتدریج نفس باید کشید و اگر بجهت نزول یا دفع
ورم جاری سرفه حرکتی کنند حب السعال یا گرگرهای حبوبی که در اکثر سرفها [illegible] است قطعه در دهن
بگیرند و آب آن گرز را بتدریج فرو برند و بقدر امکان صبر از سرفه کنند و دیگر از تدبیر

سعال صبیان و اطفال

جاموا نفعوا استعمال سکنات و مخففات اخلاط و معدلات طبیعت و مقویات اعضاء
و نزع بوان است مثل حب الشفاء و مزید العمر و برشعثا و معجون المبارک و شاه [illegible]
شیر ملی که بمقداری معتدبه که کثیف سازد و شاد دل کند اما سعال صبیان و اطفال رضیعه اکثر
از رفاق غبار و دخان بود و گاهی علاج آن شرب دوشاب با نبات با شیر و اغذیه

علاج

دسمه و روغن ادام و دهن سینه و حلق بود و آنچه از یبس و خشونت قصبه ریه بود **علاج**
آن بلعاب بهدانه یا لعاب تخم کتان که بشیر مرضعه یا با آب گرفته باشند با نبات یا لعوق
که از بهدانه و مغز بادام و کثیرا و نشاسته و صمغ عربی با عسل ترکیب داده باشند یا عرق السوس
با نبات جوشانیده ها ممزوج ده یا رب السوس با شیر مرضعه با نبات یا روغن بادام با [illegible]
داده اگر آثار حرارت و صفرا ظاهر بود و گاهی ماء الشعیر و گاهی قلیلا از رب شاه توت یا
رب انار و قراحیا بدهند و مرضعه با غذیه رادع مواد اعتدال نماید و اگر از کثرت نزول
رطوبت بود و جریان رطوبت و خاطات هدان باشد **علاج** آن باید که انگشت
عسل یا روغن زرنیخ آلوده کرده گاهی بر شهای زبان ایشان گذاشته تا قی کنند
و شبها مرضعه را قلیلا حب الشفاء یا برشعثا یا معجون المبارک بدهند و طفل هم نیز کمی
از آن بدهند و چند روز [illegible] بآب سائیده بر بینی و اطراف اذنین و نقیقه و بر کفهای دست

وپای بمالند و مرهم روغن بر سینه مالیده پارچه کهنه و پشم نرم را بدو و گرم و بشکل الاغ داده
بر سینه و پاها ببندند و شبها بجهت تنویم شربت خشخاش بغایت نافع بود و اگر هر روزه
ناشتا یکعدد یا دو عدد و از دانه سفید میلی که در وسط حدقه گوشت است خشک با نبات
سائیده با شیر مرضعه بدهند اکثر انواع سعال شدید اطفال را که از هیچ دوائی منقطع نگردیده
باشند بغایت حاصل النفع بود و همچنین ابتلاع مقدار نخودی کوچک مرکیا بسیار سودمند بود
وهمچنین خوردن یک قاشق کوچک از آب پیاز پخته ملیکرم ناشتا دادن اکثر اصناف
سعال صبیان را موافق بود والعون من الله تعالی **سؤالی** چه فرق است ماهین خونیکه خارج میشود
از جرم ریه یا خونیکه خارج میشود از عروق ریه **جواب** اما الدم الخارج من الریه فهو دم زبدی
رقیق مایل الی البیاض واما الخارج من العروق فاشد حمرة من الاول واغلظ وسخونته
ولیس بزبدی **سؤال** چه فرق است ماهین نفث الدم خارج از فوهات شرائین
متصله بریه یا نفث الدم خارج از انصداع عروق ریه **جواب** ان الدم الخارج من
من فوهات الشرائین یکون ارق قواما واسخن مزاجا وانصع حمرة بخلاف الدم الخارج
من العروق للانصداع فیکون اغلظ قواما وحمرة قانیه ویکون مقارنته ببعض الاسباب
البادیه کالصدمة والسقطة والوثبة وغیرها **سؤال** چه فرق است ماهین خونیکه خارج میشود

سؤال
جواب
نفث الدم
سؤال
جواب
سؤال

از عروق

از عروق ریه و خونیکه خارج میشود از صدر **جواب** انه ان الخارج من العروق قد
علمت العلامة فیما تقدم واما الخارج من الصدر فهو انه ارق قواما واسخن مزاجا ویخرج سائلا
بغیر مدد ولا وجع البتة ولیس کذلک الخارج من الصدر فانه یخرج غلیظا منعقدا اجامدا
ومعه وجع فی الصدر وقال جالینوس انه یخرج صفیقا ای الدم الخارج کالعلق ینعقد
ویتکون وذلک لبعد العضو الخارج وانصبابه الی مجاری الریه فیحتبس فیها ویحصل تشکل
باشکال المجاری المنصب الیها **علاج** جمیع انواع نفث الدم حقنه لینه وجذب مادة
است بسافل بفصد عرق سافن و حجامت ساقین و دلک قدمین و شد
اطراف و منع حرکات متعبه و احتمال شغوه و منع کثرت کلام و صیاح و غضب و نفس
عالیه و تایی باشیار حمره براقه و ترک شراب و مجامعت و ترک اغذیه مفتحه
حاده و از اشربه نافع و در مطلق نفث الدم عناب ثعلب نیلوفر گلنار فارسی ارغل
از هر یک دو مثقال عناب ده دانه جوشانیده صاف نموده گلابی شمعی دم الاخوین
صمغ عربی از هر یک نیم مثقال نرم کوفته مخلوط نموده آب بارتنگ دوازده مثقال
داخل نموده بنوشند نافع باشد و همچنین شربت خشخاش و بر شعشا و شربت مورد
و صندل نیز مفید بود و اگر سعال و حمی مقارن نبود اشربه قابضه مثل شربت رمان و [illegible]

جواب
علاج

و شربت به لیمو نافع بود و شربت الخیار با آب لسان الحمل با بقلة الحمقا بسیار نافع
بود و از ادویه نوع مشترک النفع دم الاخوین و کهربا و طباشیر و فادزهر معدنی
و حیوانی هر یکی از اشربه مذکوره یا یکی از عصارات یا دوغ گاوی مفید بود و همچنین
گل ارمنی و مومیایی هر یکی از مایعات مذکوره و اگر حرارت مفرط بود و شیره از کافور
با نها ضم کرده و بجهت منع افراط نفث را که از افیون نیز افزودن موافق و
مفید باشد اما اغذیه موافقه امراض صدر بنا بر آنچه در کتاب اغذیه المرضی
مذکور است مثل ماء الشعیر و آش جو با پیه بزغاله و حریره از نشاسته و تخم خشخاش
و کثیرا با روغن بادام و بقولات لطیفه بارده رطبه چون اسفناج و خرفه و [illegible]
و خیاری و کدوها و آش کلم و شلغم با بادام مقشر پخته باشند و طبخ اطعمه مزوره نافع بود
و ماهی غزلاله و نیمرو تازه با نمک مفید باشد و از گوشتها آنچه قلیل الدم و یابس
بود چون قرقاول و کبک که در قوالب پخته باشند بغایت نافع بود **سؤال** چه فرق
است مابین شوصه و ذات الجنب و حال آنکه در حقیقت ماده مرضیه و در اکثر
از دلایل مشترک میباشند **جواب** انهما یفترقان بالمحل و ببعض الدلایل اما فرقهما
بالمحل ان الشوصه یقال علی ورم العضل الذی فی الاضلاع و ذات الجنب علی ورم [illegible]

مستبطن

شوصه
سؤال
جواب

المستبطن للاضلاع و من الاطبا من یطلق اسم ذات الجنب الی الشوصه و یطلق ذات
الجنب منها حقیقیه و منها غیر حقیقیه و منهم من یستعمل اسم الشوصه علی ذات الجنب
و اسم ذات الجنب علی الشوصه و کل ذلک غیر مضر بعد معرفة حقیقتهما و خواصهما
و اما فرقهما ببعض الدلایل فهو ان الوجع فی ورم الغشا یکون ناخسا و یمیل الی
الباطن و تارة یکون غالبا یجذب معه ترقوة و تارة مستقلا و یحس بالوجع معه
فی ضلوع الخلف و تکون سایر الاعراض المشترکه فی ذات الجنب اشد منها فی الشوصه
و النبض یکون منشاریا و اما الشوصه و هی ورم العضل فالاعراض المشترکه فیها اخف
مثل السعال و عسر النفس و غیرها و النبض فی الشوصه لیس شدید الصلابة **سؤال** چه
فرق است مابین ورم ریه و ذات الجنب **جواب** ان الوجع فی ذات الریه یحس
فی الصدر و یکون ثقیلا و عسر النفس معها شدیدا و النبض موجیا و السعال کثیرا و اما
ذات الجنب فالوجع یکون فیها ناخسا و فی الجنب و النبض یکون فیها منشاریا
و السعال قلیلا **سؤال** چه فرق است مابین ورم عضل داخل در شوصه و مابین ورم عضل
خارجی **جواب** ان الورم ان کان فی العضل الداخل لم یظهر للحس و یکون معه سعال قلیل
و یکون عسر النفس معه اشد و معه [illegible] و الوجع فی زمان الانقباض للنفس و اما ان کان

سؤال
جواب
سؤال
جواب

الورم فی العضل الخارجه کان ظاهر الحس و بول باو ما ملاسه والوجع یا زمان الاب...

سوال الفرق بین ذات الجنب و بین ورم غشاء الکبد جواب ان الوجع یادور...

غشاء الکبد بکون مرکبا من وجع ثقیل و نفث و تغیر لون البول در یا عرقی ما محاذیه عسر البول

ولا یعرض له سعال و عسر النفس وان عرضا فیسیر واما ذات الجنب فیتبعها تلک

الاعراض لکمالها علاج این علل مبادرت بتلیین طبیعت و فصد قیفال و باسلیق

و در دموی و حقنه لینه غیر حاره معموله در زمان است در سیوم و پنجم و ششم بطریق وجوب

واگر احتیاج باعاده حقنه شود در دهم و دوازدهم نیز جایز است و بعد از فصد

روزها دو سیر ماء الشعیر با هفت مثقال شربت بنفشه و دو مثقال روغن بادام

بنوشند واگر مرض صفراوی یا بلغمی بود در جمیع اوقات ماء الشعیر با شربت بنفشه ...

خواهد بود و شیخ ابو علی در نوع صفراوی آن از جانب موافق فصد را جایز دانسته

است بی در کی انواع را تجویز کرده است لکن بنظر حقیر در سایر انواع دموی اولی

اند ... بهتر است خلاصه در اواخر مرض و سینه و پهلو را با پی قیروطی تطلیه نمایند صفت

آن ... موم کافوری لعاب بهدانه و کتیرا روغن بادام یا بنفشه بادام سرشته و

استعمال نمایند و بجای تضمید کردن سینه و پهلو بدین ضماد صفت آن ... نفشه

ذات الجنب

سوال جواب

علاج

صفت

صفت

بسیار ...

الکبس الملک ... با ... پر کرده بند ادویه را مساوی کوفته باز روده تخم خرخ مخلوط

نموده اندک گرم کرده ضماد نمایند و غذا اکثر اغذیه موافقه نفث الدم که مذکور

گردیده نافع است و بعد از نزاید مرض آب هندوانه با شیر خشت و ماء الشعیر با شیر خشت

و ... شیرین و شربتها ... یا خلیه که مناسب بود و در ابتدا ملطف غذا باید کرد

و بجهت سعال عدیم النفث ... و آنچه از ... سازند موافق باشد و با ...

... او بهر نوع بخورند سعال را نافع و نوازل را مانع بود و خانه سعالیه که در شربتها

موجب تلخی و بد خوابی گردد و بسیار موافق باشد المطلب الثامن فی فرو ... الامراض

التی تشبه و تعرض فی المعدة سوال فرق ما بین خروج غذا از معده بجهت ضعف قوه ماسکه

با خروج غذا از معده بعلت قوه محرکه دافعه بوده باشد چیست جواب اما ما یخرج من المعدة

لضعف القوه الماسکة فیتبعه رداءة اشتمال المعدة علی الغذاء ... و تبعه الطف

و القراقر والنفخ فی المعدة و یخرج الغذاء فی ذلک غیر ... الانطباخ و اما الخارج من المعدة

الدافعة فان کان خروجه لزیادة کثرة ... الا فعال قوی ... المعدة الماسکه والمغیرة ...

وان کان خروجه لرداءة کیفیة و کانت الکیفیة ... و ... بعده وان کانت

بعده اما بان تجذب الی المعدة شیء مخلط او ... ذلک الخروج ... الصفراء والسوداء

المطلب الثامن ...

سوال

جواب

اللذاع الحاد استدل عليه بحاجة للخارج وما يتبعه القيء الى المعدة من الغثيان وتقلب
النفس ومرارة الفم وحموضه وما جانس هذه الدلائل واما بان يوجب لذع مزاج
المعدة بنفسها ويتبعه اعراض ذلك المزاج كالجشاء الحامض في سوء المزاج البارد
والجشاء الدخاني في الحار وبجفاف حاجات المعدة الغذاء في اليابس واسترخائها
في الرطب وعدم العطش في البارد ووجوده في الحار والخفة في اليابس ورطوبة
الفم في الرطب واما ان كان بخروجه للقروح في المعدة فيستدل عليه بما يصاحب الخارج
من صديد القروح وبالالم وبا في اعلام القروح مذكورة في كتب المطولة سؤال فرق
مابين نقصان هضم كه تابع باشد مر نقص فعل قوة مغيره را با نقصان هضمى كه تابع
باشد مر نقص قوة ماسكه را چيست جواب ان نقصان الهضم التابع لقوة المغيرة
يتبعه طول مكث الغذاء في المعدة وثقاله اياها وتحمضه فيها وبقية وجود النفخ
والقراقر وربما فسدته وعفونته فيها وفي هذا النوع كره الريح والجشاء في المعدة كثير
واما التابع لنقص الماسكة فيستدل عليه بنقص زمان البقاء في المعدة ونقص اشتمالها
عليه حال حصوله فيها وتخضخضه وعدم تغيره الى نوع فاسد والنفخ والقراقر فيه الا ما كثر
فاين الحذاء به عنها اليها سؤال فرق مابين عدم شهوة غذا كه بواسطه استرخاء معده باشد

با عدم شهوتيه

با عدم شهوتيا كه بعلت شدت برودت باشد چيست جواب ان عدم الشهوة التابع
لاسترخاء فم المعدة يتبعه دفعه ولا يلزمه تغير الاسنان عن حالة الطبيعة وربما يتبعه فالج بعض الاعضاء
وربما تقدم ضرر الدماغ او كان معه بخلاف التابع لبرد فم المعدة فلا يكون دفعة بل قليلا قليلا
وتكون الشهوة في اول الحدوث قوية ويتغير معه الهضم وينقص ولا يبطل الشهوة معه الا اذا
افرطه وربما كان الدماغ وافيا لسلامة الا ان يشارك المعدة في ضررها ويتبعه هذا
يكون ضرر الدماغ متأخرا عن ضرر المعدة علاج ان تنقية المعدة است بقيء واسهال و
تقوية معده است بجوارشات ومعاجين حاره مقويه مثل كلفرنجا واستعمال مطفوفات
وامثال اين بود سؤال فرق مابين عدم شهوتيا كه تابع باشد مر عدم امتصاص عروق متصل
بفم معده يا عدم تابع مر استرخاء معده را چيست جواب ان الاول يكون المعدة
الحاسة فلذلك متى تناول المريض بعض مشتهيات الشهوة اما بالدغدغة كما مضى
مع قيء او كالقابضة المرية وجدت شهوته ولا كذلك الثاني في كان الاسترخاء
يلزمه عدم القوة الماسكة وربما يتبعه فالج في بعض الاعضاء كما ذكرنا وكان معه الدماغ
مضرورا سؤال فرق مابين نفرت غذايي كه بواسطه خلط متشرب در خمل معده باشد
با نفرت غذايي كه بواسطه خلطي كه در تجويف معده باشد چه فرق است جواب ان الغذا

لقاسه للخلط المشرب يكون معه غثي والتهوع من غير قية والسهال الا من الغذاء او لقاسه
معده ومنافرته للمعدة ودفعها له كذلك ويخرج حينئذ غير مصاحب للخلط الموجب للفساد
الا عند تخلص القليل من الخلط ويحبس في هذا النوع بالم [illegible] المعدة عن سوء مزاج المادة
واما الغذاء او لقاسه للخلط في جوف المعدة فانما يخرج من المعدة مصاحب لذلك
الخلط ولا يكون معه غثي ولا تهوع وربما كان قيا ويخرج معه ذلك الخلط **سؤال** فرق
مابين قيء كه بواسطه ضعف فم معده باشد با قيء كه بواسطه خلطي در معده باشد
چيست **جواب** ذلك ان القي التابع للضعف يكون معه شواهد اسباب
سوء المزاج وغيره ويكون خاليا عن القي ان كان حدوثه عن سوء المزاج الا انه لا ل
ورود الغذاء واما ما كان حدوثه عن المادة للقي اما مشربه او غير مشربه [illegible] وقت
علم دليل امانه جواب القبل واما القي الكاين للخلط المشرب فيها من غير ضعف
فخروجه بالقي دليل عليه علاج است [illegible] تنقيه معده كمفنه وغيره از خلط فاسد وبدل
وتقويه معده است وجالينوس ميفرمايد كه جهت تسكين غثيان وقي بغير [illegible] علاج
اين شربت است **صفت** آب به [illegible] مثقال آب [illegible] مورد [illegible]
مثقال مصطكي نيم مثقال [illegible] نيم كوشت [illegible] تا بقوام آيد هيچ [illegible] دوازده

مثقال بنوشند **اما قي اطفال رضيعه را** اگر از رطوبت بود علاجش ان نمايند كه قرنفل ويكدانه
پوست بيرون پسته سائيده با شربت به يا آب به يا سيب دادن و بودنه كوهي
سماق با شربت نعناع يا شربت [illegible] بود واگر حاجت بقي باشد افتد از قي نگاه قرنفل
پوست هليله زرد با آب به بسرشند بر معده نهند واگر صفراوي بود سكنجبين سيب
وانار ورب به ترش وشربت ريباس وزرشك وامثال اينها علاج كنند و [illegible]
[illegible] باد و وانك [illegible] در آب به يا سيب [illegible] كرده وشربت
فواكه [illegible] انواع افراط قي وغثيان را بغايت نافع باشد بدين **صفت**
آب به آب انار مين آب امرود آب سيب آب زرشك آب [illegible] آب ليمو با
آب نارنج از هر يك چهل مثقال با ده سير قند بقوام آورند شربت شود **اما [illegible] الاطفال**
وغيره به بايد دانست اكثر اين مرض [illegible] فواكه رطبه بر بالاي طعام حادث
ميگردد وفضولات طبيع يا تشنجي باشد وهمچنين از شربت آب سرد بر ناشتا خصوصا
در وقت افطار صوم يا بعقب غذاي غليظ بسيار حادث گردد ودر فصل صيف
وخريف بيشتر عارض گردد وسبب ضعف هضم وبا آن كرب وغثيان وقلق وخفقان
ووجع بطن وسوزش حلق وسستي بدن و[illegible] وخفاي نبض وامتداد انف وتغير بشره

بلمودت و تشبیه وجه بوجه موتا و برد اطراف و عرق بارد و تشنج ساقین و یدین
و رکود قوا انتها عارض گردد و عطش شدید پدید آید که بشرب اب ساکن نگردد بلکه
اب مشروب در معده گرم شده بقی مرفوع شود و صبر بر عطش نافع باشد و سبب باشد
که اسهال باطلاق برارد مانند مفتوق و بسبب غساله طری و سم الرائحه ونحو آن
مواظ مثوی گردد و باشد که نبض و نفس ساقط گردد و از همه علامات ردیه
ها به آن خوف نباشد زیرا که بعد از سکون اعراض بهمه بحال خود عود کنند که در
سال یکهزار و دویست و پنجاه یک از هجرت حضرت خاتم الزمان ص در دار الخلافه طهران
این مرض ردیه بطغیان شدت کرد در اندک زمانی قریب به بیست هزار نفس تلف
شد و بجای سمری و متعدی بود و مشتبه شد باطبا که این هم از جمله وباهای سنوات سابق
است اگرچه در وباهای سابق هم بنظر حقیر وبا نبود بلکه این مرض ردیه بود و الآن یک
سال چنانکه این حقیر در رساله جداگانه بیان کردیم و عجب نیست که هیضه ردیه سمی
شود چنانکه شیخ ابو علی سینا بد ساله در قرنهای قولنج ایلاو وسمی سمی شده قریب
یکصد هزار نفس تلف شدند علاج آن باید که مادام که قوت قوی باشد متوقف
بقطع اسهال و قی نشوند بلکه در اول اعانت بر قی و اسهال آن بشرب اب گرم

در روغن

در روغن بادام گرم حقنه معده نمایند و شقیقهای لیمو و امثال آن غیر حقنه کنند
و بعد از تنقیه تام و گرم شدن اطراف در تقویت معده و تسکین قی کنند مثل اب
به و سیب و طباشیر و تخم گشنیز بو داده و تخم خرفه بو داده و خاکشی یخ مال اب
انار و پوست بیرون پسته با شربت سیب و گلاب سرد و سرکه سرد با نعناع
خشک و تضمید شکم به برگ مورد و تراشه بکلیستا سعد کوفی با سرکه و روغن
گل سنا و طلای ارمنی و مانند آن و هرگاه در هیضه معده پاک شده و قی و اسهال اشتد
و اسراف حاصل نموده باشد و نبض و قوه از غایت ضعف ساقط و غشی ظاهر
گردیده باشد ترشی ها آورد و مبرد و بروجه وشته عضدین و ساقین تعصیب
شود و نیق و متواتر و تنگ قدمین و کفین در اب گرم و گلاب گرم بهوش
آورده بخوردن اب سیب اب به تخم گشنیز بو داده تخم خرفه بو داده از هر یک
یک مثقال ماء زهره معدنیا طباشیر هندی هر یک نیم مثقال با اب انار ترش با طباشیر
نافع بود و نوم در مواضع بارده طیبه و مهب شمال نافع باشد و غذا ابتدای
شوربای منعقه در آب لیمو و آب غوره و نان خشک با دوغ گاو و آهن تاب سرد
و آش دوغ و سرکه شیره و ترش دوشاب نعناع دار با آش انار یا رب انار

شهوة کلبیه

سؤال

جواب

شجاع دارد موافق و نافع باشد **سؤال** فرق ما بین شهوة کلبیه که بواسطه افراط تحلیل
بدن مجیعش باشد با شهوة کلبیه که بواسطه برودت معده باشد چیست **جواب**
ان الاول یعرض بعد امراض افرط تحلیلها تحلیلها للبدن او اداء ان ریاضة مفرطة فوق
او وجود حرارة مفرطة فوق المعتاد و یتبع ذلک احتباس البراز ان کان قوی المعدة
الطبیعة قویة و وجود هضم المعدة علی اتم احواله واما زیادة الشهوة من البرد فیلیه سوء الهضم
و الخلال البطن و سایر دلایل ضعف القوة قد تقدمت ذکره **علاج** ان تسخین
معده رست بجوارشات و معاجین حارة مقویه مثل شونیز مشک و استعمال مطبوخات
و ضماده و تنقیه معده اگر در ان خلط غلیظ بود و فصد باسلیق ایسر و حجامت بر محل طحال
اگر مانعی نبود و سبب آن کثرت انصباب سودا بود و اسهال سودا نیز مفید باشد
و اکثری از حکما خوردن شراب را در این علت واجب دانسته اند **سؤال** فرق
ما بین عطش حادثه بسبب حرارت معده باشد با عطش که سبب او بوست
معده باشد چیست **جواب** ان الحادث لحرارة ینقطع حاجته بالمبردة بالفعل
و القوة و یتبعه بها و لا یعزیه جفاف الفم و لا کذلک الحادث بالیبس فان حاجته ینقطع
بالمرطبة سواء اقترن بها برد او لم یقترن کما للغیر البارد بالفعل والدهن المرطب والغذاء الدسم

علاج

سؤال

جواب

سؤال

سؤال

جواب

جواب

سؤال

جواب

سؤال فرق ما بین عطش حادثه از قبیل ربو با عطش حادث از قبیل معده چیست
جواب ان العطش الحادث من قبیل الربه یسکن بالهواء البارد دون الماء و یستلذ ما اکثر ما یکون
البارد و بخلاف صاحب العطش المعدی فانه شفاءه بالماء البارد و اکثر من الاستشفاء بالهواء
البارد **سؤال** فرق ما بین ذرب بعضی که خلفه کبیر غاء نیز گویند و زلق الامعاء
چیست **جواب** ذلک ان الخارج من البدن بالاسهال متی کان بحاله لا یتغیر ابدا
فهو زلق و متی کان الا انه قد تغیر فهو ذرب حتی ان الحکما قد عدوا فی باب
الذرب ما فسد و تغیر من الغذاء فی المعدة و لم ینفذ الی الکبد لسدد فی الماساریقا
او ضعف المعدة لما ذکرناه و الفرق بین ذرب المعدة و بین ما هو من جمیع البدن
ان الاول یکون خروج الغذاء بعد وروده من المعدة لا یطول مکثه ولا کذلک الثانی فان
الخارج من جمیع البدن یکون بدور **علاج** انواع ان تنقیه رطوبات بقی اگر حکمی باشد
بمنقیات مناسبه با اسهال مثل ایارج فیقرا و حب صبر بعد از ان استعمال جوارشات
و سفوفات و اقراص قابضه مقویه بر معده و امعا که منفعت انها را در خاتمه رساله بیان
بیان کردیم و سید اسماعیل در کتاب جامع خود حقیر نسخه مجربی با و نوشتم میفرماید که
کندر سفید و خشخاش سفید ساوی ناعم کوفته از دو مثقال تا سه مثقال با آب سرد بنوشند

علاج

فائده

اسهال معدی مزمن را نافع باشد و افضل تدابیر این نوع از اسهال تجوع و تعطش و ازدیاد
تعب باشد و اغذیه موافقه این نوع هر طعام قابض چون پلاو با بونه باجه کرده بر
و روغن و نیم پخته باشند و زرده تخم نیمبرشت که ناردان نرم کوفته با صمغ عربی بر آن
پاشیده باشند و آب چهار پلاو گرم با ماست گاو و نخود که گرم گرم بخورند بسی نافع و مجرب
بود و نان که از آرد گندم و جو طبخ باشند یا نان جو و گندم پخته باشند که دو آتشه
کوبند با بعضی از ربوب قابضه بخورند یا نان خشک را با سماق زرد و شوی و نعناع و مرزنجوش
بخورند و همچنین اغذیه [illegible] اکثر اسهالهای مزمن را خاصه معدی و معوی را
بسبب تقدم تدابیر مغلظ مبرده ضعیف گشته باشد بغایت نافع باشد **اما اسهال اطفال**
که اطفال را پس از شیر باز گرفتن عارض شود **علاج** آن اعاده شیر و لیکن هر شب نیم مثقال
با شیر شربت خشخاش و شربت مورد و جلاب از مزلقات و حلویات و امثال آن اجتناب
باشد آنچه در وقت بر آمدن دندان عارض گردد تا بنهایت افراط نیانجامد
علاج نباید کرد و دیگر انواع اسهال اطفال و صبیان را به تکمید بطن بزیره و انیسون و
تخم کرفس یا تکمید بطن و مقعده بکاررس در سرکه خیسانیده یا زیره و کلیک با سرکه
یا برگ سماق و برگ مورد کوفته بسرکه مخلوط کرده نافع باشد و خبز تازه و فالوده

اطفال

اسهال اطفال
علاج

اطفال و سفوف اطفال بسی نافع بود و لعاب ریشه ختمی و بهدانه با عرق بید گرفته تخم ریحان
با بارهنگ و بغرد بو داده اگر مسهلا ابها ضعیف شود و بسیار مفید بود و دو مثقال پوست
هلیله زرد با سته نخود [illegible] نرم کوفته با آب گرم یا لعاب دادن خاصه بضعف معده باشد
و اسهالها که با تب و سرفه باشد شربت مورد و سیب و شام دادن و سفوف اطفال
نیز مفید بود **صفت** فالوده اطفال تخم خشخاش سفید تخم بارهنگ از هر کدام دو مثقال
تخم خرفه تخم ریحان از هر کدام یک مثقال را زیاده کوفته نیم مثقال مجموع را نیم بریان نموده
بکوبند و بیزند بعد از آن بوزن آن مجموع برنج نیم بریان کرده کوفته آنچه با قدری
قند فالوده پخته در حالتی فرو کردن از آتش بر زند [illegible] مسحوق را داخل نموده بر هم
زنند و نگاه دارند و در حالتی خوردن اگر قلیلا روغن بادام شیرین یا بادام بو شند
بهتر باشد **و سفوف اطفال** پوست هلیله زرد و [illegible] پوست بیرون پسته از هر کدام دو
مثقال را زیاده پوست نارنج پوست انار شیرین از هر کدام یک مثقال همه را کوفته و بیخته
بشربتی از نیم مثقال تا یک مثقال گاهی با آب سیب و گاه با آب بارهنگ و گاه با عرق
بید بخورند نافع باشد و بجهت رغبت اطفال نیم وزن مجموع قند می افزایند **سؤال**
فرق ما بین وجع کلیه که بواسطه حصات باشد با وجع قولنج چیست **جواب** ان الوجع الکلی

فالوده اطفال
سفوف اطفال
سؤال
جواب

يكون اميل الى الخلف ويجد رمارا الا ان الرمليين لحجر وتألم معه الرجل الى ذاته للكلية الالم
ولشدة في وقت الفعو ويتقدمه في البول رسوب رملي او يكون معه ويكون البول قبل يوم
الوجع حسنا نقيا وربما احتبس معه البول او تعسر وربما خرج معه دم ويقرب الحقن ان يخرج
الريح وينفعل بالمرائه ويكثر الاقشعرار فيه واما المجاب القولنج فيكون الوجع تارة مستفلا
ومتغيرا وتارة الى الجزء الاعلى ويتعلق ويؤلمه في ابتدائه والحاجة مكانا كثيرا ومعقودا
ويحتاج الى الحقن المرخية والمزلقة وربما خرج معه رياح وشيء من البلغم وربما خرج له براز
منتفخ بالريح يطفو على الماء ويكون بوله غليظا كدرا غير نضيج ويسوء هضمه قبل يوم الوجع
ولكثر لجوئه الى المسخنة المحللة الملاقية من خارج كالتكمادات المسخنة ويشتد الوجع
بحيث ينادي الى الغشي والعرق البارد ويكون له مع ذلك قيء شديد وربما
نفع معه وكثر اجوابقية علاج حصاة كلية ومثانه بايد دانست چون طبيعت ممتلي
باشد تليين بشياف بايد نمود وحقنه ومسهل مفرد وممنوع وقيء بسيار نافع بود در
جميع اوجاع و حصاة كلیه ومثانه وليكن در حال وجع جايز نبود زيراكه تحرك حصات
ومقوى وجع باشد وبايد هر روز در صبح برگ کلم يا كرنب اجره كوبيده نشسته وچهار
مثقال كه خوردن هفت مثقال شكر نوشند بيشتر باشيره تخم خيار

علاج

مفتت حصاة

خوردن

خوردن وبر كليه ومثانه طلا كردن ودر اليتين پاشانيدن وچند بيد تر بر تفتيت حصات پاشانيدن
تفتيت واخراج حصات نمايند واقوى از ان زبل كبوتر است با شش ان قند سفيد
الشقال را نيم مثقال ودر برركان دو مثقال با اب سرد بنوشند تنقيه كليه ومثانه از حصات
نمايند وانفع ادويه مجربه مفتت حصات كليه ومثانه خون ابو بز چهار ساله در ابتداي شيرين
شدن انگور بگيرند وكيفيت گرفتن ان از امر مرحوم حكيم مؤمن اعلى الله درجاته در كتاب تحفه بيان
فرموده است چهار ان خون را بعد از خشك شدن سائيده با دوازده مثقال شراب
يا با اب كرفس ويا با اب بيلكه در شگاهي گوشند نفعت ان
عجيب باشد وديگر از ادويه مجربه رماد الارنب است وطريقه احراق ان حكيم مذكور
نقل نموده است وقدر شربت ان دو مثقال ودیگر سفوف خراطيني كه از تركيب اين
حقير است بقوت تمام تفتيت حصات واخراج ان بيول نمايد وتقطير البول وعسران وحرقت
قضيب را بغايت نافع است ومجرب صفت ان بگيرند خراطين سرخ را در اب عذب
پاک شسته در افتاب چندان بگذارند كه گرد وغبار بان نرسد تا خشك شود پس سحق نمود
هفت مثقال حجر اليهود زبل الحمام انيسون مقل ازرق ناخواه از هر يك يك مثقال
قند مساوی جميع سفوف سازند قدر شربت دو مثقال با اب ترب سه مثقال يا با اب شلغم

[illegible]

سفوف خراطين

وازجمله معالجات عجیبه الفعل که در اخراج و تفتیت حصات و تنقیه مجاری بول اثری است این
معجون است که از غایت عظم منفعت و معالجات تأثیر مسمی بجید الاثر است اجزاش زروه
مجوف است نوشتن بسته سال نرمشش از یکمثقال تا سه مثقال با آب ترب یا آب طبیخ حمص
یا آب نخود سیاه **منفعت** آنکه خون بز خشک مذکور بر علاج حصات مفید یافته رماد عقرب رماد
بیخ کلم رماد ارنب حجر الیهود که چیزهای سفید بیم بجهده در رازی است در میان الفیع می باشد
و خاکستر پوست بیضه مرغ که جوجه از آن بیرون آمده باشد و حجر الیهود و تخم جزر و وج از هر یک
یکمثقال قطراسالیون دو قوه سنگ طرانیج مجمع عرق ... مثقال فلفل سیاه از هر کدام یکمثقال و نیم
سحق نموده با عسل سرشته و همچنین دوائیکه در تفتیت و اخراج حصات عدیل و نظیر ندارد و مکرر
است و ... مقامه ... معتاد بگیرند بوته ترب سیاه بزرگ را و سر او را بردارند و چند
موضع آن را کاو کرده چهار مثقال تخم شلغم در آن کاوها پر کرده و سر شیء را که انداخته بخمیر
گرفته در آتش دفن کرده و بعد از نضج ترب استخراج نموده سرد کرده بخورند دیگر کباب
یا شوربای گنجشک که نزد یونانیان مشهور است باطراغولیدیطیس و نزد عرب عصفور الشوک
و در اصفهان سقائی و در خراسان سوس کیک و ... و در مازندران ونگاین دم تکن
مانند مرغک اغلب خاکستری رنگ دم درازی دارد و اکثر در کنار انهار و آبها می نشیند دم را

حرکت

سوال

جواب

علاج

حرکت میدهد و صدا میکند و در وقت طیران نیز صدا میکند و هرگز راست نمیتواند پرید
بلکه پریدنش بفراز و نشیب است و اکثر غذایش کرم خراطین است و همچنین رماد سنگ
از رماد عقرب بهتر است و قوی تر بخوردن و در مجرای بول گذاردن سنگ ریزها را
با بول بیرون آورد و اگر ضماد روغن جوز خون بز را بخورند و شب بخوربای این مرغک را
بخورند شفای کامل آید باذن الله تعالی و باید دانست که آنچه تفتیت و اخراج حصات مثانه
نماید اخراج حصات کلیه نیز می نماید من غیر عکس **سوال** فرق مابین وجع قولنجی و وجع
از سنگ که در امعا متولد شده باشد با وجع قولنجی که با خلاط غلیظ بلغمی که
متشبث شده باشد بامعا چه چیز است **جواب** وذلک ان الوجع عن الحصاة متمکن
ثابت و فی مکان واحد غیر منبسط و لا متمدد و ربما تقدمه القولنج البلغمی و یسکن بالحقن
المرخیه من الابعره ... غیر تسکین بخلاف القولنج الخلطی فانه یکون متمددا و ربما کان
سو ریاح فی البطن و بمرة الامعاء و یسکن مع استعمال المسخنة نزرا و کما دا ... نهایت
ماتیسر لها و ما یتقال فیه و هو فرق غیر **علاج** آن باید دانست اقسام قولنج بنا بر
تشنیع در رساله قولنجیه بیان فرموده است بسیار است و این رساله گنجایش بیان جمیع
آن ندارد و طبیعت و نفسی هم بیان معالجه بعضی از آن اقسام و حذف معالجه بعضی را

حقنه

میشود و اولی آنست که بیان علاج مطلق قولنج و اقسام مشهوره کنیم که کثیرة الحدوث اند
در کتب مشهوره وغیره ذکر نموده اند و با بعضی از معالجات که مستعمل این زمان از
استادان حکمای حاذق شنیده و خود هم تجربه نموده اقتصار میشود و باید دانست که
قانون کلی در علاج قولنج آنست که اول از حقنهای لینه و شیافات ملینه خصوصا که کاهلی
گاهی نیز بوده باشد پس از آن حقنهای قویه و حاده بحسب اقتضای حال علاج کنند
و اولا از خوردن مسهل بود و از تکرار حقنه احتراز نباید نمود بلکه از تکرار انتفاع حاصل
آید ولیکن مابین هر دو حقنه عملی بقدر یک ساعت واجب بود و کسی را که اکثر اوقات
قولنج عارض میشود ولیکن بسیار شدید نباشد از این حقنه بسیار منتفع میگردد
بگیرند ریزه ایرسا سیاه یکمثقال نبات زرد بیست مثقال روغن گرچک هفت
مثقال حقنه کنند و خوردن ریزه ایرسا یکمثقال ربادیان یکمثقال و عناب و [illegible]
گرچک هر یک هفت مثقال که خلق کثیر از قولنجهای باین حقنه و شربت صحت یافته
اند فاما کسیکه قولنج ریحی بود و شرب آب خالص ضرر رسان باشد پس عطش
غالب شود تا ممکن بود او را صبر است بر عطش والا اکتفا بقلیلی از آب قرنفل و
گلاب و نبات بود یا آب چای سرد کرده بنوشند و از شربت مسهل بپرهیزند

احتراز باید کرد خاصه وقتیکه قولنج ثقلی باشد و گاه باشد که عقیب حقنهای حاده
خصوصا که بالفعل شدیدة الحرارة باشند لذع و مغص و لهیب و کرب حادث گردد
تدارک آن بآبهای مسکنه بارده فاتره لعابی باید داد مثل آب بنفشه و بادام
و زرده تخم و روغن گل بنفشه وغیره و گاه باشد که از استعمال شیاف و حقنه تقرحی در
مقعد حادث گردد اصلاح آن بضمادات [illegible] برگ مورد و روغن گل و مرهم نموده
علاج نمایند صفت حقنه لینه که نافع است قولنج شدید را عناب سپستان [illegible]
[illegible] بابونه اکلیل الملک شبت بنفشه عنب الثعلب خبازی [illegible] از هر کدام دو مثقال
[illegible] سبوس گندم [illegible] از هر کدام هفت مثقال آب برگ چغندر [illegible]
[illegible] از هر یک دوازده مثقال روغن بادام سه مثقال آب [illegible]
[illegible] یکمثقال [illegible] نیم گرم [illegible] معمول دارند صفت حقنه دیگر که انواع قولنج
نافع است علاوه از ادویه مذکوره [illegible] سه مثقال انیسون بادیان تخم کرفس [illegible]
بادیان برگ سداب از هر کدام دو مثقال بوره ارمنی نمک از هر کدام یکمثقال در آب
[illegible] کرده نیم گرم بطریق مذکور معمول دارند صفت شیافه که قولنج [illegible] بوره ارمنی نمک
[illegible] ساوی کوفته [illegible] شیاف سازند یا [illegible]

صفت

صفت حقنه دیگر

صفت شیافه

شیاف سازند یا اگر تخم حنظل نمک سنگ و عسل قوام آورند شیاف سازند و جالینوس
گوید که چون قولنج سخت شد بدور امعاء درد کرد و دوا نافع نبوده باشد از ... تن
تقصیر نباید نمود که بهترین معالجات باشد یا سیر خام را در سعفت قولنج ریحی و کسر
ریاح و عدم احداث عطش خاصیت است که در غیر آن یافت نمیشود و مرا ... یکبار
اعاظم مقربان امام زاده اعظم حضرت شاهزاده عبدالعظیم باین علت مبتلا شده بود
بعد از مایوسی از حکما و میوت حقیر معالجه بیرون گوگرد کردم شاید علی الاطلاق شفای عاجل
کرامت فرمود و چنان بسیار از اشخاص را ابرق شراب و جاییه دادن رفع شده و اما
آن شراب هم و بعضی از امراض مفید است و لیکن بعد از مایوسی از همه معالجات الوقت
جایز است استعمال از این معجون و محمد ذکریا در حاوی در علاج قولنج ریحی مجرب باید کرد و بجا
که از ریح غلیظ حادث گردد و مداوای خاصه آن تعلیق محجمه است بکرات و مرات در ساعت
نفع و از آن و وجع ... است ... خاصه اول ماه و شب در معالجه قولنج از مطالعه کتب
معتبره این فن غافل نباشد زیرا که این در دهلک ترین دردها است فائده ... است
قولنج و نفع تمام دو درد معده و مثانه را بگیرند زهره گاو و ریوند را با ... روغن ... نفع
ماده کنند فائده که همان نفع را دارد دیگر بند ها و رسی سبوس گندم نمک ... وی ...

وگلاب

وگلاب و آب زنیان گرم کرده به پارچه تر کرده شکم به بندد از بند نافع بود اما اغذیه
اصحاب قولنج بباید دانست که در قولنج بارده مادی که وجع بوده باشد و بعد از وجع باید که
بود اقتصار بکنیبانه روز است از طعام و آب اجتناب واجب باشد و بعد از آن اکتفا
بنخود آب و مرق شوربای چرب بسیار که ادویه دار بدارچینی و زنجبیل و معطر و زیره و شوربا
و سیر باید کرد و از اجرام لحوم اغذا احتراز باید نمود و نخود آب گوشت فروس بهترین
اغذیه ایشان باشد و چون از نخود آب تجاوز نمایند باید که شوربا برکه و شیره ... نشاسته
دار باشند و شوربای برگه قند با سکنجبین بوده باشد و مویزه که طبیب از گلاب و عرق
و قطعاً از عسل و شکر کرده باشند موافق است سؤال فرق مابین زحیر حادثه بواسطه
نفض باشد یا زحیر حادثه از نوع مواد حاده باشد چه چیز است جواب ان الزحیر الحادث
لامتباس مقعد و خروج رطوبة الی مستقیم اجراس الامعا من غیر نفض و اذا خرج من النفض شی خرج ...
و حصر شدید و بعد ... و ربما یخرج معه دم و لحس به ثقل فی البطن من الغلو و اما الحادث
للذع یخرج منه اخلاط اللذع و تصیر حرارة الکبد و تولید خلط الحار و ما یتبعها من حرارة
الفم و العطش و انقطاع البول و یکون الزحیر ما یخرج من البراز یکون مختلطا به الا الصفرا
و الحمرة علاج ان تهیج طبیعت بود ... لینه ... و شیافات و شرب ... و سهل ...

زحیر
سؤال
جواب
علاج

زحیر اطفال

با روغن بادام و مانند آن چنانچه تفصیل آن در رساله اسهالیه مذکور کردیم و لیکن در زحیر اطفال
از شیاف و حقنه بهتر از مشروبات بود **زحیر اطفال** را اگر از دمول برودت بود با ساقی
علاج آن نشست که علیل را بر اجزاء گرم [illegible] برآن [illegible] نشانند و [illegible] بر جامه گرم
چوب گز یا برگ [illegible] یا برگ خاکستر [illegible] گوسفند گرم کرده در آن نشانند [illegible] عظیم
نافع بود و لیکن چندان مبالغه نباید کرد که از حرارت ضعف و تب حاصل آید و دیگر شیاف
[illegible] سوخته یا قندی سوخته با دانه سپید مفید باشد و اجتناب از آب و هوای
سرد لازم بود و غذا شیر برنج [illegible] با شوربای بادام مناسب باشد و آنچه از اسباب
دیگر حادث شده باشد به [illegible] و ضعف مداوای هر نوع علاج کنند و با [illegible] ریحان
با لعاب بهدانه پخته و با روغن بادام مفید بود و [illegible] بارهنگ بود داده با لعاب گرم یا سرد
[illegible] مرهم [illegible] بر آن ساقی بوده باشد و دیگر زرده تخم مرغ با روغن گل [illegible]
[illegible] نیم گرم علیل را بر آن نشانیده چنانکه مقعد از آن گرم گردد مفید بود و در علاج
اراده حبس آب [illegible] و شربت [illegible] و سفوف [illegible] نار دان و مانند آن مفید و
مجرب بود **المطلب التاسع** فی فروق امراض التی تشتبه و تتعلق الکبد **سؤال** چه فرق است
مابین ورم گرم کبد یا ورم [illegible] مرکب کبد **جواب** ذلک ان ورم الکبد یکون الوجع معه ثقیل

المطلب التاسع
فروق امراض کبد
سؤال
جواب

[illegible] و البول [illegible] و البراز رطبا و البطن لینا اما ورم [illegible] فیکون الوجع فیه [illegible]
و البول معه [illegible] و البراز [illegible] الا ان یکون الورم من جنبه المقعر من الکبد فیخرج ما [illegible]
من الباب [illegible] فبعد [illegible] قوة الغذاء الی الکبد [illegible] البطن **سؤال** چه فرق است
مابین اسهال کبدی که حادث شود به [illegible] سده ماساریقا یا اسهالی که حادث شود
بسبب ضعف جاذب الکبد **جواب** ان الاسهال لبطلان جاذبه الکبد و ضعفها [illegible]
الکبد من تغیر لون البدن نقصا و الدم المتولد فی الکبد [illegible] البدن و تغیر
حال البول [illegible] عدم الجذب و ضعفه لا یکون الا و قد حصل من تغیر الکبد ما [illegible]
[illegible] و ایضا هذا النوع من الاسهال ان لا یکون دفعه و ربما کان یعقب [illegible]
[illegible] و عادة [illegible] بضعف القوی و ربما یتبعه نقص الشهوة و فساد الهضم و لیس کذلک
حال سدی فان الاسهال یکون غالبا [illegible] و یحس فیه [illegible] و یکون الشهوة المعدة
[illegible] و ربما کانت بشدة [illegible] حاجة البدن و تقاضیه [illegible] مع [illegible] السدة
سؤال چه فرق است مابین اسهالی که سبب او [illegible] کبد باشد یا اسهالی که سبب [illegible]
کبد باشد **جواب** ان الخارج [illegible] الکبد یخرج بدور [illegible] و لا کذلک الخارج [illegible]
ان الخارج فی النوع الاول یکون کثیرا و فی النوع الثانی یکون اما خلطیا او ذوبانیا

سؤال
جواب
اسهال
سؤال
جواب

والا فما طو مبانیه للصواب لشکیلوس علاج هر یک از آن با زوال سبب آن باشد و در
سده تفتیح سده کبد باشد و در ضعف تقویت آن تنقیه بدن بود و از اخلاط غالب
خصوصا در قرب نوبه و در رساله اسهالیه گفته ایم اگر اسهال با ضعف کبد و حرارت
آن باشد شرب یک مثقال قرص طباشیر قابض با ده مثقال آب به یا رب سیب و تطلیه
و تقویه کبد بمقویات مبرده و اغتذا به آش بادام ساده یا با زرشک یا با سماق یا با
ناردان نافع بود سؤال چه فرق است ما بین اسهال خونی از کبد بواسطه سده بود یا
خونی که بواسطه ضعف قوه مغیره باشد جواب ان الدم الخارج للسدد یکون احمر غلیظ
واسود محترقا ویکون لون البدن فی حال الطبیعة ولیس معه ثقل واما الحادث عن ضعف
القوة المغیرة فیکون لون الدم غسالیا وقوامه رقیقا مائیا ولون البدن متغیرا
الی الصفرة وربما یتبعه تهیج الاجفان والاقدام ویکون مع ذلک خالیا عن الثقل وتعذر
مع نضج البول والبراز سؤال چه فرق است ما بین اسهال دم کبدی تابع باشد ضعف
قوه مغیر را با اسهال دمی که تابع باشد ضعف قوه ماسکه را جواب ان الفرق بینهما
صعب بل مستصعب لانهما یستویان فی حرارة البطن والبول وفی رائحة الخارج
ویستویان فی عدم نضج البول وکثرة الزبد فیه وجود ریح فی البطن وقراقر فیه الا

تغیر

علاج
سؤال
جواب
سؤال
جواب

تغیر لون البدن فی ضعف القوة الهاضمة اکثر من تغیره فی ضعف القوة الماسکة والیم ان ضعف
القوة الماسکة ینبه تقصر زمان الراحة بعد ورود الغذاء وخروج الدم کثیرا فیه ونحوه ولیس
کذلک ضعف الهاضمة فافهم دقیق فی نظره لان هذا الفروق من الفروق الدقیقة العظیمة الخطر
فی الطب فان التدبیر فیهما یختلف اختلافا کثیرا والخطر فی ذلک خطر عظیم فاه رایت مشهوری
من اطباء زماننا لا یعلمون فی فروق امراض المشتبهة مطلقا سؤال چه فرق است ما بین اسهال
الدم کبدی که بواسطه انفجار رگی در کبد باشد با اسهال دموی که بواسطه سده کبدی
باشد جواب ان الخارج من الدبیلة یکون مشتملا قیحا وقیح ودم مختلط وصدید وتقدم
ذلک دلائل ورم الکبد المنفجر واما الدم الخارج للسدد فیکون غلیظا اسود کالدردی
ولا یکون مع ذلک ولا قبله شئ من علامات الورم ولا یکون معه ثقل وخف ما یکون
من الدم علاج انواع دموی کبدی که بعضی دوسنطاریای کبدی وبعضی قیام کبدی گویند
علاج ضعف کبد باشد وترک نان در اوایل زیرا که کبد هرگاه ضعف گردد از
هضم نان عاجز و بهضم گوشت قادر باشد وحال معده ضعیف بر ضد این بود
وباید مبادرت بحبس خون ننمایند مگر هرگاه منع از فصد نبود فصد باسلیق باید
کرد و چون اسهال بافراط وضعف بغایت رسد امالة ماده بحقنه دیگر نمایند

اسهال دموی
سؤال
جواب
علاج

منی شده اطراف و بدن و مانند آن و تقویت کبد نمایند بعد از آن لجابات
اسهال خون که معتدل و مقوی کبد باشد از سفوفات و اقراص و غیره و طبیعت حالت
میرده تقوی بر قی چنانچه منفعت آنها در خاتمه رساله اسهالیه مذکور شده و تبدیل
حبس نمایند اما اسهال دموی اطفال رضیع و صبیان را بهترین معالجات سقی عصارة
برگ بارهنگ باشد و بعد از هر دفعه که در اطلاق فارغ شوند در آب برگ
بارهنگ که با آفتاب یا آتش گرم کرده باشند نشانیده و خوردن نیم مثقال
بارهنگ با روغن بادام و شرب نیم مثقال گل ارمنی با آب جبلابیت نافع بود و خاک
زهر حیوانی یا مسدید در دوغ گاوی یا با آب برگ بارهنگ یا با آب سیب ترش
یا به ترشی لیمو مفید بود و مرحوم میرزا رضا مجرب بوده و چوبه ترین نا انشا خوردن
در اسهالهای دموی کهنه بسیار نافع باشد و اکثری از اسهالهای دموی اطفال
بخوردن مرطوب داده رای شود دموی سؤال چه فرق است در میان اسهال
دموی کبدی با اسهال دموی معوی جواب الفرق بینهما بوجوه الاول ان الاسهال
الکبدی لا یکون معه وجع البتة بخلاف المعوی فانها لا یکون الا مع الوجع الشدید والثانی
ان الکبدی یکون مع ادوار بخلاف المعوی والثالث ان الکبدی یلزم معه هزال البدن

اسهال دموی اطفال

سؤال

جواب

بخلاف

بخلاف المعوی الا اوا افرط والرابع ان الخارج من الکبد یکون شدید المدة الا انه ورما
یتبعه الحمی والعطش والتهاب ولا کذلک المعوی والخامس ان الاسهال الکبدی یتوا
ویکثر فی حالة الجوع وخلو المعدة بخلاف المعوی علاج انواع دموی معوی استعمال
ادویه مغریه که تنفیع مزلق باشد سفوف مغری و حقنهای مزلقه و فلوس چنبر و در آخر
حقنه از نشاسته هفت مثقال با روغن بادام دو مثقال و همچنین حقنه از برنج و زرده
تخم مرغ و کاغذ با سوخته و روغن گل شافی بسیار مفید و مجرب بود و دو مثقال صمغ عربی
با آب سرد و یک مثقال بزر الورد با آب برگ بارهنگ علاج شافی بود و اگر
قوه مساعدت نموده و مانعی نبوده باشد علاج آن فصد باسلیق و غیره باید
باید کرد سؤال چه فرق است ما بین یرقان حادث از امتلاء مرارة از سوداء
با یرقان حادث از سبب سده که در مجرای مراره واقع شود جواب اما الفرق
بینهما فهو ان الحادث للامتلاء المرارة لا ینعدم معه الصباغ البراز دفعة ولا ینقطع
صبغه بتة بل لا بد من اندفاع شیء من المرارة الصفراء الى الامعاء وتزید صبغ البول
مع الامتلاء وکذلک تزید الثقل معه واما الیرقان الحادث عن السدة فینعدم معه
صبغ البراز دفعة ویشتد معه صبغ البول ان کانت السدة فی مجری المتصل من المرارة

علاج

یرقان

سؤال

جواب

بالامعاء وان کانت سدة المجری المتصل من الکبد بالمرارة فیصبغ البول دفعة وینقطع
صبغ البراز قلیلا قلیلا ولا یوجد فیه ذلک من الثقل کما یوجد فی الامتلاء سؤال چه فرق
است مابین یرقان حادثه بواسطه سده و مجرای مراره متصل بکبد باشد یا یرقان
بواسطه سده واقعه در مجرای مراره متصل بامعا باشد جواب ذلک ان الحادث
لسدة الواقعة فی المجرای الاعلی عن المرارة ینصبغ البول معه اولا وینعدم صبغ البراز
قلیلا قلیلا بخلاف السدة الواقعة فی مجرای المتصل بالامعاء فینقطع معه انصباغ البراز
دفعة ویتاخر بعده انصباغ البول بقدر امتلاء المرارة ثم یحدث الیرقان سؤال چه
فرق است مابین یرقان حادثه بسبب سخونت عروق یا یرقان حادثه بسبب سخونت
کبد جواب ان الاول یکون الکبد سالمة والبول نضیجا حسن القوام ویعدم معه دلایل
سخونة الکبد کالعطش ولهیب الصفراوی وهذا النوع یحدث قلیلا قلیلا وربما کان غیر عام
لجملة البدن واما الثانی فیحدث دفعة ویعم جمیع البدن ویعدم معه البول النضجة ویتبعه
اعراض سوء المزاج الکبد الحار وقد علمت تمامه علاج یرقان در جمیع اصناف ازاله
سبب وتفتیح سده وتنقیه بدن از خلط غالب فاعل بود الا در بحرانیه که از فعل
طبیعت بود بر دفع بتوسط مسام و منافذ جلد و ترقیق ماده بر بحران قیاس باشد

یرقان

سؤال
جواب
یرقان
سوال
جواب
علاج

یرقان اسود که آنرا یرقان سندی گویند و باید دانست که در یرقان سدی که سده
در مجاری مراره و امعا باشد که آنرا یرقان قولنجی نیز گویند حبارت بر دات
نشاید نمود و از جمله مسهلات مفرد تخم بنفشه است چهار مثقال با بیست مثقال
شکر یا ده مثقال گلاب بنوشند و همچنین مسهلاتی که در اکثر امراض صفراوی نافع باشد
صفت آن سنا چهار مثقال پوست هلیله زرد سه مثقال گل نیلوفر گل کاسنی
هر یک دو مثقال تمر هندی دوازده مثقال همراه جوشانیده صاف نموده
ترنجبین با شیرخشت پانزده مثقال در آن بیان حل کرده بخورند اما اغذیه صاحب
یرقان آش انار و آش زرشک و آب غوره و آب لیمو و نارنج است و دیگر آب
انار شیرین و آب هندوانه و تخم خیار با سکنجبین و کاهو با سکنجبین موافق باشد و آب
کاهو و روغن کاهو و آش دوغ نیز مفید باشد و گویند ابتلاع نمک صخارجی نافع بود و در
یرقان اسود نخود آب با گوشت بزغاله و جوجه فروس و آش سرکه شیره قند دار و سکنجبین
نعناع دار مفید باشد والله اعلم سؤال فرق مابین استسقایی که بواسطه سده در طرف
کبد باشد یا استسقایی که بواسطه ضعف کبد باشد چیست جواب ذلک ان
الحادث لسدة فی مجاری البول یبدء معه البول ویقل ویکون احوال الکبد سلیمة اما اذا کانت

صفت
اغذیه
یرقان اسود
سوال
جواب

لة بخلاف الحارة لضعف الكبد فيكون سوء القنية الضعف من اصفرار البدن والوجه وتهيّج
الجفنين والقدمين ولين البطن وضعف الهضم وكثرة الرياح والقراقر ورقة البول وترهّل البدن

علاج جميع اقسام ارتكاب تدابیری که مانع تولد فضول و رطوبات باید نمود و از جمع رطوبات
و مخلفات مسددات و اکثار اغذیه و اشربه اجتناب واجب باید دانست و اسهال
رطوبات و ادرار سبب برفق و تدریج باشیاء غیر شدیدة السخونة و تحلیل ریاح و تعدیل
مزاج کبد و تقویت کبد بوده باشد و بهترین مسهلات و منضجات ایشان که غالبا از مجربات
و متناولین از اطبا که متفق می باشند این است **صفت** منضج [illegible] بسفایج رومی غافث
گل گاوزبان اصل السوس بنفشه برسیاوشان هر یک دو مثقال تخم کاکنج خیار هر یک دو مثقال
رازیانه یک مثقال ترنجبین پنج مثقال شربت دینار سه مثقال و بعضی از مردم تا پنج مثقال است

صفت مسهل بسفایج رومی عناب سپستان بنفشه گل نیلوفر رازیانه هر یک دو مثقال [illegible]
سنای مکی هر یک سه مثقال ترنجبین دوازده مثقال ریوند چینی یک مثقال روغن بادام دو مثقال
و اگر کبد حرارت داشته باشد یا ورم در کبد باشد دوازده مثقال تمر هندی خالص
اضافه باید نمود و اگر استسقاء لحمی بسبب آن حرارت کبد یا ورم آن یا احتباس خون
معتاد الخروج مثل خون حیض و بواسیر بود فصد باسلیق سمت راست نافع بود و مجرب بوده باشد

صفت شربت دینار که مشهور است تخم کاسنی رازیانه کاسنی هر یک هفت مثقال گل سرخ
تخم کشوث در کتان بسته هر یک پنج مثقال نیلوفر گاوزبان هر یک دو مثقال حب [illegible]
جوش نیده [illegible] با شکر هفتاد مثقال بقوام آورده از آتش برداشته ریوند چینی
بسیار خوب هفت مثقال نرم سائیده مخلوط نمایند قدر شربت سه مثقال تا پنج مثقال

اما اغذیه مستسقیان باید دانست که واجب است در تقلیل غذا و آب ایشان
نهایت اهتمام نمودن حتی اکثر گفته اند بوزن باید داد و اما آب ایشان باید که [illegible]
تیزاب را با یک سیر سرکه کهنه بجوش کنند تا ثلث آید پس سرد نموده بنوشند
و زیاده بر سه درم از غذا هم ننوشند حتی آنکه بعضی گفته اند که [illegible] آب ایشان را
مضر بود و اگر بگلاب و عرق رازیانه و عرق کاسنی و گاوزبان و مانند آن بجهت [illegible]
بدل آب اکتفا توانند نمود یا مخلوط با آب بسیار بهتر باشد و بهترین اغذیه نخود آب
با گوشت کبک و کبوتر و طیهوج و عصفور و مانند آنها با زیره و دارچینی و هل موافق
باشد و بعضی از اشبهای طعام با بونه و شبت یا دارچینی و زعفران هم جایز بوده و در
استسقای حار اقتصار با آب انارین و آب هندوانه با سکنجبین و خربزه و [illegible] و کاهو
باید نمود و سرکه که از مسکنات عطش و منضجات سده مستسقیان است و زرشک [illegible]

ان ورم احوال موافق باشد **سؤال** فرق ما بین صلابه طحال که بواسطه ورم باشد با صلابه طحال که بواسطه ریح نفخه او باشد چه چیز است **جواب** ذلک ان الصلابة عن الورم لا یندفع الطحال معها بالجس ولا بالغمز ولا یندفع ولیس کذلک الحادث عن الریح فان الطحال معها یغمز بالجوهره و ربما کان قرقره عنده الغمز بخلاف الاول و ربما یتبع الثانی فساد اللون بخلاف الاول **علاج** ان اگر کثرت ماده خون بوده باشد اول فصد باسلیق و بعد فصد باسلیق باید کرد بعد از ان شربت بزوری با عرق کاسنی و سهلات سوداء و تضمید طحال لیبر که کهنه اشق و پوست ریشه کبر بود و نه سداب سرکه گلاب و دهن گل بنفشه طلا نمایند و تریاق اربعه و اطریفل هم نافع باشد و اصحاب تجارب گفته اند که اگر بجهت صلابه طحال کاغذی بمقدار ورم طحال بریده و بعسل مالیده و نخود را نرم کوفته بران پاشیده بچسبانند نافع باشد و اطبای هند بجهت طحال تضمید نموده اند به قیق گرسنه با نفط سفید خمیر کرده علاج نافع بود و مجرب میدانند و دیگر انکه هندوانه را به دو نصف کرده نصفی را بر محل طحال محکم می بندند و اول وجع شده به بدید می آید پس ساکن و زایل می گردد **اما اغذیه** که مرض طحال را موافق و نافع بود آش سرکه شیره کبیر و نعناع و برگ چغندر و کاسنی و کبر در آن پخته باشند و همچنین سکنجبین حامض و رشته

سبب

کبر و رشته سیر و ترنجی با دو نخان بالطعام شبت و با بونه و رشته چهار هم نافع و صالح بود و با جمله اغذیه که از سرکه ساخته باشند بسی مفید بود **المطلب العاشر** در فروق الامراض التی تشتبه و قوعها فی الکلیا **سؤال** فرق ما بین رمل و سنگی که از گرده خارج گردد و سنگی و رمل که از مثانه خارج شود چیست **جواب** ذلک ان الخارج من الکلیا یکون احمر او احمر و یکون معه الوجع فی القطن و مکان الکلیا ولا یخرج دفعة و اما الخارج من المثانة فیکون ابیض و یخرج دفعة قلیلا قلیلا و یکون معه الوجع فی المثانة علاج مذکور شد در فروق قولنج و حصاة **سؤال** فرق ما بین ورم در نفس کلیه با ورم در غشا و عروق کلیه چه چیز است **جواب** ان الورم الحادث فی لحم الکلیا یکون الوجع معه قلیلا جدا و ربما احتبس معه البول او قل فاما ورم العروق فیحتبس معه البول و یکون وجعه ناخسا و غائرا و اما ورم الاغشیه فیکون الوجع معه ناخسا ولا یحتبس معه البول **سؤال** فرق ما بین وجع کلیه بسبب ورم با وجع کلیه بعلت جمع شدن بول و احتباس بول در او چیست **جواب** ان الوجع لاجتماع البول یکون ثقل و تمدد فی موضع الکلیا فیخف بالبول و یتقدمه احتباس البول و یعدم معه اعلام الورم و اما الحادث من قبل الورم فیتقدم الوجع فیه علی احتباس البول و یکون الوجع مع شواهد الورم کالحمی والعطش والحرارة فی موضع الکلیا و برد الموضع وان انقطاع بالمنخس

في المثانة **سؤال** فرق ما بين وجع كلیه بواسطه حصاة با وجع كلیه بواسطه ریح چه چیز است **جواب**
ان الوجع في الحصاة یتقدمه البول الصافي والرمل واما الحادث من الریح فیكون الوجع
خالیا عن الثقل ویتنقل بالسخونة والمسك **سؤال** فرق ما بین تعسر البول که بواسطه ورم مثانه
بوده باشد وبا تعسری که بواسطه حصات مثانه باشد چه چیز است **جواب** ذلك
ان عسر البول مع الورم لا یكون دفعة بل قلیلا قلیلا ویكون معه الالم شدید وحمی وا[illegible]
یزید الوجع ولا تسقط الغمز علیه وربما ظهر تحس ویكون مع الحمی تمدد و در جائی که گوشتی
وتشنج واما تعسر بالحصاة فلا یكون الحمی ثابتة ویتقدمه بول رملی وربما تحرك
الثقیل فیخرج البول ویتبع ذلك حكة القضیب **سؤال** فرق ما بین تعسر بول که بواسطه
خون منجمد در مثانه باشد با تعسر بول که بواسطه حصات باشد چه چیز است
جواب ذلك ان العسر التابع للحصاة یوجد معه ما ذكرنا لها من الدلایل المتقدمة واما تعسر
التابع للدم الجامد یتقدمه خروج الدم مع البول وا عقیبه تعسر بول **سؤال** فرق ما بین
تعسر بولی که بواسطه حدت وتیزی او باشد با تعسر بول که بواسطه حصات بوده
باشد چه چیز است **جواب** ان التابع لحدة البول یتبعه اعراض موجبة الحدة کالحمی
الحادة وغلبة الخلط الحاد والصفراء ویتبعه انصباغ البول وحرقة في المجرى وتعسر البول الكـ

[margin:] عسر البول

سوزش لذعه وحدته عند ارادة الخروج واما تعسر الحصات فیعلم کما ذكرنا ولا یلتفت
سؤال فرق ما بین احتباس بولی که بواسطه سده که در مجری فوق مثانه باشد با احتباس
که سده در مجرای تحت مثانه باشد چه چیز است **جواب** ان الحادث لسدة في
المجاری العالیة یفرق منه المثانة فلا یصل الیها ویختلط المثانة لذلك عن الثقل والتمدد و
بخلاف السدة في المجاری السافلة فان المثانة یوجد مملوة ویحس مع ذلك بالثقل والتمدد
في مكانها **سؤال** فرق ما بین احتباسی بولی که سده در اصل قضیب باشد با احتباس بولی
که علت تنگی امتلای مثانه باشد چه چیز است **جواب** ان الاحتباس التابع لامتلاء
المثانة یكون احتباس البول بعد احتباس من البول ولیس كذلك الحادث من السدة فان
الاحتباس معه یتقدم ملاء امتلائها ویكون معه الدلایل ایضا والدم الجامد والحصاة
سؤال فرق ما بین عسر البولی که علت جفاف رطوبت باشد با مرض قضیب باشد با عسر بولی
که علت حدت وتندی بول بوده باشد چه چیز است **جواب** ان التابع لجفاف
الرطوبة یتبعه هزال البدن ونحافته ویتقدم اسباب موجبة لذلك وتدبیر سخن مجفف وذلك
ولك جفاف الاحلیل وقلته واما الحادث لحدته فیتبعه سوزش لذعه وكلما خرج منه شیء ورا[illegible]
تعسره ویخرج البول منصبغا حادا الرائحة كما مر **سؤال** فرق ما بین عسر بولی که علت ضعف



جواب

علاج اما عسر البول

علاج

جاذبه علیه باشد یا عسر بول که بعلت ضعف دافعه باشد چه چیز است **جواب** ان التقطیر
لضعف الدافعه یکون معه الکیفیات لکثرة [illegible] المثانة والحبس بالنقل لها وشده [illegible]
ولیس کذلک الحادث لضعف الجاذبه فانه ربما یتبعه لذلک البطن والاستسقاء والاحتباس
بالنقل نحو موضع الکبد **علاج** مشترک النضج [illegible] تمام ازان استعمال آبزن و حمام و تکمید و تضمید
و شرب مدرات بوده باشد و فصد باسلیق و صافن و ماء الشعیر با شربت بنفشه نافع باشد
و همچنین هفت مثقال آب برگ کاهو یا آب [illegible] بنوشند و در گشودن بول [illegible] است
و دیگر تخم خیار و تخم خربزه [illegible] و تخم [illegible] و مغز تخم پنبه دانه و تخم کدو و تخم خشخاش هر یک دو مثقال
در آب شیره کشیده با شربت بنفشه هفت مثقال یا با نبات سفید سه مثقال ناشتا
بنوشند خاصه اگر با عسر بول حرقت هم باشد بسیار نافع و مفید است و گویند که فور
قیصوری در احلیل نهند بول بگشاید و همچنین [illegible] نرجس را کوفته آب او را بر عانه مالند
و نقش را ضماد کنند بول بگشاید و خوردن سفوف [illegible] با ماء الشعیر با شربت بنفشه یا با آب
برگ کرفس [illegible] که [illegible] گویند بسیار مفید و مجرب است و اما عسر و حبس البول اطفال
رضیع و صبیان اگر بسبب ریگ و سنگ کرده و مثانه باشد باید که دهن عقرب
بر زهار و گرده مالیدن و حلیل [illegible] و از مولدات [illegible] رضیع و رضیعه را اجتناب

فرسودن

فرسودن و حجر الیهود با آب سائیده [illegible] کاغذ ان آلوده با حلیل [illegible] و در آب
طبیخ خیارین و [illegible] و بابونه و خار خسک تا کمر گرم گرم هر روز دو سه دفعه نشانیدن و بعد
از بیرون آمدن از آب زن بروغن عقرب چرب نمودن و نیز دانگ [illegible] مغز سر کلاغ
چاره که [illegible] گویند با کلاغ [illegible] پس در [illegible] کرده خورانیدن و با حلیل نیز [illegible]
نیز مفید بود و همچنین خاکستر عقرب را با [illegible] انجیر بو داده کوفته بر پشت عانه و گرده
[illegible] و از آب طبیخ [illegible] و [illegible] کلاغ چاره باشد [illegible] پس بطریق مذکور آبزن
ساخته بغایت مفید بود و از [illegible] آنچه رضیع نتواند خورد مرضعه بخورد [illegible]
آن نخود آب با زردک و گوشت [illegible] و آش [illegible] و آش کم با زیره و مغز
[illegible] و تخم خیار و آب هندوانه و خربزه [illegible] و اگر حرقت نموده باشد نخود آب با دو
[illegible] و لحوم [illegible] و شرب [illegible] و شیر و [illegible] هم موافق بود و در اوایل اجتناب
از حوامض و قوابض و [illegible] لازم و واجب دانند والله اعلم **سؤال**
فرق میان تقطیر بول که بعلت استرخاء عضل مثانه باشد با تقطیر بول که بعلت
حدت بول باشد چه چیز است **جواب** ان التقطیر [illegible] الاسترخاء العضل [illegible]
بالطبع [illegible] البول عن المثانه و عدم علامات الحدة و ربما یتقدم ذلک سقطة او ضربة

دامااغذیه

سؤال

جواب

عن انفعال العجز وبعقبه التقطير در جامقيوه استرخاء عضو اكر كالشرج وليس كذلك مع بلدة

فانه يعلم مما تقدم في ولا يبل المدة بل في البول وحدته **علاج** ان بلا رات باردة وماسك

البول و اشباه ان باشد واگر در مشايخ و مبرودين عارض گردد بعد از تنقيه

واستفراغ مجلس ... و هر روز ده اب کوکر دنت نند وحب فولاد مکلی باشد

واگر کالای معجون مبارک با فلونیا با تقلیل تریاک بخورند نافع بود و قرصی که جهت تقطیر

البول ... وحرقة البول وعسر البول وبول المدة نافع باشد این است **صفت**

ان ... تخم خشخاش ... تخم خیارین تخم کتان نشاسته یکدست مثقال تخم کرفس نیم مثقال

نرم کوفته با اب ... ساخته صبح نیم مثقال با شربت خشخاش بخورند و سفوف تخم گشنیز

خشک بو داده و بلوط بو داده و کندر نافع باشد **وغذا** نخود اب با گوشت کبک

و تیهو و کبوتر و سایر لحوم صید با توابل حاره و ... سیر و پیاز و انجیر خشک ومداومت

بجماع بسیار نافع و مفید بود **سوال** فرق ما بین نعوظی که حادث شود بسبب ...

عروق بحرارت ... که در نقیب است چه چیز است **جواب** ان الحادث للريح

المتولدة في الذكر يكون مع انتفاخ الذكر وربما كان يعقبه خروج ... ولا كذلك الذي

فانه يتقدم سوء الهضم ويكون بعد ترك الجماع مدة وكثرة الفكر في الجماع وامتلاء الطعمة ...

علاج | صفت | سوال | جواب

ذلك فيقوى السبب في ذلك فالداعي اليه **سوال** فرق ما بين سيلان مني بعلت

رقت و با سیلان منی بعلت ضعف قوه ماسکه چه چیز است **جواب** ان الاول يكون

المني الخارج فيه نضيجا كثيرا متشابه الاجزاء في الرقة وتبطئ اوقات خروجه و ... الخارج

لضعف القوة الماسكة فلا يكون نضيجا بل يكون غير متشابه الاجزاء ولا تبطئ اوقات

خروجه **سوال** فرق ما بین قیله امعائیه با قیله ثربیه چه چیز است و هر دو در انخراق

صفاق و اتساع مجاری و نزول جسمی بکیس انثیین مشارک می باشند **جواب** ذلك

ان قيلة الامعاء يتبعها احتباس البراز وقيلة الثرب يتبعها نقصان الهضم ولا يتبعها

احتباس البراز **علاج** ان است که شبان و مشایخ و صبیان و اطفال رضیع و رضیعه

از اشیاء مزلقه و نفاخه حذر فرمایند و در اطعمه وغيره کاسر الرياح مثل زیره و بادیان

و مصطکی و کرویا و مانند ان تناول کنند و اطفال را از کثرت گریه منع کنند و غیر

اطفال را از حرکات عنیفه ... خصوصا عنیفه حذر فرمایند و عفص و مصطکی و

سرشی و عنزروت و ناخواه نرم سائیده با اب زاج سرشته بر ... ضماد ...

طلا کرده بر ... و کشتهای زان محکم ببندند و همچنین عفص گلنار فارسی کندر ...

مومیایی سرشی بطريق مذكور با اب زاج سرشته ببندند و چون خشک شود مکرر کنند

سوال | جواب | سوال | جواب | علاج | وفتق اطفال

و چند بار تجلیس در شبها که ساکن می باشند نافع بود و همچنان است که پیه مشوی
بر از زیره و رازیانه کوفته کرده و بر پشت زهار زیر فتق بند محکم بندند و اکثر
اطفال صغیره را بتکرار اطلیه از خطمیه و زنیان رسیر کتان ... کرده از نفخ و ورم
ان خلاص شده اند و همچنین تکرار طلیه میوه ساق ... در اطفال صغیره مجرب بود
و همچنین تکرار تقطیر مشک و چند درم روغن زنبق حل کرده با ... در فتق ریحی بسیار
نافع باشد **المطلب الحادی عشر** در فروق الحمیات **سؤال** چه فرق است مابین
حمی یوم سددیه که حادث شود از سده در فوهات عروق با حمی یوم که سده در
فوهات حادث شود از خارج بدن **جواب** ذلک ان السبب البادی فی الثانیة
کالمشی فی المواضع الترابیة والوقوف بها والاندفان فی الرمل والتراب وبالجملة
تقدم سبب موجب لذلک وبقاء لون البدن بحاله وانحلالها عند العرق بخلاف
الاولی فان السبب البادی فیها یکون مفقودا ویکون معها ثقل فی البدن وکسل
وتمطی ویتقدم علیه تناول التدبیر المغلظ وترک الریاضة ... عدم العرق
ولا یقلع الحمی ... الخطا هذه الحمی ... **علاج** آن بعد از تفتیح سده و
تنقیه مجاری شرب ... رقیق بسیار نافع بود و تعریق بحمام مرطب معتدل نافع

المطلب الحادی عشر در فروق الحمیات

سؤال

جواب

علاج

باشد

باشد بالجمله در علاج اکثر از حمیات یومیه تبرید و ترطیب باغذیه و اشربه بعد
از آن حمام مرطب معتدل بسیار نافع باشد **سؤال** چه فرق است مابین حمی سددیه
که حادث میشود بسبب کثرت خون با حمی که حادث شود بسبب عفونت اخلاط
جواب ان الاولی یتبعه تمدد البدن وثقله وانتفاخه وحمرته وبالجملة علامات
امتلاء من الدم وتستریح صاحبها بالفصد وربما اعقبه قطعها ... ولیس کذلک الثانیة
تکون الحمی معها ... البدن ویکون البول غلیظا و ... الاولی ... وکدر
سؤال چه فرق است مابین حمی سددیه از مطبقه با حمی غبانیه از مطبقه **جواب** قال
بعض الاطباء المعاصر لا حاجة الی التفرقة منهما لان التدبیر فیهما متقارب **اقول** الفرق
بینهما عسر اذا تدق النظر فیهما فتحصیل الفرق بینهما اتم فی صواب العلاج والوقوف علی کمیة
ما یحتاج الیه فی الادویة اما الفرق بینهما فتکون الحرارة فی الاولی احد وظهور اثارها
فی الباطن اکثر من الظاهر ویکون النبض فیها مستویا منتظما والبول معها الی رقة ما هو و
الثانیة فیکون الحرارة معها اکثر واثرها فی الباطن والظاهر متساویة ویکون لون البدن ا...
الحمرة وکذلک الغثیان و ... ویختلف النبض فی العظم والسرعة والبول معها الی غلظ
وکدر ما هو **علاج** سونوخس مطبقه بعد از ... از امتلای معده از غذا و خلط ... متساوی

سؤال

جواب

حمی دموی

سؤال

جواب

علاج مطبقه

تاخیر

بفصد واجب است و اخراج خون کثیر بفصد قیفال و اکحل و باسلیق در روز دویم و چهارم

و هفتم و از ان تجاوز جایز ندانند و اگر بسبب از اسباب در فصد از این ایام تاخیری واقع

باشد از ان سبب باید کرد بمنضج و فصد متعارفه معموله نیز بعد سابع یا بعد از عاشر

نیز بوده باشد فصد باید کرد و گاه باشد تثنیه و تثلیث فصد احتیاج شود و اخراج

خون بچندین دفعه بهتر از یکدفعه است و اگر موانع فصد اکثر و اقوی بود از حجامت و

ترعیف نباید گذاشت و عمده در وجوب فصد و عدم ان قوت علیل باشد پس اگر

قوت قوی بود هر چند که سایر امور و احوال مقتضی و موافق نباشد ترک فصد

یا حجامت نباید نمود و با ضعف قوت هر چند که جمیع احوال موافق باشد فصد جایز

نبود و اگر با این حمی تخمه یا عسر هضمی باشد تا رفع ان نشود فصد موقوف باید داشت

و بدون اینها مانعی تاخیر در فصد جایز نبود زیرا که اگر فصد نکنند علیل را رعاف

یا عرقیه اتفاق نیفتد خوف فوت فجاه یا حدوث برسام باشد و اگر بعد از

رابع عشر که اسبوع دوم باشد بقیه از ماده حمی در عروق باقی بوده و طبیعت یابس

بود تنقیه منتشر و منضج ننمایند و اگر اب کاسنی تازه پیدا شود بیست مثقال اب

کاسنی در فصل کنند و بعد بجهت ازاله و تنقیه فضول در بدن و تحلیل انچه در عروق مانده

باشد

باشد شربتهای خنک مثل تخم خیارین و تخم خرفه و تخم کشنیز هر یک مثقال در اب کاسنی

یا در عرق کاسنی شیره کشیده یا شربت بزوری هفت مثقال یا با سکنجبین دوازده

مثقال پنج روز ناشتا بنوشند بسیار نافع بود و اگر سعال و سرفه نباشد ده مثقال

ماء الشعیر با شربت بنفشه بنوشند و بعد ذکر باید در علاج مطبقه اگر در فصد

اهمال و تاخیری شده باشد اعتماد بخوردن اب سرد شدید البرد باید نمود

و انقدر هم تکرار و تواتر در خوردن اب سرد باید فرمود که برودت و خارج

برودت مستولی گشته ارتعاد و لرزه در بدن حادث شود پس هرگاه اگر تب

و حمی ساکن و منطفی گردد و اعاده اب سرد باید نمود تا وقتی که زایل شود و بعد از

ان بتدابیر حمی لینه مشغول باید شد و در این تدابیر اصلا خطری نباشد و در وقت

معده و کبد نیز و در حالی شدت احتیاج سقی ماء بارد باک نباید داشت و علامت

شده احتیاج شدة حرارة و التهاب حمی و هیجان قلب و خفقان و عدم انطفی و

انقطاع از مبردات بود و اگر در فصد تاخیری نشده باشد بعد از ان تلطیف حال

بسقی ماء بارد و سقی ماء الرمان یا گلقند یا ماء الشعیر با سکنجبین یا قرص ورد نظر

باقتضای حال و رفع مداوا باید نمود و باید دانست که انچه منع تام در حمیات

حادّه از خوردن آب سرد می‌نماید ورم کلیه و ریه و ورم مثانه و حجاب صدر است
که در اورام مذکوره احتراز از آب سرد واجب باشد و باقی علاج و اغذیه
آن در زیر حمّی محرقه معلوم خواهد گردید والله اعلم **سؤال** چه فرق است مابین حمّی
محرقه حاصله از صفراء و حمّی محرقه حادثه از بلغم را **جواب** ان المحرقة الصفراویة
یشتد الالتهاب والعطش وسواد اللسان وصفرة اللون وحدة لمس الحرارة و
صفرة البول ورقة قوامه ومرارة الفم وان المحرقة البلغمیة یقلّ معها العطش و
الالتهاب والمدة ویکون معها ملوحة الفم وغلظ البول **سؤال** چه فرق است
مابین محرقه که ماده او در عروق حوالی قلب باشد با محرقه که ماده او در عروق
حوالی معده باشد **جواب** واما فی الاولی فیکون سکونها بالهواء البارد وبالمشروبات
الباردة وما یقابلها من المنافع نحو ذلک ابلغ واسرع وکذلک ما یجد الصدر [illegible]
وربما یتبع هذه الغشی واما الثانیة فیکون سکونها بالشرب ویجد به المعدة من البرد
والانتفاع به اسرع وکذلک وجود التهاب فی المعدة وما حولها **علاج** ان [illegible]
وترطیب وتطفیه وتلیین طبع بحقنه لینه مستعمل در این زمان وشرب آب سرد خصوصا
در التهاب [illegible] زیاده محتاج باشد و در این ضعف [illegible] و اختلاط [illegible] اگر از

طلب

طلب آب غالب گردد لحظه لحظه در تجرع آب اهمال نباید نمود و وضع کتان [illegible] از آب
خیار آب کاهو آب کشنیز کاسر که و صندل [illegible] بر مقدم راس و مالیدن آنها به پشت پا کف
دست و پا و در حالت شدت بی‌خوابی از خوردن شربت خشخاش مانعی نباشد
و در تابستان تطلیه سینه و حوالی قلب از آب سیب آب به گلاب آب خیار
آب کشنیز سبز آب کاسنی تر صندلین کافور فوفل عظیم نافع بود و اگر کدورت و حمرت
در قاروره بود و خون غالب و مانعی نباشد در چهارم فصد مفید بود
صفت حقنه لینه عناب [illegible] خیاری گل بنفشه گل نیلوفر [illegible] از
هر کدام دو مثقال عناب سپستان از هر یک ده دانه [illegible] جو مقشر برگ چغندر سفید از هر کدام
هفت مثقال آب برگ چغندر [illegible] لعاب اسپرزه [illegible] فلوس [illegible] از هر
کدام دوازده مثقال ترنجبین پنج مثقال روغن بادام سه مثقال در چهار دفعه معمول
دارند و بعد از چهارم یا بعد از پنجم دیگر مسهلی [illegible] صفراء باید داد **صفت**
آن این است عناب [illegible] نیلوفر [illegible] از هر یک دو مثقال [illegible]
[illegible] از هر یک سه مثقال فلوس ترنجبین از هر یک دوازده مثقال [illegible]
هفت مثقال روغن بادام دو مثقال و اگر با این حمی سعال یا وجعی در حوالی پهلو باشد

تمر هندی با نمک دوازده مثقال و الو بخارا دوازده دانه اضافه کنند بسی نافع بود
و اگر زمان صیف و تابستان باشد و علیل عطش غالب و از اشتها هم باشد فواکه
نه خورده و نه خورد **شربت** ورد مکرر شش مثقال با ده مثقال سکنجبین و یخ و برف
بسیار سرد کرده بنوشند در هر حال عطش داشته باشند اب سرد میل کنند و اگر سعال بوده
باشد منضج با شربت بنفشه هفت مثقال و در صبحهای روز ماء الشعیر با اب هندوانه
بسی نافع بود **صفت** منضج عناب سپستان گل بنفشه گل نیلوفر خارخسک ریشه کلا از هر یک دو مثقال
و برگ کاسنی با بزر خشت و شربت بنفشه از هر یک هفت مثقال بنوشند و بعد از تنقیه در رفع
بقیه از سوء مزاج و حمی شیره تخم مذکور در طبیعه ماء الشعیر با شربت نیلوفر بزوری
و قرص طباشیر ملین نافع باشد و بعد از زوال حمی بالکلیه حمام معتدل الحرارة رفته
اب معتدل بر بدن ریخته و از دلک کثیر اجتناب نموده و بمقدار زمانی اسیر جهت
کرده که اثر حمام از بدن و لون البشره زایل گردد و شرب دوازده مثقال سکنجبین
با گلاب و عرق کاسنی یا بید موافق و نافع باشد و گاه در این حمیات و سایر
حمیات حاده بعد از تنقیه معده شرب لعاب اسپرزه و بهدانه با عرق نیلوفر یا عرق
کاسنی و گل ارمنی بسی نافع باشد زیرا که بالخاصیه تعدیل مزاج و منع عفونت ماده

و بین ماده

و بین ماده بعدری نماید **اما در امر تغذیه** پس باید دانست که در اوایل حاد و حمیات
مطبق و دموی بقدر امکان غذا نباید داد و اولی تا روز چهارم
لطیف در غذا و نه خوردن است و بعد از فصد والانفع والاوفق از جمیع اغذیه اگر مانعی
نباشد ماء الشعیر است زیرا که اطفای حرارت و تسکین فوران خون و تسکین غلیان و قمع صفرا
و تقویت علیل می نماید و منع تبرید منضج اخلاط و منقی معده و لذیذ و تسکین عطش و معتدل الغذا
باشد و اورام ردیه صدر و ریه و سرسام و حجاب و سپرز و مثانه و سعال را نافع بود
و گفته اند کسی که محتاج بفصد باشد قبل از فصد ماء الشعیر جایز نباشد و جهت منافع
بسیار و فضایل ان که چون بقراط ماء الشعیر را بالفکر صایب خود اختراع نمود در ان
منزل نشاط و رقص می نمود و شاکر و ان مبلغ بود که غذای اطیب صاحبان حمیات
حاده حضرت حکیم علی الاطلاق بمن الهام نموده که چندین جلد کتاب جالینوس شرح و بیان
ان نداد پس هرگاه مدت مرض نزدیک و قوت وافیه بلطف مرض باشد احتیاج
بغذا نباشد مگر بمقداری قلیل از غذا که مزوره از اش اسفناج و کدو و ماش و عدس بود
اب هندوانه با ماء الشعیر خشت موافق باشد و اب انار و مغز خیار و اش تمر هندی
و الو و خشکه و اب نارنج خاصه بعد از چهارم بسی مفید و نافع بود و بعد از ازاله حمی و تب

شربت ورد مکرر

صفت

اما در امر تغذیه

نان ملی با مربای زرشک و مربای سیب و مربای الو و شب ترطعام با قلیه اسفناج و کدو مناسب بود والله اعلم **سؤال** چه فرق است میان خمس و سدس و سبع که حادث شود از بلغم یا وجهیکه حادث شوند اینها از سودا **جواب** ان رصاصیة البدن وبیاض البول وکدورته والمس القشعریرة یدل علی البلغم وکمودة البدن وسواده یدل علی السودا **سؤال** چه فرق است میان خمسین و غب **جواب** اذا وجدت عرض مادة الغب کحدة الحرارة ووجود العطش والالتهاب وانصباغ البدن ومرارة الفم والقئ فی اوایل الصفراء فیدل علی الغب وان عدم ذلک ویوجد فیها اعراض السودا والبلغم فیدل علی الخمسین **سؤال** چه فرق است میان سبعین در ربع مستوی در حال یکه در ایام نوبه مشترک می باشند **جواب** ان مادة السبعین اغلظ من مادة الربع وان نوبة السبع لیست بشدیدة المدة وقد یتفق زمان الاخذ فی السبعین بل فی الاکثر یختلف ویکون اخذ الواحدة فی ساعة واحدة والاخذ الاخری لیس فی تلک الساعة وکذلک الترک ولا یکون مثل هذه الاختلاف فی الربع **علاج** ان علاجها بتلطیف اخلاط واستفراغ بلغم وسودا و ترک اغذیه مولده اینها باید کرد و بقراط فرموده که حمی ربع طویل وغیر قتال باشد و سدس اطول از ان بود و ان نیز قتال نباشد و خمس از انها بدتر باشد

و حمیات این حمیات در معالجه از قبیل ربع بود و ماده انها جالینوس ماده ربع و غلیظ و ادق از ان باشد و در خارج عروق متعفن گردیده اگر حدوث ان از سودای طبیعی بود که بنابر زیادتی برودت و غلظت در حرکت ابطاء و در نضج عسر باشد و جالینوس فرموده بدترین حمیات نائبه بلغمی دایره باشد بعد از ان سوداویه و بعد از ان صفراویه و اما حمیات لازمه بدترین همه مطبقه باشد بعد از ان سوداویه بعد از صفراویه بود و وجوه دلایل اینها در شرح کلیات قانون مذکور است **اما حمیات اطفال و صبیان** اگر از حمیات لازمه باشد انجا که سبب تعفن و غلیان و سخونة خون بود محرقه و جدری و حصبه و مر طوبت طفل و امتلای نبض و کثرت حدوث حمیات دموی و رقت و ضعف نبض و تدابیر سابق ملایم به مرضعه شاهد و دلیل ان باشد **علاج** انست که اگر طفل بسیار صغیر و مرضعه قوی و دموی مزاج بود مرضعه را فصد کنند و تدابیر حمیات حاره و با غذیه مبرده مسکنه خون و شیر مثل ماء الشعیر که با خیار و عناب پخته باشند با شوربای از عدس با ماش با اسفناج و کشنیز و مانند ان اغتذا نمایند و اگر طفل از شش ماه متجاوز و مرطوب بود روز چهارم یا هفتم سر پستان گوشی را تیغ بزنند یعنی حجامت کنند تا خون بقدر یک ششم مثقال برود و اگر خون کم برون اید گردن و دو

او را بسیار رنجاند تا خون سیلان کند و اکثر اطفال را ابتلای مذبرتب و بیهوشی او زایل
گشته در ایام بحران عرق صحت ظاهر گردید و مرضوع شربه عناب تخم کشنیز شربت خشخاش کشنیز
و غذا ماش خیار و آب هندوانه و کوکچه نافع باشد و اگر از تنج زدن کوش تب زایل
نشود با شویه از برگ بید و حب فلفل و سبوس جو و اکلیل الملک و گل بنفشه بجوشانند و نیم گرم
پا بهای طفل را تا زانو بسیار بشویند و دست فرو مالند تا عرق آید و صداع و حمی
تسکین آید و نطول سر و شب یا دلک دست و پا با صندل کافور و آب خیار آب کاهو آب
کشنیز سبز با گلاب با قلیل سرکه مالیدن بغایت نافع بود و همچنین لخلخه کردن و طلای
طلع بشیاف بارده و حقنهای لینه عظیم نافع آید و آنجا که سبب تعفن صفرا بود زردی
لون و زبان و مرارت دهن و صفرا و هوا و فصل دلیل آن باشد علاج آنست که مرضعه را
منضج و مسهلات صفرا مذکور شد و مانند آن تنقیه نمایند و اگر نشود قلیل طفل را منضج
و امثال این و کوکچه و هندوانه و مانند آن و ترش زرشک و غوره و آلوچه و امثال این و با
شیر و کشک رب کدو و سکنجبین و مانند آن اغذا فرمایند و فضع تراشه خیار و کدو بر یافوخ
و تیمار طبیعت بحقنهای بارده مفید باشد و تعرق و تسکین صداع بطریق مذکور بسیار سودمند
بود و کاهی دوغ گاو سرد یا آش دوغ مر صفرا نافع باشد و آنجا که سبب تعفن بلغم بود

سبوس تخمه

سبوس تخمه و هندوانه و قلت عطش و شرب برودات و لینت حمی و فصل و وقت دلیل و شاهد آن
باشد علاج آنست که هر صباح بعد از تنقیه از منضج و مسهل دوازده مثقال از شربت بزوری بارد
کاسنی بخورانند و غذا نخود آب اندک ادویه داشته باشد و تر طعام بخورانند و از خوردن ماست
و آب سرد احتراز نمایند و اگر از حمیات نایبه و دایره باشد که اکثر آنها غب غیر خالص
و نایبه بلغمیه عارض گردد و در خریف زیاده بر فصول دیگر پدید آید علاج آن اول ابطال تکرار
در اوقات مذکور شد عمل باید نمود و چون از آنجا تجاوز کنند رضیع و مرضعه قبل از وقت
نوبه بچهار ساعت حب شفا بخورانند یا رضیع را قبل از نوبه بچهار ساعت نیم نخود با شیر
جو هر کدام که بخورانند و بسیار باشد که از خوردن شیر و سرکه و مغز کردو و دوشاب
نوبه قطع شد و معاودت نکرد و همچنین از تناول کوکوی سیر بسیا صحت یافته اند و بسیار
باشد که چند ساعت قبل از نوبه چند انگشت عسل بخورانند نوبه قطع شود و بسی اطفال رضیعه
اطفال رضیعه که حمی بلغمیه ایشان از چهل روز تجاوز نموده بود مرحوم استاد اعلی الله مقامه
قبل از نوبه بچند ساعت نخود چند سیر سائیده خورانیده اند و مرضعه را سکنجبین
منع نموده و اهمه صحت به تحقیق یافته اید و بسی اطفال را نیز که مدت نوبه ممتد بود نیز به
قلیلی از جوز بوا با عسل سائیده قبل از نوبه داده و جبر بر عطش نموده برانده این مداوی صحت

بوقه اند و این علاج جاور با لیتین نیز نافع بود و همچنین مبتلع ما شستا قرص ورد و دادن و کوفت

و دوا الترید دادن و در قرب نوبه از آب سرد اجتناب نمودن و شربت بزوری با قرص ورد

دادن و اگر تهییج در اطراف بهم رسد قرص ورد با شربت دینار بسیار نافع و موثر باشند

و کسی را که اشتداد عطش مقدم بر نوبه باشد قلیلا از آب عسل و گلاب بنوشند بغایت مفید

بود و قبل از نوبه برشی و معجون مبارک و حافظ الصحه بخورد و از مبردات و مرطبات و حموضات

اجتناب کند بغایت نافع بود و غذای مناسب زیرباج و مزعفر و در این کما بخورد و آب برنج را

و اندک زیره و دارچینی و کشنیز خشک در حل کرده باشند و جو و بادیان مصطکی و بلع کردن حب

از مصطکی و نان خشک مثا السویه حب نموده بمقدار نخودی نافع بود و معجون الموننم **صفت حب انقاع**

که در جمیع تبهای نافع به خصوص حار ربع و همچنین در تسکین اوجاع و حفظ قوت و نفث الدم بسیار نافع

است زنجبیل یک مثقال ریوند چینی دو مثقال جوز مائل سه مثقال که عوام آن تولد گویند کوفته

و بیخته با دو وزن عسل معجون کنند قدر شربت از نخودی بیشتر نفیدر [illegible]

المطلب الثانی عشر

فی فروق الجنور والاورام والقروح والجروح **سؤال** چه فرق است میان قرح ساعیه

که شیرنج گویند با نار فارسی که خله گویند **جواب** اعلم یا ولدی ان فرق بین شیرنج اطفال میان القروح

الساعیه و شیرنج که فرق بینهما میان نار الفارسیه و هو هکذا ان المادة الساعیه الطف و ارق

من مادة

من مادة النار الفارسیه و کذلک ان القروح الساعیه قرحة اکالة تتقطع بخلاف النار الفارسیه

فانها تنفط الجلد و ما وقع تحتها من اللحم **علاج** آن انچه اذیت آن بغایت نباشد علاج نباید

کرد زیرا که دلیل قوت طبیعت و دفع مواد فاسده است بجانب جلد فاما اگر در سر

پدید آید که بیم آن بسیار است [illegible] حاصل گردد و اگر زیاده مضرت و اذیت

کنند علاج آنست که بعد از تنقیه بدن طبیخ برگ مورد و گل بنفشه و برگ کنار و برگ شیرین بیان

که سوس گویند بدان غسل دهد بشویند و طبیخ خار شتر [illegible] شستن پس خشک نمودن بروغن

مورد یا گل طلا نمودن و توتیا و سفال مغسول هر یک [illegible] نرم سائیده بر روغن

مذکوره ممزوج نموده بمالند و مرهم سفیداب تنها بسیار نافع باشد و دفع مضرت [illegible]

سکوبه مرهم زرد چوبه اگر زخمها را باصلاح آورد و فصد صافن و حجامت ساقین نیز نافع

بود و همچنین سفیداب مرداسنگ طباشیر کاغذ سوخته [illegible] سحق نموده با سرکه طلا کنند

و همچنین خاکستر [illegible] مرجان سفید با شیر طلا کنند [illegible] کدورت وجه را زایل کند و اگر اطفال

[illegible] خصوصا در فصول بارده بثوری شبیه نخود حادث شود که لون آن بزردی مایل باشد

و بعد از دو سه روز منفجر و متقرح شود و آب زردی از آن جاری شود و بسا باشد که تا ان

اعضا رسد امداد [illegible] نماید و اگر ساعی [illegible] از بدن طفل را فرو گیرد و بغایت

وجع و حکه نماید **علاج** آنست که تنقیه از فصد و پرهیز او اقتصار نمایند و شوربا معالجه طفلی مذکور شود که بعد از آن عناب را در روغن گاو سوزانیده با توتیای مسحوق مغسول طلا کنند و اگر باصلاح نیاید بعد از آن دوا طلا نمایند **صفت** آن مرداسنگ و عفص و توتیای مغسول مرداسنگ برگ حنا اجزا مساوی بروغن گاو سرشته طلا کنند و اگر نافع نیاید روغن سرگین آهو مذاب نموده بعد از آن و دسته روز بکار برند **صفت روغن** مذکور المختار کبیر مذکور سرگین نیم خشک غیر مکسر چند عدد در کوزه بر سر آتش داغ چیده و کاسه کاشیه یعنی و غیر لعابی بر بالای کوزه مطبق گذاشته و در اطراف کاسه دو رشته بگذارند جهت خروج بخار و دخان مفتوح گذاشته آنقدر بگذارند که عرق غلیظ و چرکی بر باطن آن کاسه مجتمع گردد پس برداشته استعمال کنند و طریقه معالجه نمودن فارسی مثل معالجه سر موت به تفاوت و اگر قروح و ریش و سحج در کشش ران و بغل و بن گوش و چینهای گردن طفل که از گرما و چرک و عرق و بول حادث شود **علاج** آنست که بعد از حمام برگ مورد یا گل سرخ یا گل ارمنی یا سحق ناعم نموده بپاشند و اگر مرهم احتیاج افتد مرهم زرد آورده پیه یا مسکه تازه چوبه کافی بود و اگر پیه تازه با نمک تا که بخته را جا نداده و بعد بر کف دست بسیار مالیده تا مداوا شود پس بر گنجهای ران بمالند منع حدوث سحج کند و اگر هم از بول سوخته باشند باصلاح آورد بدانکه بسیاری اکثر از امراض صبیان و اطفال و معالجات آن و غیره

بداوی

مداوای امراض صعبه و رفع نمودن امراض بیان کردیم و بعضی از معالجات امراض اطفال را نیز در شرح جوامع مذکور کردیم ولیکن در این رساله بجهت خوف از اطناب و تطویل بر همین قدر اقتصار افتاد و موقوف این قدر هم از جمله فرد ریاست بود والله اعلم بالصواب **سؤال** فرق مابین قروح خبیثه با آکله چه چیز است **جواب** ان کان فساد العضو بسبب العفونة الخلط فهی خبیثه وان کان بالعکس ای فساد العضو بسبب الخلط الفاسد المنتشر اما العضو الآکله **علاج** آکله بعد از فصد و تنقیه بدن بمسهلات اخلاط فاسده ببرند زرنیخ زرد و آهک آب ندیده در نگار رسته وی سحق نموده با موم و روغن مرهم ساخته بر آن نهند تا سوده و تکرار نمایند رفع شود و اگر بدین تدابیر نگردد روغن کنجد را گرم و سوزان کرده بر آن بریزند تا سوده و رفع شود و اگر چنین تیز رفع نگردد با آهن داغ باید کرد یا آن عضو را اگر ممکن بود قطع باید نمود و اگر سم شتر را سوخته خاکستر آنرا بروغن کنجد آمیخته بر ناسور و جراحت طلا کنند رفع شود و اگر عاج را بسوزانند که دخان آن ظاهر نگردد و خاکستر آنرا بر جمله آکله طلا کنند دفع شود **سؤال** فرق مابین غانقرایا و شقاقلوس چه چیز است **جواب** ان العضو مادام فیه حیوة و حس و هو افتداء الانتقاص فهو الغانقرایا واذا فقد الحیوة والحس فهو شقاقلوس **علاج** آن مادام که در طریق تعفن بوده باشد شروع در ذهاب نضارت

سؤال

جواب

علاج

صفت روغن خشک

اکله

سؤال

جواب

علاج

علاج

لون و رنگ عضو و غیر آن نه نموده بدواهای موانع عفونت مثل گل ارمنی و گل داغستان
و اقاقیا و فوفل و صندل لسان و آب کشنیز سبز و آب خیار و آب کاهو و آب کاسنی سبز طلا نمایند
و هر روز صبح عرق بید و عناب دوازده دانه تخم کشنیز تخم خرفه تخم خیارین تخم کاهو از هر یک
دو مثقال شیر خشت هفت مثقال شیره کشیده با خاکشیر یک مثقال بنوشند و غذای روز کاهو
یا مغز خیار یا انارین یا آب هندوانه و شب اشی انار ترش و اشی زرشک یا اشی غوره
یا آلو که یا رب انار و غیره آن نمایند و اگر بدین تدابیر رفع علت نشود و ناچار باشند از تیغ زدن
عمیق و انداختن زالو و فصد تا خون فاسد دفع شود و نافع افتد و مخاوات که دافع عفونت عضو است
طلا باید کرد مثل چل وزن [illegible] و کافور و آرد باقلا و سکنجبین و سکاین و طلاهای دیگر که در فلغمونی
مذکور میشود باید کرد و هرگاه صاحب این علت بارد باشد و [illegible] زرنیخ
و صندل لسان و آب سیب آب به گلاب مطیب باید نمود و گل ارمنی و گل سرشوی با سرکه هر موضع
از عضو که سیاه شده باشد مالند تا علت واقف گردد و بعد از فوت برگ کلم را
بجوشانند با کره گاو و قبل از [illegible] برای طلا کنند تا آنچه سیاه و فاسد شده ساقط گردد
بعد مثبتات لحم علاج قرحه کنند و اگر آنکه قرحه را تا گل دراز دیاه باشد داغ باید کرد
یا بدواهای حاد که قایم مقام آتش است مثل [illegible] بر دیک و مانند آن طلا باید نمود و دیگر

[illegible]

میشود باید هرگاه اسود و اوسط عضو را او باید [illegible] تا آن [illegible] باید برد [illegible] باید نمود
تا سواد و سیاه قطع کرد و بعد از آن اعاده باید نمود تا تجمع گوشت رو به ساقط شود و سپس
لبرکه ممزوج با آب باید شست و مثبتات لحم علاج باید کرد و اگر اتساع و تاکلی
و فساد شده یا وسیع باشد عضو را قطع باید کرد و حراله از داغ کرد تا سرایت
یا تجاوز نکند اگر ممکن القطع باشد و بعد از قطع کردن اگر فساد باستخوان رسیده باشد
آنچه فاسد بود باید تراشید بعد علاج قرحه مشغول باید شد نعوذ بالله من شر النفسان
سوال فرق مابین فلغمونی و حمره چه چیز است جواب ان الفرق بینهما اما فی السبب او
فی الدلیل اما فی السبب فهو ان الفلغمونی عن الدم والحمرة عن مرة الصفراء واما فی الدلیل
فهو ان اکثر الفلغمونی فی اللحم دون الجلد والحمرة بالعکس و ایضا ان الالتهاب والمدة
وحرارة الملمس فی الحمرة اکثر و التمدد والثقل فی الفلغمونی اکثر علاج هر قسم تنقیه بدن است
و استفراغ مواد بقرص [illegible] و شربت ورد مکرر و مطبوخ هلیله و مانند آن و فصد و حجامت کردن
و زالو انداختن و تیغ زدن خامه اگر ماده دموی و صفراوی [illegible] از دم باشد بسیار نافع
بود و پس دواهای رادع باید دواهای محلل مرض استعمال نمایند صفت طلائی که در [illegible]
صندل لسان و [illegible] و آب [illegible] کشنیز [illegible] کاهو آب خیار [illegible]

فلغمونی
سوال
جواب
علاج
صفت طلائی

[صفت طلا] [صفت] [صفت] [سؤال] [جواب] [سؤال] [جواب]

صفت طلاء دیگر حنظل یا اقاقیا سرب گل ارمنی گل رشوی با آب برگ خرفه آب کاسنی طلا نمایند

صفت طلای که در ابتدای این ورم بسیار خوب است اسفیوس با آب کشنیز سبز با آب خیار طلا کنند

صفت طلا دیگر کشنیز سبز کوفته با آرد جو طلا نمایند و دیگر تره شسته کرده و تراشه خیار با آرد جو

طلا کنند اگر در فصل تابستان بود سرد کنند و اگر در زمستان بود نیم گرم کنند و باید دانست

طلاء حار سرد در رجوع نافع تر بود و تنقیه بدن در تحلل نافع تر است سؤال فرق میان

فساد غذا در بدن ناقه و با فساد اخلاط در جمیع بدن او چه چیز است جواب ان فساد

الغذاء فی المعدة انما فیه تجمعه التی قبل الاکل و بعده و الاسهال الکیلوسی و تعجیلها من الاخلاط

الموجب للفساد و یکون مع ذلک النبض و البول جیده و اما فساد الاخلاط فی البدن یعنی

غذاء الاعضاء فلا یکون معه شیء من ذلک و ربما کان بقیه من الاعراض سوء و تحققها النبض

و البول و خروجهما عن الحالة الطبیعیة سؤال فرق میان عرق حادثه در بدن ناقه بسبب

ضعف حرارت غریزی باشد یا عرق حادثه که بسبب کثرت اکل در غذا باشد چه چیز است

جواب ان العرق الحادث لضعف الحرارة الغریزیة یکون معه شواهد موجب الضعف کسوء المزاج

و تغیر النبض و الغذاء و ربما کان العرق مع ذلک کریهة الرائحة و الهضم ضعیف سوا کان الغذا قلیله

او کثیره و اما الحادث لکثرة الاکل فیستدل علی صحة النبض و نضج البول و صلاح حال السحنة و تقدم

[تدبیر الناقهین] [علامات] [اول]

زیاده نمکند الغذاء عن قدر المعتاد و قد قیل ان تعهد الحقن الا علی مع کثرة الغذاء و

تهیج الاسفل منها ضعف الحرارة الغریزیة فی تدبیر الناقهین ای لبرک من برطب لازم است

که در حال ناقهای تامل و تحقیق نماید [illegible] در بدن و عروق ایشان فضول ماکه محتاج به تنقیه باشد

موجود است یا نه علامات وجود فضول در ابدان ناقهای ده است اول تمطی دهن

دوم سرعت نبض سیوم غلظت بول و صبغ او چهارم عطش پنجم کسر اعضاء و عیا ششم

ثقل سر و صداع هفتم کثرت عرق در خواب هشتم درد مفاصل و کلال آن نهم خبث النفس

دهم فتنت [illegible] پس سزاوار مبادرت بعلاج و تنقیه بدن است بحسب تدبیر رقیق

و تدریج و اجتناب از [illegible] قویه و هر گاه نقای بدن حاصل گردد و بعد از [illegible]

تب ناشتم روز تا هفت روز بیان تدابیر ایام مرض از کم خوردن غذا و خوردن

مرخ شیرهای خشک با ماء الشعیر یا با از عدسهای با روغن بادام و بعد از آن

غذای مزوره شوربای سکنجبین با شربت نارنج با انار اگر طبیعت لینه باشد با شوربای

الوجه با کمی از گوشت جوجه و با قلیه و تقویه با شربت به لیمو و

سکنجبین با شربت نارنج و بر با معتدله مثل سیر و سواری معتدل

مواضع خوم و خوشی هوا از غیب باید کرد و در تفریح و تنشیط نفس ایشان باید کوشید

و برفق تقویت قوای ایشان نمود و جالینوس میگوید بعد و ایام مرض و در نقاهت پرهیز و احتیاط
در سایر تدابیر باید داشت خصوصا در اکل و شرب و اگر بعد از حمیات ماده صفراویه در چشم
بماند انکباب بنجار سرکه خصوصا در حمام و نشستن در سرکه در حمام و چکانیدن اب کشنیز
و صفرت از چشم ببرد و اگر ضعف غالب بود و رنگ و لون بصفرت مایل باشد
بتقویت و تغذیه باانچه تولید خون رقیق کثیر جید کند مشغول شوند و زرده تخم مرغ نیم برشت
و لحوم و اب و خوردن انجیر و تصفیه و تنقیه خون از فضول غلیظ عنبی الطریق و هلیله پرورده و اطریفل
پرورده و در اطعمه عنوان قرنفلی دارچینی علاج باید کرد و هرگاه ناقه را اشتهای غذا بوده
باشد و برغبت غذا بخورد و لیکن [illegible] در بدن پدید نیاید و ضعف و هزالت و انحطاط و
و لون برحی زایل نگردد علامت عدم نقای بدن و نقای بقیه ماده باشد پس برفق و تدریج
باسهال و تلیین عدیم القابلیه مثل الو بخارا و ترنجبین و شیرخشت باسنا یا ترنجبین و شیرخشت با
گل بنفشه و سایر روز مسهل عرق کاسنی و گلاب با شیره تخم خیار و تخم کشنیز تخم خرفه مغز الو از هریک دو
مثقال با شربت بزوری نصف مثقال [illegible] دو مثقال یا یک مثقال [illegible] شیرخشت [illegible]
و شوربای تمر هندی و الو بخارا و سکنجبین و اب نارنج اغتذا نمایند و اگر در خواب عرق بسیار
کند علامت انست که غذا زیاده بر قدر قوت بر بدن وارد میگردد پس تقلیل باید کرد

علامت

علامت

و هر روز

و هر روز شربت [illegible] یا شربت [illegible] که در امراض معده مذکور گردیده یا دوا [illegible]
گلاب ممزوج نموده بیاشامند و انچه ذکر یافت که از امتلا اغذیه ناقه را و شعیر و سکنجبین باشد [illegible]
مزاج [illegible] باز دارد و اگر علامت غلبه خون ظاهر باشد فصد جایز است و [illegible] نقاهت
استحمام با اب معتدل مناسب است و اگر عرق بسیار کنند و بافراط انجامد بتقویت مزاج
و استعمال قوابض مشغول گردند مثل روغن مورد و اب برگ مورد و اب به و سیب بر بدن
مالیدن و اگر [illegible] گردد و [illegible] مسدود شده مثل غبار بر بدن پاشند
و همچنین پایها و دستها در میان اب یخ بگذارند حبس عرق میکند و گاهی نقل بهوا
مفید و نهایت نافع بود و اگر خواب کمتر اید ترطیب دماغ کنند بمالیدن روغن بنفشه
و روغن کدو بر یافوخ و صدغین و بوئیدن مشمومات و خوردن شربت خشخاش مفید باشد
و اگر [illegible] عارض گردد و بان [illegible] نباشد علاج ان شرب شیر الاغ و شیر بز
و اب هندوانه و مغز خیار و شوربای کدو و اسفناج و خربزه بادام غذا بوده باشد
و اگر اشتها ناقص و کم باشد کبر ترشی و نعناع ترشی با غذا بخورند و هر روز قدری
از این جوارش مشهی تناول نمایند که در [illegible] و ناقهین و غیرها اشتها برانگیزد
ان بگیرند سیب و به از هرکدام یک چارک از تخم پاک کرده و بجوش نند تا [illegible]

صفت

صفت

پس صاف نموده واب ان را با چهار رس قند سفید جوشانیده تا بقوام اید پس مصطکی هفت
مثقال عود هندی سه مثقال ونیز کوفته وبیخته بر ان پاشیده برهم زنند وچهل مثقال گلاب
وچهل مثقال عرق بیدمشک هم داخل نموده وبجوش بیاید تا قوام اید ودر بعضی از اقراص
چهل مثقال اب لیمو اضافه نمایند مناسب بود وگاه باشد بعد از زوال حمیات طنین
وصوبا در گوش ناقهان عارض گردد وتقطیر روغن گل کنجد وبخور نعناع وتسلی گوش باد
ان وتقطیر سرکه با روغن بادام نیم گرم علاج باید کرد واگر این صوت وطنین بعد از
زکام ونزله محسوس گردد علاج به بخور خاکینه که از کره گاو یا از تخم مرغ پخته باشند
نمایند واگر مانعی لحسب مزاج نبوده باشد قند پاشیده بخورند وهرگاه بعد از برسام
علیل را اثر بان گفتگی باقی ماند شیر بر سر بدوشند وباب حشایش معتدله سر را بشویند
نافع بود وباید دانست که ناقهان برسام را وحشت که بدیه از توحش حجت باشد
وگاه باشد که ناقهان را عطشه بدید اید علاج بطبخ تنقیص لخزبای مسرت ومنعشه
وبراحت وسکون وتقویت روح باشد وگاه باشد ناقهان را دوار وسدر
وضعف قلب حادث شود وعلاج ان تقویت قلب بود ومثل شربت سیب وشربت
وجوارش عود وترشی وامله پرورده باطباشیر وهرگاه ناقه را ضعف معده حادث گردد به

بخوریت

ضعف

بخورات گرم وتفریح سبز وخرم زایل گردد وگاه باشد ناقه را وجع مفاصل خصوصا
وجع رکبه حادث گردد وعلاج ان بروغنات محلله که خالی از تقویت نبوده باشد
باید کرد واین طلا بسیار نافع بود صفت ان بگیرند روغن گل کنجد وروغن زیتون وعسل
از هر کدام ده مثقال وموميائی دو مثقال وحضض یا پنج مثقال داخل هم کرده بمالند یا
اگر حنا وصابون اینکه از روغن زیتون پخته باشند بمالند یا اینکه روغن گل کنجد با موم گداخته
کرده حنا وحلبه از هر کدام سه مثقال سائیده بروغنها نموده بمالند واگر ضعف در پاهای

اغذیه

ناقهان وغیرهم عارض گردد بگیرند عنبر وموميائی در روغن بنفشه وروغن گل کنجد گداخته
کرده بمالند اما اغذیه ناقهان کباب جوجه باکره مجاده باشی اب لیمو باب نارنج
باسکباج بامتنابیک با ترطعام قشر عرق نعناع باب نارنج با سرکه قند مکرر یا عرق
دارچینی بحسب مزاج اغتذا نمایند ودر زمان سریع قوت یابند واما انچه ناقهان را
احتراز لازم است اغذیه ثقیله است وجماع وحرکات مزعجه ومتعبه خاصه جماع واز اعراض
نفسانیه خصوصا غضب وغم واز خواب روز پرهیز واجب است واز گرسنگی و
تشنگی وبخوابانند پاشنه به واب سرد بمالند واز مسهلات شدیده ومدرات و
افراط در ترشیها ومانند اینها پرهیز کنند که اکثر اوقات موجب نکس مرض می گردد

المقالة الثالثة

والله اعلم بالصواب المقالة الثالثة در حل بعضی اشکال و اجوبه بعضی اسوله که خالی از غموض و اشکال نباشد سؤال دلیل مقرر اینکه اخلاط چهار است نه زیاده و کم چیست ممکن دلیل باید سوای دلیل این اپاه صادق و بعضی از فضلا دیگر بسته زیرا دلیل ایشان منقوض است جواب انکه ان الاخلاط لا یخلو اما ان یتقاعد نضجه او لا فان کان الاول فهو البلغم وان کان الثانی فاما ان یرسب او یطفو او لا یکون واحدا منهما والاول هو السوداء والثانی هو الصفراء والثالث هو الدم وجمیع الادله المذکورة فی الکتب منقوض ومردود وغیر هذا الدلیل ومن لم یصدق فعلیه مطالعة شروح القانون حتی یصدق سؤال هیچ شک نیست که جوهر قلب لحمیت و خلقت اعضای لحمیه متاخر است در وجود از اعضای منوی لیکن ارسطو میگوید که خلقت قلب مقدم بر جمیع اعضا است از چه جهت است جواب ان المراد ارسطاطالیس بکون القلب اقدم فی الخلقه این است که طبیعت بواسطه منی اولا در نطفه سه نقطه صغیره مکان سه روح اول نقطه مکان روح حیوانی است و نقش میکند هذه النقوط الثلثة کبیره وهی المسمیة لحفظها عن التفرق و بعد منتقلی میکند از ان نقوط خطهای دقیقی که ادق از شعر است و از ان خطها متولد میشود اعضای مفرده دیگر که تولد ان از منی است مثل عظم و عصب و شرائین و اورده و غیرها در اجزاء لحمیه متخلق میشود بعد مدة مدیده و لذا قال لعل اول عضو تخلق هو القلب ای انکه نقطه اول عضو تم تکونه هو السره فی انه لا یلزم تقدم تکون لحمیة القلب من الدم علی خلقة

اعضاء المفرده الاخری من الذی صار علقه ثم مضغه سؤال سبب چیست انسان چون در خواب بیند که بول میکند بولش خارج نمیشود و مایه از و منتشر نمیگردد و اما هرگاه در خواب بیند که جماع میکند منی از او مندفع و محتلم میگردد با وجود انکه بول اکثر و ارق و در سرعت اجابت اندفاع اولیست جواب اندفاع بول نیست مگر بقوة ارادیه در عضلهٔ منطبق بعنق مثانه و در حال خواب اراده تعلق نمیگیرد و لهذا خارج نمیشود و بخلاف اندفاع منی فانه غیر ارادی فلذلک یندفع فی حال النوم والیقظه بدون اراده سؤال چرا خروج بول و براز ارادی ملحق شده جواب سبب اینکه خروج ایشان بقدر لایق کراهت ما فوق کان بالطبع لا یومن خروجهما فی وقت او حال لا یلیق ذلک فیهما و نسبت الخیان عرق و وسخ و غیرهما اما منی فان خروجه وان کان طبیعیا فهو موقوف فی الاکثر علی امر ارادی و هو فعل ایوجبه کل الجماع و نحوه سؤال سبب چیست که خروج منی طبیعی صرف خلق نشد یا ارادی صرف خلق نشده جواب خروج منی اگر طبیعی صرف بوده باشد لم یکن خروجه مرتبطا بحال اجتماع الذکر و الانثی للاحبال و اگر ارادی صرف هم بوده باشد هر اینه انسان و غیره من الحیوانات استنکار از جماع خواهند کرد فوق حاجت خود شان لما فی اللذة و پس با عث ضرر خواهد بود و باین جهت خالق تبارک و تعالی بحکمت بالغه خود گردانیده است خروج منی را موقوف بر ارادی و طبیعی معا خوفا لا توقف

علی الامر الطبیعی لا یمکن استشعار منه بای قدر را زید و لا توقفه علی الارادة لکان یکثر خروجه بغیر
الوقت المراد وفیه الجماع سؤال جمهور اطبا معتقدند بر آنکه جنین در مدت حمل منقسم به سه قسم
میشود قسمی صرف غذای جنین میشود و قسمی بندی متصاعد و مجتمع کرده به پستان مستحیل بشیر میشود و قسمی در
در رحم متجمع گشته بطریق نفاس مندفع میگردد و پس هرگاه تولد لبن از دم طمثی بوده باشد
بایستی که در حیوانات عدیم الطمث لبن متولد نگردد جواب این حکم مخصوص انسان است
و حق تصور نوعیه سایر حیوان ندارد سؤال چرا اکثر مولود در ساعت تولد قبل از اغتذا
بلبان شیر داده نمیشود و که فضله برازی قبیل القداری مایل بسیاهی متبرز میگردد و حال آنکه
براز از فضله هضم معدی است و جنین را اغتذا بالفم نمی باشد تا فضله معدی داشته باشد پس آن
چه چیز است جواب یک نیست آنکه همچنانکه میرسد غذای جنین از طریق سره بکبد و از کبد بسوی
مجمع الغذا جنین کذلک یصل الی معدته و امعائه و لما کان عنده ما فضلا فال تدفع الطبیعة
فضله غذائها الیه الا فضله العالیة بطریق الرشح و یجتمع هناک و یتحلل لطیفها بطول
اللبث و یبقی کثیفها و لهذا کانت سودا فیندفع بعد الولادة لکثرة حرکات الجنین
عند الولادة و مس القابلة و ضغطها و ضغط المخرج علی بطنه سؤال آیا جنین در رحم
بر چه حال از احوال می باشد مثل متیقظ است یا سکران یا مثل نایم یا مثل مسبوت یا بطریق

نبات جواب لا جایز ان یکون یقظان لانه معطل الحواس و الآلة و الحرکة و الیقظان
مستعملها و لا نائما لان النوم و ان کانت الحرکة الارادیة فیه معطلة غیر ان حواسه
الباطنة باقیة مع ان بعض النیام یعرض له ان یحس بسبب و یقوم و یمشی الا ان ذلک
منه من غیر استکمال و لا مع یقظة و لا کالنبات فان النبات عادم مبدأ الحس اصلا و لا
کالسکران فان السکران هو کالنائم قوته ظاهرة فینبغی ان یکون حاله شبیها بحال المسبوت
فان الطبیعة تستدعی النوم و لذلک صار عند خروجه یبکی کانه نائم ثم استیقظ و هذا
من اسرار الله تعالی فتبارک الله احسن الخالقین سؤال قال بعض الحکما اذا کانت الام اکبر سنا
من الاب فان الولد منهما لا یکبر عن الامر الاکثر بل یموت فی الصغر جواب بلی بعضی از
حکما همچنین گفته اند و مدعی هم رأیت هستند و میگویند رأیت غیر واحد من اهل النقض
مات منهم دونا کثیرة فی صغر سن سؤال چرا با بعضی از اشخاص مولود صغیر الجثه و بعضی
کبیر الجثه باشند و سبب اختلاف چیست جواب العلة الموجبة لبعض المولود و ان حیث
وجوه ثلاثة الاولی قلة المادة المنویة فی الاصل و ثانیها قلة ما یاتیه من الغذاء المدد له لتزاید
فیه و ذلک اما لعلة مانعة وصول من الغذا او لضعف القوة الغاذیة و النامیة دونا لسد
مجاری الرحم و ثالثها ضیق الرحم فان المادة الغذاء و ان کانت متکثرة لکنها متی صادفها

ضيق الرحم صغرت فيه وتعذر على الجنين بعد تكونه التمدد والنمو فيه فيناله في مثل هذه
الصورة القرع والفواكه والمافجة اذا جعلت في قوالب ضيقة فبعد مدت تدرك واما
صغيرة المقدار كما نعلمها في باب القرع القيان في جاد نا واما علة كبر الجثة فعلى اضداد
ما ذكرنا **سؤال** چه سبب است در آنکه مولود هفت ماهه را امید حیات و هشت ماهه را
امید حیات و بقا نیست و اگر هم باقی ماند لایزال رنجور و سقیم باشد **جواب** برین
سؤال بدو وجه میتوان گفت چنانکه گفته اند یکی بطریق طبعی و دیگر بطریق نجومی اما الاول
فقالوا ان الجنين في مبادي تكونه لا يخلو امره من حالتين اما ان يكون قوته قوية في الاصل
قادرة على تحصيل كمالاته او لا يكون فان كان الاول تعجل تكونه ثم نموه ثم تحصل حركته
ثم طلب لسعة المجال والجزء متوفر من الدم والهواء فاذا حاول الخروج عند الاستكمال وهو في
الشهر السابع على ما دلت عليه التجربة سلم وبقي حياته لقوة قوته في الاصل وتوفر مادته وان
بقي على اضطرابه وحركته الى الشهر الثامن ولم يمكنه الخروج والبروز من الرحم في الشهر السابع
بسبب العائق وهو اما لسكد [illegible] الجلد او لضيق رحمها او لورم فيه او لامراض ثم خرج في التاسع بقي
حياته وان لم يخرج فيه فانه الى التاسع سكنت حركته واضطرابه وقوة قوته وانتعشت ورجعت
الغريزية في [illegible] حياته واما ان كانت قوته ضعيفة في الاصل ثم عند كماله في السابع يخرج

حياته

سؤال

جواب

حياته فانه وان كان ضعيف القوة والتركيب غير ان زمان حركته وانزعاجه وطلبه للخروج
قصير فان تأخر خروجه الى الثامن بل استمر حركته وانزعاجه ثم خرج في ذلك الشهر لم يبق له
حيوة فان تأخر خروجه الى التاسع وسكنت حركته واضطرابه وانزعاجه واستراحت ورجعت
قوته في بدنه الى حيوة وبقي هذا الجنين ربما تأخر خروجه الى العاشر ولكن الشيخ قد صرح في الشفاء
ان المولود وقد تعيش في الثامن في بلاد مصر وربما لم تعيش وربما لم يكن ذلك مولودا
بالحقيقة في الثامن بل يكون الغلط لا يتفق واقعا في حساب تحبيلها وكذلك المولود
في العاشر مشكوك في حسابه غلط لا اتفاق الاعراض للحبل قبل الحبل لشهر اذ احتبس دم الطمث
وهذا من اسرار الله تعالى هذا ما [illegible] في هذا الباب **واما الثاني** وهو على طريق النجوم
فقالوا المني عند وقوعه في الرحم في الشهر الاول يتولى تدبيره **زحل** وهو نحس في الشهر
الثاني يتولى تدبيره **المشتري** وهو سعد وفي الثالث يتولاه **المريخ** وهو نحس فيقوى الحرارة
فيه وفي الرابع يتولاه **الشمس** وهي سعد فيزداد في حركته وارادته وفي الخامس يتولى
تدبيره **الزهرة** فيقوى على جذب الغذاء واحالته فيشتد اعضاؤه وفي السادس يتولاه
عطارد وهو سعد فيزداد فيما ذكرنا وفي السابع يتولاه **قمر** وهو سعد وطبعه الحركة وهي مع
ذلك سريعة فلذلك يتحرك الجنين فيه ويطلب الخروج والبروز فاذا خرج عاش وفي الثامن

وهو سعد و

الفهم يتولاه زحل وهو ردي فاذا ولد في هذا الشهر لا يرجى حيوته لاستيلاء النحس الذي يطبع
الطبيعة الموت عليه وفي التاسع يتولاه يدبره المشتري وهو سعد قوي السعادة فيكون القوة
النامية فيه في غاية الكمال فان ولد في هذا الشهر عاش ويربي حيوته سؤال چيست فايده
و سبب لحيه در رجال دون نساء جواب فايدتها حصول الزينة والهيبة والوقار
التي يحتاج اليها الرجال دون النساء لان خلقة البدن مقدرة بحسب اخلاق النفس
والنفس لما كانت الابخرة الدخانية هي مادة الشعر اكثر في الرجال من النساء صرفت
الطبيعة تلك الزيادة الى صورة الرجال الى اللحية والنساء لان ابدانهن رطبة لينة لا جافة
يابسة بخلاف الرجال فان ابدانهم جافة يابسة سؤال سبب عدم لحيه خصيان و صبيان
چيست جواب اما الخصيان فبعدم عضو اريس من اعضائهم وهو معادن حصول الحرارة
الغريزية فيكون حرارة الغريزية الخصيان ضعيفة فلذلك ينقص البخار الدخاني فيهم فيقل
المادة التي منها الشعر اللحية فلا ينبت لهم لذلك اللحية واما الصبيان فلما ترطبت ابدانهم فاذا
استكملوا و قووا و قويت الحرارة فيهم صلبت ابدانهم و صارت الاخلاط التي يتولد عنها
البخار في ابدانهم حارة يابسة جافة فتحلله فتعلقه النفس من مادة الشعر الى طلب لهم حينئذ اللحية
سؤال چه سبب است در اكثر شعر اهداب و حواجب طويل نميگردد و چه فايده است در

وجود انها

وجود انها جواب فايدتها الزينة ومنع الروح الباصرة عن تفرق سواد الحج ولا مكان
الرؤية تحت الاهداب عند غمض الجفان للغبار واما عدم طولها للكفاية فقدها للفوايد المذكورة
ولانها لو طالت لغطي العين ومنع الابصار سؤال عدم رويدن مو در كفين و قدمين
و جبهه چيست جواب بجهت انكه تا حايل و مانع از ادراك ملموسات و ازجوده قبض
نشود و ايكه منع نكند اقدام را از مشي بر اراضي موطوءه و بجهت كثرت اوتار و اربطه
و غضروف مانع رست از نفوذ ابخره در كفين و قدمين واما الجبهة ولان تحت الجبهة
هو مقدم الدماغ وهو بارد رطب والبخار لا يوجد ولا يتحرك منه فاما الجبهة حل
صاعد الى الراس مستقيما سؤال چرا شعر در مقدم بدن اكثر از مؤخر مي باشد جواب
لاستحصاف المؤخر ولذلك يكون العرق في مقدم البدن اكثر سؤال سبب طول شعر
و جعودت چيست جواب فقال قوم انما طال لانه بالحقيقة ولكن ما تقلص ما حولها لنمائها
طالا وقال اخرون انما يطول لانه من الفضلات البخارية و جسم الميت يكثر تاديه
من الفضلات البخارية عند عفونة فلذلك يطول سؤال سبب سرعت شيب زنان
و خواجگان چيست جواب برودت مزاجهن سؤال سبب بخل زنان و خواجه چيست كه طمع بخل
مي باشند جواب بجهت نقصان حرارت غريزي ايشان برودت در قلب ايشان بهم رسد

واین برودت بسبب کمی و حبس ایشان میباشد **سؤال** سبب چیست که پیری و شیب
فیما بین حیوانات مخصوص بانسان است **جواب** لاقتصار اعضاء الانسان علی غذاء واحد فیالفه
الاعضاء و تقوی علیها و تحلیل فضلاته بخلاف الانسان فانه یتعفن و تنصرف فی مطاعمه
و شاربه فیکثر الفضلات والعفونات فی بدنه و تقل حرارة الغریزیة عن تدبیر بدنه
رطوباته فتغلب الرطوبة و یوجب الشیب ولان الانسان طویل العمر بالنسبة الی اکثر الحیوانات
اربع انواع و کلما عتق تضعف و کلما ضعف ابیض **سؤال** چه میفرمایند در خصوص اینکه حکما میگویند
این مرض کثیر المقدار است یا قلیل المقدار و مراد ایشان از این مقدار چه چیز را قصد
کرده اند و بچه معنی اطلاق میکنند **جواب** بدان ای فرزند که حضرات حکما مقدار مرض را
بر چهار معنی اطلاق میکنند اول آنکه اگر مزاج عرضی از مزاج صحی بغایت دور افتاده باشد
مثل آنکه مرضی حاره بر صاحب مزاج باردی و در سن شیخوخت و در فصل زمستان عارض گشته
باشد احتیاج به تبرید شدید دارد دویم آنکه حرارت یا برودت عرضی در غایت
شدت و حدت بوده باشد و اعراض در نهایت قوت ظاهر گردد سیم آنکه مزاج عرضی
مزاج صحی و سن و عادت و صناعت و فصل و مسکن مریض نبوده باشد چهارم آنکه مرضی [illegible]
قوی و افعال آن بوده باشد و سرعت تمام تغیر بدن علیل دهند پس هرگاه چنان باشد

مرض کثیر المقدار بود لهذا معالجات و ادویه گاه و گیاه از مبدلات و مستفرغات به تکرار
نتیجه [illegible] نمود و هرگاه مرض بر خلاف مذکور باشد قلیل المقدار بود پس [illegible]
علاج باید کرد **سؤال** حکما چه میفرمایند در مزاج محرورین هرگاه مدت گرسنگی و جوع امتداد یابد
حرارت در معده اشتداد یابد موجب انجذاب و انصباب فضول صفراوی گردد
معده و برین بحث کرده اند که جوع شدید مستلزم شدت جذب کبد و مقتضای سایر
اعضاء است مواد را از معده بنابر اعتقاد ایشان چگونه ممکن است که مواد از
از اعضاء بمعده منصب گردد **جواب** ان فی حال الجوع الشدید و اشتداد الحرارة یغور
المراری و عادة خصوصا فی امزجة الصفراویة فیحتد المرارة و مجاورتها فینصب الی الاوعیة
التی منها المعدة والامعاء و لهذا ربما یحدث الذرب الصفراوی او یستحیل الرطوبات التی
فی المعدة الی المرارة و لهذا کثیرا ما یتولد فی المعدة الحارة الصفراء الکراثیة و الزنجاریة

اللهم احفظنی واحفظ جمیع المؤمنین والمؤمنات
عن جمیع الالام والاسقام والامراض
والاعراض بحق محمد و اهل بیت
الطاهرین آمین یا رب العالمین
١٢٥٢

در سعوکه سنگ کلیه و مثانه ع کرده نافع است

و در طبیخ برگ کلم داکجره لشنای نافع است و نیز هر چهار مثقال یک جرکی
سنگ سرمه و جدوار با تره یک جار نافع است در کلیه و مثانه نافع است
در احلیل حقنه بنده و چند بیز رد نصف حقه بندی سنگ ریزه از طرف بشکند
و اخراج نماید و انگور از آن اندک موثر با شیر آن صندب بیده اطفال سالم بماند
و در آن سنگ مثقال با آب بر دستی نماید سفید کلیه و مثانه را نفع ادویه
مجربه در هر طرف کرده سنگ خون بز چهار ساله است در وقت ترش
انگور بگیرند و خون را بگذارند خون و شعاع را بگیرند و خشک نماید
بعد از خشک شده چهار مثقال از آن خون سائیده با دوازده مثقال
شراب و آب گرمی با آب بیده علف صحت بیدارش گویند بخورند نفع محسوس
شده و حکم نوشی طریق گرفتن خون که ذکر کرده طریق دیگر احراق خون بز
خشکیده در دستورات مذکور است و از حاکر مثقال است و دیگر
خراطین است تمام نفعت سنگ را اخراج آن بول نماید
و تقطیر البول و دو عرق حرقت بول نافع است و مجرب است
تکرسعید اطمن کرم را با کی سسته در آفتاب خشک نماید و کرده غبار
با و زنید تا خشک شود نرم سائیده یک مثقال حجر الیهود و رندکی

زسکنور رسن توتیای هندی قسمر با کرکر طبیخ بدو زده و بلعمه گندم بعد
١ر ٣ر ١٥ر ١ر
اسکنور را دو پیش نیم دس دهند در عتبات عالیات از شخص شنیدم مذکور است
بوت سنجرف و عمل مثله یک ساید سنجرف سم الفار نوشادر زرنیخ
٣ر ٥ر ٥ر
و این را صلایه کرده با زرده مرغ خمیر نموده به سنجرف حقه نموده حک کرده بعد یک گل حکمت
کرده مغلطت احمیع بعد خشک نموده بدس گذاشته در جوار زنی حک و باید در میان زیر
دس نه بید بد هنه بعد برده از آن ده سنجرف بر چهار مثقال طلا ارزه بعد از مثقال قسمر
طرح نماید قدری بوره و نوشادر در زره تمام است
عمل نمک نمک را که سنجمانقد رصد مثقال در کوزه آب بینه گذاشته و در کوزه کوزه
گرآن بگذارند یک شبانه روز بعد از سرد شده نصف شبانه بدان و اسحق بلبق نموده
تا نها بگذارند قدر ریخ بیش مثقال گر خواهد کرد دفعه سیم ده مثقال گر دارد و دیگر
در کوره برده تا سه دفعه بعد از آن نمک شود بفرع داش ار انکل حکمت کرده باشد
مقطر نماید در حل طلا مجرب کرده اند

بعد بزنند در بوته فراخ دهان تا بجه دهان بگشت محکم نمایند
و بوته دیگر بر آن وصل نمایند شده وصل نمایند بگل بوته
بعد آن بوته‌ها را بگل حکمت بغلظ اصبعی بگیرند هر چه
در مقام حک شد آنرا تر کرده باز گل حکمت بگیرند و خوب خشک
نمایند در میان چهل من زغال تنور خشک بگذارند و آتش
الکی بدهند دمی داده بگذارند تا سرد شود پردان باز
ملاحظه نمایند اگر قهوه شده شش قهوه کوبیده تمام است والا
دفعه دیگر دمی شصت من زغال بدهند اگر نشد دمی سیم
با هفتاد من زغال اگر دفعه چهارم دمی نخواهد با نیم صد
من زغال تا پنج دمی بدهند تا بزنگ قهوه کوبیده شود الا د
با بوره تا یک من زغال و با اخراج ثالث [illegible]
سلایه نمایند و در ظرف چینی [illegible] قدری در آن [illegible] بگذارند
[illegible] بهم بزنند تنویه نمایند بعد عمل [illegible]
[illegible] از [illegible] طرح نمایند اول [illegible] با بوره [illegible]

[illegible]

اگر [illegible] نمایند [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله تعالی

مس طلا با نمک چون داد زیبور ز عروس بد چه در آتش پی بندر و خون کراه ۱۵ باشد نوشادر کوکرد قندیل تصعید

چیه افلاک ا[illegible] مرید و زیتون روان شود با مام مرده کرد در و صد زنده جا ۸ تصعید فرار باشد

عروسی این جین را چون بود با مام او مرده زیبا بعقد او صد شتر [illegible] شود اعلا باشد

اگر تو باروی پا مسری برای اشعار که پی بردن بریق اسرار عمر جاودان باشد

مس طلا و عروس و نمک و مساوی [illegible] دفعه تصعید باید دفعه اول با نمک و فتاطه

و دهم مرتبه دیگر به تنهایی التصعید باید یان طریق در اجزای ثلثه مذکور

در اول نمک چهار درم با آتش بدهند در توان جام و بعد مساوی [illegible] باید

و در کاسه چینی قندیل را و صد [illegible] و بار [illegible] و کمال [illegible] باید بالاس

قندیل را اول سوراخ باید و بعد کاسه را در میان دیگ رمل گذارده

و اطراف و زیر او را هم ریگ ریخته لیلا اول آتش ملایم ملاحظه باید

در بالای آن قندیل اگر رطوبتی محسوس شود دیگر به او با اول باید

[illegible]

ایا [illegible] بالا [illegible] با [illegible] الکا [illegible] و [illegible]

سوراخ [illegible] با کند و [illegible] سر کرده [illegible] دفعه [illegible]

و تعد کذارت با کنه و دادم منعول [illegible] اعلا [illegible]

معد شود بعد از جوی و سعد و دادم ۸ [illegible]

اول [illegible] با [illegible] در ظرف [illegible] صعود [illegible]

بعد [illegible] با [illegible] آتش [illegible] اطراف [illegible] شود

و آن وقت در ظرف [illegible] اطراف [illegible] آتش [illegible]

بگذارند [illegible] ثلث بگذارند [illegible] اول بگذارند

و آن ثلث [illegible] بعد [illegible] دفعه [illegible] آتش [illegible]

تا به [illegible] دفعه [illegible] شود بعد [illegible] و عقد [illegible] سعد [illegible]

تا به [illegible] و غلیظ شود [illegible] دفعه [illegible] خون [illegible]

[illegible] ۷

